

محمد ترکمان : اسرار قتل رزم آرا (۱)

در عظیم خلوت من
http://xalvat.com

نشر دیگران



<http://xalvat.com>

xalvat@xalvat.com

<http://xalvat.com/xalvat7/Nasher-eDigaran>

۲۷۷

به نقل از منابع انتظامی و قضایی

اسرار قتل رزم آرا

محمد ترکمان



<http://www.chebavatkard.com>



اسرار قتل رزم آرا

<http://www.chebayadkard.com>

به کوشش
محمد ترکمان



<http://www.chebayadkard.com>

از این کتاب تعداد ۱۰۰۰ نسخه در چاپخانه دیبا چاپ
و در محافلی هما، محافلی گردید
چاپ اول / ۱۳۷۰
کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است



پس ای فرزندم، من ترا وصیت و سفارش می کنم به پرهیزکاری و قریب از خدا... دلت را به موعظه و اندرز زنده دار،....
و [دلت را] به اخبار گذشتگان (و چگونگی سرگذشتشان) آشنا کرده و به یادش آور آنچه پیش از تو پیشینان [را] رسیده است، و در سراها و بازمانده ها و نشانه های ایشان گردش کن، پس بین چه کردند، و از چه جایی انتقال یافتند، و کجا فرود آمده جا گرفتند، خواهی یافت ایشان را [در حالیکه] از دوستان جدا شده و در سرای تنهایی فرود آمده اند، و چنانست که تو در اندک زمانی یکی از آنان خواهی بود، پس منزل و آرامگاه خود را (به سبب کردارهای شایسته) درست کن....

فرزندم - و اگر چه من عمر (دراز) نکردم (مانند) عمر کسانی که پیش از من بودند - (ولی) در کارهای ایشان نگریسته، در اخبارشان اندیشه نموده، در بازمانده هاشان سیر کردم، چنانکه (مانند) یکی از آنان گردیدم، بلکه به سبب آنچه از کارهای آنها به من رسید چنان شد که من با اول تا آخرشان زندگی کرده ام، پس با کیزگی و خوبی کردار آنها را از تیرگی و بدی و سود آنها از زیان آنها پی بُردم، و از هر کاری برای تو یا کیزه آنها برگزیدم، و پسندیده آنها خواستم، و نامعلوم آنها (آنچه سبب سرگردانی است) از تو دور داشتم....

پس اگر نفس تو سر باز می زند از اینکه آنچه [را که] خویشاوندان تو بر آن گذشتند بپذیرد، بدون آنکه بداند، همچنانکه آنان دانستند باید خواست تو در آن طلب فهم و تحصیل علم و دانائی باشد، نه اینکه در سُبهات افتاده، در جَدَل و زد و خورد ها فرو روی،....

«از وصایای امام علی (ع) به فرزندی امام حسن (ع)»

<http://www.chebayadkard.com>



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۳	مقدمه http://www.chebayadkard.com
۲۷	پیشگفتار
	اقاییر متهمین، مظلمین و اسناد موجود در رابطه با نوبت اول تحقیقات
۲۳ - ۳۰۲	از ۱۹ اسفند ۱۳۲۹ تا ۱ مهر
۳۵	گزارش پاسبان (علی اصغر سلطانی) حاضر در صحنه قتل رزم آرا
۳۷	گزارش پاسبان (صادق رجب بی دندان) حاضر در صحنه قتل رزم آرا
۳۹	گزارش سر پاسبان ۲ بیات
۴۱	گزارش یکی از مأمورین راجع به جلب «محافظین» رزم آرا
۴۲	متن بازجویی از الله یار جلیلوند (یکی از «محافظین» رزم آرا)
۵۰	متن صورت مجلس اشیاء بدست آمده از مصطفی پازوکی (متهم بقتل رزم آرا)
۵۱	متن بازجویی اولیه از مصطفی پازوکی (یکی از «محافظین» رزم آرا)
۵۹	بازجویی از لطیف طاهونی (یکی از مأمورین «محافظ» رزم آرا)
۶۱	گزارش گروه بان سوم اسدالله فرخنده کلام از واقعه ترور رزم آرا
۶۲	گزارش احمد مکل کتاب از واقعه مسجد سلطانی
۶۳	گزارش پاسبان حسن غفار بیگی
۶۴	متن بازجویی از پاسبان حسن غفار بگلو
۶۶	متن بازجویی از سر پاسبان سوم اسدالله فرخنده کلام
۶۹	متن بازجویی از علی اصغر سلطانی



- ۷۲ متن بازجویی از پاسبان علی اصغر سلطانی
- ۷۴ متن بازجویی از سرپایان ۲ محمد بیات
- ۷۶ متن بازجویی از پاسبان جهانگیر کاوه حقیقی
- ۷۹ متن بازجویی از فریدون محمدی <http://www.chebayadkard.com>
- ۸۱ متن بازجویی از مصطفی پازوکی و مرحوم خلیل طهماسبی
- ۸۶ متن بازجویی از صادق رجب بی دندان
- ۸۸ گزارش سرگرد رفعت
- ۹۰ گزارش تحویل دوتن از «مخافظین» دستگیر شده رزم آرا به اداره کارآگاهی
- ۹۱ صورت مجلس اشیاء بدست آمده از مرحوم خلیل طهماسبی
- ۹۲ بازجویی از مرحوم خلیل طهماسبی
- ۹۳ صورت مجلس البسه و... رزم آرا
- ۹۵ صورت مجلس اشیاء همراه جسد رزم آرا در اطلاق عمل
- ۹۷ صورت مجلس تحویل یک قبضه اسلحه هفت تیر بلژیکی به اداره آگاهی
- ۹۸ گزارش کلاتتری ۸ به اداره آگاهی پس از ورود رزم آرا
- ۱۰۰ بازجویی از مرحوم خلیل طهماسبی و...
- ۱۱۰ اعلامیه فهم الملک پس از قتل رزم آرا
- ۱۱۱ متن بازجویی از پاسبان اسمعیل میرزائی
- ۱۱۳ متن بازجویی از سرپاسبان محمد بیات
- ۱۱۵ متن بازجویی از اسدالله فرخنده کلام
- ۱۱۷ متن بازجویی از غلامحسین چهدری
- ۱۲۰ متن بازجویی از پاسبان کارآموز عبدالحمین محمدرحیمی
- ۱۲۲ متن بازجویی از سرهنگ محسن اعتصام افسر اداره سرکلاتتری
- ۱۲۴ متن بازجویی از سرگرد حسین نیکوکار افسر اداره سرکلاتتری
- متن صورت مجلس مقامات شرکت کننده در بازبینی و معاینه محل ترور رزم آرا
- ۱۲۶
- ۱۳۱ متن دومین جلسه بازجویی از مرحوم خلیل طهماسبی
- ۱۴۶ نامه اداره آگاهی به اداره کارآگاهی



- گزارش رئیس اداره پزشکی قانونی پس از معاینه جسد رزم آرا به شعبه ۱ بازپرسی
- ۱۴۷ نامه مرحوم نواب صفوی خطاب به مرحوم خلیل طهماسبی
- ۱۴۹ متن بازجویی از سید عبدالحسین واحدی
- ۱۵۱ توضیحات مرتب غلامحسین دانشپور
- ۱۶۵ متن بازجویی از مرحوم خلیل طهماسبی
- ۱۷۰ بازجویی و تحقیق از محمود هدایت معاون پارلمانی رزم آرا
- ۱۷۳ تحقیق از امیر اسدالله اعلم وزیر کار کابینه رزم آرا بعنوان مطلع
- ۱۸۱ متن بازجویی از مرحوم نواب صفوی
- ۱۸۷ متن دومین بازجویی از مرحوم نواب صفوی
- ۲۰۲ متن بازجویی مورخ (۱۶ خرداد ۳۰) و (۱۸ خرداد ۳۰) از مرحوم نواب صفوی
- ۲۰۸ پیش نویس مذاکراتی که باید با دادستان انجام گیرد (بخط مرحوم نواب صفوی)
- ۲۱۷ <http://www.chebayadkard.com>
- ۲۲۶ متن بازجویی مورخ (۱۹ خرداد ۳۰) از مرحوم نواب صفوی
- ۲۳۸ رأی جلسه خارج از نوبت شعبه ۹ دادگاه استان ۱ و ۲
- نامه رئیس اداره زندان به دادستان کل کشور درباره احضار وزیر کشور
- ۲۴۲ دادستان کل کشور و دادستان تهران توسط مرحوم نواب صفوی
- متن صورت مجلس چگونگی برخورد مرحوم نواب صفوی با قرار صادره درباره...
- ۲۴۳ گزارش رئیس اداره آگاهی به شعبه ۸ بازپرسی دادسرای تهران درباره مرحوم نواب صفوی
- ۲۴۴ ادعای نامہ دادستان تهران درباره قتل سنبهید رزم آرا
- ۲۴۵ اظهارات و تصمیمات جلسه مشاوره اعضای شعبه اول دادگاه عالی جنائی تهران
- ۲۴۸ بازجویی از شش مأمور حاضر در صحنه ترور رزم آرا
- ۲۵۳ متن بازجویی از پاسبان جهانبگیر کاوه حقیقی
- ۲۷۲ متن بازجویی از پاسبانان علی قلی فتحعلی بیگی، دلاور صفری و قدرت الله
- ۲۷۴



- ۲۷۸ بازجویی از جواد دادخواه مقدس
نظارات متوان یکم کریم خالق پناه کارشناس فنی و سرهنگ ۲ نامدار
- ۲۷۹ بهمن
- ۲۸۳ گزارش رئیس شهربانی به دکتر مصدق
یادداشتی دال بر انتخاب دکتر عیسی سپیدی از سوی مرحوم خلیل
- ۲۸۴ طهماسبی بعنوان وکیل مدافع
- ۲۸۶ متن بازجویی مورخ (۳۱ شهریور ۳۱) و (۱ مهر ۳۱) از مرحوم نواب صفوی
- ۳۰۱-۳۶۱ اسنادی در رابطه با اتهامات رزم آرا
مصاحبه مخبر نشریه هفتگی «اتحاد ملی» با فهم الملک درباره «شایعه
کودتای رزم آرا»
- ۳۰۳ نامه صفا حایری (یکی از وکلای مدافع خلیل طهماسبی) به بازپرس شعبه
یک... <http://www.chabayadkard.com>
- ۳۰۷ گزارش آقای ناصر وثوقی به ریاست دادسرای شهرستان تهران
- ۳۱۰ نامه وکلای مدافع خلیل طهماسبی به شعبه ۱ دادسرا
- ۳۱۲ تلگراف وزیر خارجه انگلیس به سفیر آن کشور در ایران
- ۳۱۴ گزارش خلاصه وقایع شرکت سابق نفت راجع به...
- ۳۱۶ گزارش محرمانه شرکت سابق نفت
- ۳۱۹ سئوالات ارائه شده به رزم آرا توسط شرکت سابق نفت
- ۳۲۱ حضور چند تن از وکلای مرحوم خلیل طهماسبی در شعبه ۱ دادسرا
- ۳۲۵ مکاتباتی در رابطه با اتهامات رزم آرا
- ۳۲۷ نامه صفا حایری به بازپرس شعبه یک دادسرای...
- نامه دو تن از وکلای مدافع خلیل طهماسبی به بازپرس شعبه اول دادسرای
تهران
- ۳۲۸ حضور سه تن از وکلای مدافع در شعبه اول دادسرا
- ۳۲۹ نامه یکی از وکلای مدافع خلیل طهماسبی به بازپرس شعبه اول دادسرای...
- ۳۳۱ نامه اعضای هیئت شعبه اول دادگاه جتائی تهران به دادسرای استان
- ۳۳۳ نامه دادگستری به وزارت جنگ
- ۳۳۵



- گزارش ژاندارمری کل کشور به وزارت کشور ۳۳۶
- رونوشت نامه محرمانه وزارت امور خارجه به وزارت جنگ ۳۳۸
- قرار صادره از سوی باز پرس ویژه دادرسی ارتش درباره اتهام کجتنای رزم آرا ۳۴۰
- حضور وکلای مدافع خلیل طهماسبی در شعبه ۱ باز پرس ۳۵۹
- حضور چند تن از وکلای خلیل طهماسبی در شعبه اول باز پرسی دادسرای تهران
- <http://www.chebayadkard.com> ۳۶۰
- سیاهه محتویات نوبت اول تحقیقات موجود در پرونده قتل رزم آرا ۳۶۳-۳۹۰
- اقرار متهمین و مطلعین، و اسناد موجود در رابطه با نوبت دوم تحقیقات از ۱۶ دی ۱۳۳۴ تا ۸ آبان ۱۳۴۰ ۳۹۱-۴۴۵
- متن بازجویی از مرحوم دکتر مصدق و مواجهه او با مرحوم نواب صفوی ۳۹۳
- مواجهه مرحوم دکتر سیدعلی شایگان با مرحوم نواب صفوی ۴۰۱
- مواجهه بقائی با مرحوم نواب صفوی ۴۰۳
- جلسه مواجهه مرحوم سید مجتبی نواب صفوی با مرحوم سید محمود نریمان ۴۰۷
- بازجویی از مرحوم خلیل طهماسبی ۴۰۸
- نامه سرتیب یدالله کیهانخدیو به دادستان ارتش ۴۱۲
- مواجهه حسن لشگری و سید مجتبی نواب صفوی ۴۱۵
- قسمتی از بازجویی مرحوم آیه الله کاشانی در اداره دادرسی ارتش ۴۲۱
- رأی شعبه ده دیوانعالی کشور راجع به صلاحیت دادگستری و باز پرس دادسرای شهرستان تهران در تعقیب متهمین به قتل رزم آرا ۴۲۳
- اظهارات سید ابوالحسن حائری زاده در بازجویی ۴۲۸
- صورت مجلس راجع به اسلحه شماره ۲۸۷۸۴ ۴۳۷
- بازجویی از دکتر مظفر بقائی بعنوان «مطلع» در دادگستری ۴۳۸
- قسمتی از بازجویی از آیه الله کاشانی در دادگستری ۴۳۹
- متن نامه سرلشگر منصور مزین به مدیر خواندنیها (مورد استاد آیه الله کاشانی در باز پرس) ۴۴۰
- متن مقاله روزنامه «فرمان» (مورد استاد آیه الله کاشانی در باز پرس) ۴۴۳
- چند روایت از «چگونگی قتل رزم آرا» ۴۴۷-۴۹۶



- ۴۴۷ اطلاعیه «فدائیان اسلام» در رابطه با نوشته روزنامه «پراودا»
 ۴۴۸ دریافت‌های یکی از مطالعه کنندگان قسمتی از پرونده ترور رزم آرا
 ۴۶۷ مصاحبه خلیل طهماسبی با مجله «تهران مصور» پس از آزادی از زندان
 ۴۷۵ چگونگی واقعه مسجد شاه و قتل رزم آرا بر روایت سید محمد واحدی
 ۴۸۱ رازی که توسط مرحوم نواب صفوی در دادگاه فرمایشی افشاء شد
 ۴۸۳ قتل رزم آرا به روایت سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی
 ۴۸۹ نامه علی اصغر ذوالفقاریان به ریاست دایسرای عالی تهران
 گزارش اداره اطلاعات شهرستانی به شعبه ۳ بازپرسی دایسرای واجع به
 ۴۹۱ - محمدعلی حمامیان
 ۴۹۳ بازجویی از محمدعلی حمامیان
 ۵۰۳-۵۱۱ سیاهه محتویات نوبت دوم تحقیقات موجود در پرونده قتل رزم آرا

<http://www.chabayadkard.com>



مقدمه

تذکر چند نکته :

پیش از ورود در موضوع این مجموعه و ذکر توضیحات مربوطه، اشاره به چند نکته — که بی ارتباط با آنچه در پیشگفتار خواهد آمد نیست، و به روشن شدن مطالب آن، و همچنین درک بهتر نتایج حاصل از اسناد موجود در پرونده قتل رزم آرا کمک خواهد کرد؛ لازم بنظر می رسد. نکات مذکور عبارتند از:

<http://www.chebayadkard.com>

الف : دشواری بررسی روی داده‌ها و حوادث سیاسی و اجتماعی جوامع طبقاتی و تحت سلطه.

۱) : مطالعه، بررسی و تحقیق روی داده‌ها و حوادث سیاسی و اجتماعی جوامع انسانی، در صورتی که به دور از ساده‌انگاری، ذهنی‌گرایی و اغراض سیاسی، اقتصادی، حزبی، صنفی و فرقه‌ای صورت پذیرد؛ به دلیل وجود اقشار و طبقات متخالف و متخاصم، از نظر منافع و افکار، و برخورداری نیروهای حاکم بر جوامع مذکور از ابزارهای موجد و نگهدارنده و حافظه قدرت و از جمله وسائل و ابزار تبلیغاتی، و به علت «بازسازی» حوادث و روی داده‌ها، نه نزدیک به آنچه که در عالم «واقع» و «عین» تحقق یافته است، بلکه به آن صورت که مطلوب طبقات حاکمه می باشد — توسط وقایع نگاران و مورخین مجذوب و مرعوب، کار مطالعه و بررسی و تحقیق پدیده‌های مذکور را تا اندازه‌ای صعب و دشوار می سازد.

نیازی به محاجه و اقامه دلیل و برهان نیست که وقایع نگاران و مورخین مجذوب و مرعوب قدرت‌های حاکم، روایتی حقیقی از مبارزات آزادی طلبانه و حق خواهانه و عدالت جویانه انسان‌های آگاه تحت مستم، علیه قدرتهای فوق الذکر، برشته تحریر درنیاورده و



با نشر اکاذیب و تحریف و قلب حقایق، کار مردم زمان خود و آیندگان را در شناخت حقیقت «وقایع» مشکل می سازند.

(۲) : در جوامع تحت سلطه قدرت های استعماری و امپریالیستی، به علت افزوده شدن پیچیدگی ها و توطئه های قدرت های سلطه گر بر دسائس هم پیمانان و عوامل و رابط های بومی — که اسماً داخلی و رسماً خارجی می باشند — صعوبت و دشواری فوق، مضاعف می گردد.

(۳) : حال اگر روی داد و حادثه مورد بررسی در کشوری و خطه ای رخ داده باشد که سالیان دراز استعمارگران و امپریالیست های انگلیسی (۱) با شگردها و نقشه های منحصر بفرد خود (۲)، و با استفاده از هر شیوه و ابزاری که آنان را در رسیدن و وصول به هدف یاری رساند، حاکمیت خود را اعمال (۳)، و در طی این طریق از کوشش های دست پروردگان قدیمی ترین سازمان جاسوسی موجود در جهان، و همچنین مأمورین کمپانی هند شرقی برخوردار باشند؛ بررسی و تحقیق مذکور به اضعاغ مضاعف دشوارتر گردیده، دقت و توجهی افزون تر را می طلبد.

<http://www.chebayadkard.com>

ب : عمده ترین دلایل ضعف و فتور و عقب افتادگی ایران که منجر به تسلط اشکال مختلف و متنوع سلطه اجانب بر کشور گردیده است.

پاسخ اینکه چرا ایران، کشوری با آن سوابق تاریخی، این چنین ناتوان گردید، و محیط مساعدی برای ارتزاق، شیره کشی و توطئه استعمارگران گشت را می یابست قبل از هر چیز، از جمله در:

(۱) : هجوم های پیاپی و ویرانگرانه اقوام دلرای فرهنگ بدوی همچون مغولان و تیموریان و قتل نفوس و غارت اموال و انهدام و تخریب شهرهای بزرگ — که مراکز فرهنگی و تولیدی و محل ظهور آثار مدنیت بودند — و همچنین:

(۲) : سلطه استبداد مطلقه هیئت های حاکم بر کشور که نه تنها برای جان و مال و حیثیت شهروندان وابسته به افشار و طبقات زیرین و متوسط کشور ارزشی قائل نبودند، بلکه جان و مال و حیثیت فرزندان و اقربا و وزرا و امرا نیز از دستبرد و تعرض آنان در امان و مصون نبود، و همچنین شرایط اقلیمی ایران باید جستجو کرد.

در چنین فضائی آکنده از وحشت و عدم احساس امنیت و عدم اعتماد به فردا و...، نه امکانی برای رشد و نمو کانون های فرهنگی، انباشت سرمایه برای تولید، کشف و اختراع جدید و پیشرفت در تسخیر طبیعت وجود دارد، و نه امکان تعدید قدرت حکام لجام گسیخته، و



نه حتی امکان شرکت خواص در اداره کشور و نقد و بررسی عملکرد کسانی که در رأس هرم قدرت قرار گرفته‌اند؛ موجود می‌باشد.

وجود چنین شرائط نامناسبی، استعمارگران و مهاجمان جدید را که به دنبال : مناطق نفوذ و بازار فروش مصنوعات، منابع تهیه مواد خام اوزان قیمت، و از همه مهمتر، تسلط بر راه‌های ارتباطی با هندوستان از طریق ایران و ولایات شرقی آن — که اهمیت آن موجب گشته بود تا به ایران عنوان «کلید هندوستان» را بدهند — بودند به سوی ایران رهنمون شد و با هجوم ویرانگر این اقوام «متمدن» اشکال جدیدی از تلاشی و نابودی بر کشور و فرهنگ و اقتصاد و منابع و نفوس آن تحمیل گردید که بسیار زیان‌بارتر و خطرناک‌تر از اشکال کهن آن بود.

<http://www.chebayadkard.com>

در این دوره جدید از تاریخ کشور شاهد جنگ‌هایی بین ایران و همسایگان آن، اختلافات داخلی، مذهب‌سازی و فرقه فرقه کردن مردم، ترورها و قتل‌ها، دسیسه‌چینی و توطئه، شهرآشوبی و شایعه‌پراکنی و برچسب‌زنی و ترور شخصیت، انحطاط اخلاقی، رواج مکتب وابستگی و پناهندگی به بیگانه، تضعیف وحدت ملی و اسلامی، شیوع امراض هلاکت‌بار مسری و... می‌باشیم که در پشت اکثر آنها انگشت بیگانگان و عقال آنان را با اندکی دقت و توجه می‌توان دید.

ج : در محیط موصوف در پند «ب»، که شهروندان فاقد هرگونه امنیت و پناهگاه داخلی می‌باشند، افراد نزدیک به رأس هرم قدرت برای بقا و حفظ موقعیت خود و برای آن که دچار بی‌مهری و سخط «قدرت» قرار نگیرند، و میل گداخته به چشمان و خنجر بران بر گلو و رگ‌هاشان کشیده نشود و خود و فامیل در آتش غضب مستبد مستکبر و اعوان و انصارش نوزند به فسان‌هایی بله قربان گوه چندروی، فاقد صراحت و قدرت تصمیم‌گیری و ابتکار و حسن مسئولیت‌پذیری و... تبدیل می‌گردند، و برای پرهیز از دچار شدن به سرنوشت رجالی همچون میرزا ابوالقاسم خان قائم مقام فراهانی، میرزاتقی خان امیرکبیر و صدها سردار رشید شهید طریق مبارزه با سلطه اجنبی، عموماً از رویارویی و مقاومت آشکار و علنی در برابر سلطه گران خارجی، دوری می‌جویند.

با سلطه فراگیر و روبه افزایش انگلیس بر ایران خصوصاً پس از مشروطیت و انعقاد قرارداد ۱۹۰۷م، چون احراز مقامات عالی به‌دون موافقت همسایه جنوبی ممکن و میسر نبود، گذشته از گروه اندک و معدودی که از میهن و مردم خود بریده و کمر به خدمت سلطه گران خارجی بسته بودند، رجال و سردمداران کشور، اکثراً از سوئی در جلب موافقت سیاست مذکور تلاش می‌کردند و از سوئی دیگر به دلیل عرق میهنی و اسلامی، یا توسل به انواع شگردها و حیله از



برآوردن خواست‌های نامحدود ظالمانه و غارتگرانه استعماری طفره می‌رفتند، (۴) و گاهی نیز پس از تثبیت موقعیت خود، در برخی از مقاطع به مقاومت و ایستادگی در برابر آنان پرداخته‌اند.

مطالب مذکور - از یک دیدگاه - برپسچیدگی و نیز دشواری امر شناخت رجال کشور افزوده است، به گونه‌ای که عموماً تضاد هائی را که بر اساس یک سند و یا سندها و همچنین یک ملاقات و یا ملاقات‌های برخی از ایرانیان با بیگانگان انجام می‌گیرد، قابل توجه و تأمل و ارزیابی مجدد می‌سازد.

وقوف بر این حقیقت، علاقمندان آشنایی یا مواضع رجال ایران را بر این وامی‌دارد تا برای انجام یک تضاد متصفانه و عادلانه، به مجموعه اعمال و کردار اشخاص فوق و نتایج مترتب بر اسناد و مذاکرات مذکور و «زمان» و «محیط» و یا به تعبیر دیگر، به «تاریخ» و «جغرافیا»ی وقایع و روی‌دادها مراجعه کنند، تا حقی ضایع نگردد و حیثیت و منزلت سرمایه انسانی کشور به ناحق - که خواست اجانب می‌باشد - مخدوش نشود. (۵).

ناگفته نماند، در این میان نیز بوده‌اند انسان‌های والامقامی که به دلیل شناخت عمیق خود از ماهیت نیروهای سلطه‌گر و ایمان به «اصول»، بدون آن که بیگانگان را تکیه‌گاه و نردبان کسب قدرت خود سازند، از فرصت‌های تاریخی و تضاد قدرتهای چپاولگر استفاده کرده و با نشر آگاهی و شعور در جامعه، و بسیج عناصر آگاه و مؤمن، به مبارزه با غارتگران خارجی پرداخته و گام‌هائی گران‌قدر در طریق رشد فرهنگی جامعه و استقلال کشور و مردم آن برداشته‌اند.

<http://www.chebayadkard.com>

۵: در پاسخ این سؤال که «آیا شرح ضربانی که از امراض مهلک و مفسی داخلی و سلطه خارجی، و ایضاح و افشای نقش زیان‌بار سلطه مذکور در روی‌دادهای کشور داده می‌شود، موجب اتفعال جامعه و زمینه‌ساز حاکمیت روحیه یأس از مبارزه تعالی‌بخش و در نتیجه اجتناب از شرکت در تغییرات و تحولاتی که تکامل فرد و جامعه را هدف قرار داده‌اند، و همچنین موجب افول روحیه مبارزه با موانع رشد و استقلال ملت‌ها و برقراری نظامی عادلانه نمی‌گردد؟»، باید گفت، همانگونه که آگاهی بیمار طالب حیاتی که دچار مرض خطرناک ولی قابل علاج گشته است، بر موقعیت ونیم خود؛ موجب هوشیاری و کوشش و جهد برای معالجه و فراهم آوردن شرایط و امکانات مناسب برای دستیابی به سلامت، و در نتیجه به بهبود بیمار مذکور منجر می‌گردد، وقوف و آگاهی نیروهای مبارز آزادی‌خواه و استقلال‌طلب و عدالت‌خواه بر احوال و شرائط ناپسندان خود، نه تنها موجب یأس و بدبینی و افعال نمی‌گردد؛ بلکه به هوشیاری و شناخت عمیق‌تر نیروهای مذکور از شرائطی که در آن مبارزه می‌کنند، و



همچنین به آشنائی بیشتر با شیوه‌ها و پیچیدگی دشمن می‌افزاید؛ و دستیابی به شیوه‌های مناسب و موفق برخورد، و تحصیل ابزار لازم برای خروج از چنگال معضلات و موانع راه رسیدن رهایی و فلاح را ممکن و میسر می‌گرداند. (۶)

د: درحالی که در کشورهای سلطه‌گر و در رأس آنان انگلیس به گونه‌ای نسبی، سیاست وحدت نیروها، گسترش اعتماد و بسیج همه نیروهای متخالف بر محور صالح و منافع عمومی مردم آن کشورها اعمال می‌گردد، و مبارزات اقشار و طبقات مختلف جامعه، عموماً از طریق مبارزات حزبی، تبلیغاتی، فرهنگی، صنفی و سیاسی انجام می‌گیرد، در جوامع تحت سلطه، عموماً راه‌های خشونت‌آمیز و قهرآلود تجویز می‌گردد.

حداقل، آنچه در حوادث پس از مشروطیت بر ایران گذشته است، خود گواه صادقی است بر اعمال سیاست فوق. (۷)

<http://www.chebayadkard.com>

ه: اجرای سیاست نابودی تمام نیروها:

سلطه‌گران انگلیسی برای تداوم سلطه خود بر ایران و کشورهای دارای شرایط مشابه، با استفاده از نقاط ضعف ملل مذکور، بیش از هر چیز، از حربه: ایجاد اختلاف، گسترش جو بدبینی و عدم اعتماد، و آزرین بردن نیروهای انسانی فعال به دست یکدیگر سود جستند. این حربه‌ها نه تنها در سطح زیرین و میانی جامعه، بلکه در سطح اقشار حاکم و در رأس هرم «قدرت» و در بین وابستگان به استعمار نیز اعمال گردیده است.

چون وحدت و هماهنگی نیروها و گسترش روحیه اعتماد در مردم، و بقا و رشد نیروهای انسانی فعال، و وجود محیط آرام در جوامع تحت سلطه، در تناقض با ادامه حیات مبتنی بر تجاوز سلطه‌گر می‌باشد، پس به هر عنوان و به هر طریق ممکن، می‌باید سیاست ضد آن اعمال گردد، و با اجرای مشی فوق جوامع مذکور را از امکان دستیابی به رهایی و فلاح محروم سازد.

برای توفیق در اجرای این سیاست، باید هرچه بیشتر گسترش روشهای خشونت‌آمیز و برخورد های قهرآلود را در سراسر اندام جامعه تحت سلطه ترویج و تبلیغ کرد و اختناق را حاکم ساخت، تا نیروهای داخلی یکدیگر را خشی، و به نفع نیروهای سلطه‌گر از صحنه فعالیت و مجاهدت و سازندگی خارج سازند، و بدین طریق بدون دخالت آشکار و علنی سلطه‌گر، سرمایه‌های انسانی — که ارزشمندترین و گران‌بهارترین سرمایه هر جامعه‌ای می‌باشند، نابود و تلف شوند. (۸)

تنها در چهارچوب سیاست مذکور است که قتل و تبعید و تکفیر و تفسیق و بی حیثیت و



منزوی ساختن «عناصر و جناحهای متخالف داخلی» مفهوم و قابل درک می‌گردد. در چهارچوب سیاست مذکور:

هم ناصرالدین شاه باید نابود شود، و هم سید جمال الدین اسدآبادی و میرزا رضا کرمانی و آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و خیرالملک متهمین به توطئه علیه جان شاه قاجار؛ هم میرزا علی اصغر خان اتابک (۹) و هم عباس آقا صراف تبریزی قاتل فرضی نامبرده؛ هم شیخ فضل الله و ملا قربانعلی زنجانی (۱۰) «مشروع خواه»، و هم سید عبد الله بهبهانی و آخوند خراسانی «مشروطه خواه»؛

هم علی محمدخان تربیت و سید عبدالرزاق خان «دموکرات» ترور شدند، و هم ستارخان و یاران «اعتدالی» او در پارک اتابک هدف گلوله گروه تحت امر پیرم خان داشناک و حیدرخان عمو اوغلی «سوسیال دموکرات» و تروریست قرار گرفتند؛ هم صنیع الدوله ترور شد، هم سردار محیی بقتل رسید و هم سپهسالار تنکابنی متصرف تهران و «اخراج کننده» محمدعلی شاه «انتحار» کرد؛

هم کلنل محمدتقی خان پسبان «اصلاح طلب»، هم شیخ محمد خیابانی «دموکرات»، هم حیدرخان عمو اوغلی (۱۱) «کمونیست» و هم میرزا کوچک خان جنگلی به قتل رسیدند. هم خالو قربان و کریم خان کرد کشته شدند و هم اسمعیل آقا سمیتو گرفتار تیرغیب شد.

<http://www.chebayadkard.com>

هم عشقی و حاج آقا نورالله و صولة الدوله قشقانی و مدرس «مجتهد اصولی و سیاستمدار» و دکتر تقی ارانی «سوسیالیست» مقتول و مسموم و... گردیدند، و هم شیخ خزعل «معروف به وابستگی به انگلیس» و تیمورتاش و سردار اسعد بختیاری و داور (۱۲) مؤید رضاشاه و نصرت الدوله فیروز از عاقبتین قرارداد ۱۹۱۹ و سهم بران آن؛

رضاخان پهلوی مبعوث ژنرال آبرون ساید انگلیسی هم پس از آن که کانون‌های قدرت را درهم کوبیده و کشور را به زندانی بزرگ تبدیل نموده بود، در موقع مقتضی با زمینه‌سازی برنامه فارسی رادیو دهلی توسط انگلیسها به موهن‌ترین شکلی از ایران تبعید گردید، درحالی که قبل از او، دو پادشاه پیشین کشور محمدعلی شاه و احمد شاه قاجار مخالف سلطه انگلیس نیز از ایران اخراج و در خارج از کشور زندگی را بدرود گفته بودند.

هم هژیر و رزم آرا و دهقان و دکتر زنگنه که متهم به طرفداری از انگلیس بودند کشته شدند، هم محمد مسعود و افشارطوس و کریمپور شیرازی و دکتر سیدحسین فاطمی و خلیل طهماسبی و نواب صفوی و خسرو روزه و سروان منزوی هم علی‌رغم اختلافات فکری و مشی مبارزاتی با یکدیگر جمعی در مقاطع مختلف به اتهام مخالفت با نظام حاکم و اقدام برای براندازی



رژیم به قتل رسیدند، و هم دکتر مصدق زندانی و تبعید شد و هم آیه الله کاشانی منزوی گردید و هم محمدرضا پهلوی «قربانی» (۱۳) شد و...

سیاست نابودی نیروها به دست یکدیگر، و تبدیل کشور به کویری تهی از سرمایه انسانی، از سال‌ها پیش هدف اساسی سیاست استعمار در میهن ما بوده است.

«تفکر»ی که دارای پوششها و اسامی مختلف، ولی محتوای واحدی است و ویژگی‌های آن در ذیل شرح داده خواهد شد، از جمله جریان‌هایی است که ناآگاهانه جاده صاف کن سیاست مذکور گردیده است. <http://www.chebayadkard.com>

در میان عناصر احساساتی و کم توجه تصور این که تحول و دگرگونی جوامع از طریق حذف و یا تغییر فرد و افرادی از نظام حاکم، و تغییراتی در ظواهر روابط اجتماعی و فرهنگی، بدون ایجاد تحول و دگرگونی بنیادین در ساختار جوامع امری ممکن و متصور است، و فقدان نظام فکری منسجم، و نداشتن اصول راهنمای عمل صالح، و عدم اشراف و آگاهی بر قوانین حاکم بر جوامع و سنت‌های الهی، و نداشتن صبر و حوصله انقلابی، و اصالت دادن به جایگزینی و جانشینی نظام حاکم از سوئی، و شوق دست یافتن به موفقیت و پیروزی در کوتاه‌مدت با استفاده از اسهل طرق و در اسرع اوقات از سوئی دیگر، و همچنین از همه خطرناک‌تر، خود مطلق‌بینی و ذهنیات خود را حقیقت مطلق پنداشتن و... موجب گشته است که حاصل عمل این عناصر و گروه‌ها — اگرچه با فداکاری و جانپازی همراه باشد — نه در جهت منافع و مصالح مردم، بلکه در جهت مخالف آن قرار گیرد.

در صورتی که پیرامون انبیاء توحیدی، و اولیاء الله، و انسان‌های متکامل با دست‌یابی به شناخت سنن لا یتغیر الهی، و نظامهای فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کوشش داشته و دارند تا در درازمدت با مجاهدات متنوع الشکل دائمی زمینه تبدیل نظام ارزشی جاهلی را به نظام برین فراهم آورند، و در طی این طریق، نه احساسات خام و خصومت‌های شخصی و گروهی و تحریکات، بلکه عقل و خرد تربیت شده در مکتب انبیاء و سرفراز بیرون آمده از کورهٔ ابتلائات و آزمایش، دلیل و راهنمای آنان بوده و هست.

جریان مذکور، اصالت را به کوتاهی راه و رسیدن سریع به مقصد از هر طریق نمی‌دهد، بلکه اصالت را به انجام وظیفه، و گام برداشتن در راستای حرکت هدفدار هستی، و برقراری نظام ارزشی برین — با استفاده از ابزار و وسائل مشروع، می‌دهد.

اگر کارنامه «تفکر» فوق‌الذکر در جنبش اسلامی و نهضت استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی مورد بررسی و تحلیل مستند و منصفانه قرار می‌گرفت، و عقیم و سترون بودن اعمال تروریستی، و کمک آن به بسته شدن قضای جامعه و ظهور آثار انحطاط و زیان‌های



حاصل از آن؛ از جمله رشد و نمو و میدان‌داری عناصر و گروه‌های مرموز و مشکوک و آلت فعل و... تشریح می‌گردید، مسلماً جوانان آرمان‌خواه کم‌تجربه، پس از بهمن ماه ۱۳۵۷ به این سهولت گروه گروه در دام عملیات تروریستی و تفکرات قالی، محدود و جبارانه در نمی‌غلطیدند، و ضرباتی سنگین بر مصالح خود و کشور و مردم آن فرود نمی‌آوردند.

تنظیم و تألیف مجموعه‌ای که در پیش روی دارید، برای تحقق خواست و آرزوی فوق و همچنین به این انگیزه صورت گرفته است که به گونه‌ای مستند، گوشه‌ای از آن چه را بر کشور ما رفته است، در منظر چشم خود هموطنان قرار داده، و گردآورنده امید آن دارد تا با روشن شدن اندکی از تاریکی و پیچیدگی فراوان حوادث و وقایع سیاسی کشون آحاد مردم و خصوصاً نسل جوان و انسان‌های دردمند جامعه، همیشه به جای احساسات سطحی، عقل و منطق را راهنمای عمل اجتماعی قرار دهند تا انشاءالله حاصل کوشش و جان‌فشانی‌ها، فداکاری‌ها و مصائب و ایثارگری‌های آنان نصیب خود و نسل‌های آینده و بشریت تحت ستم و نه قدرت‌های سلطه گر گردد.

<http://www.chebayadkard.com>

مجموعه مذکور در برگیرنده سه قسمت به شرح ذیل است:

قسمت اول: اکثریت قریب به تمام اوراق نوبت اول تحقیقات و بازجویی‌ها، در فاصله ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ (ش) تا اول مهر ۱۳۳۱ (ش) از متهمین و مطلعین ترور و قتل سپید حاجعلی رزم‌آرا - رئیس دولت از ۵ تیر ماه ۱۳۲۹ تا ۱۶ اسفند ماه همان سال، که در اداره آگاهی شهربانی، وزارت دادگستری و... آغاز و انجام یافته بوده است، و اکنون اصول اسناد آن در بایگانی راکد وزارت دادگستری است.

امکان استفاده و تهیه عکس از اوراق مزبور مرهون علاقه دو تن از دوستان و آشنایان عزیز به روشن شدن حوادث کشور و الطاف بی‌شائبه آنان است.

قسمت دوم: مشتمل است بر بخشی از اسناد و اقراریه متهمین و مطلعینی که در نوبت دوم تحقیقات - از تاریخ ۱۶ دی ۱۳۳۴ ش تا ۱۸ آبان ۱۳۴۰ ش -، در دادرسی ارتش و وزارت دادگستری انجام گرفته بوده است.

مطالب قسمت دوم به هنگام مطالعه پرونده مذکور در زمستان ۱۳۶۰ در بایگانی راکد وزارت دادگستری، توسط راقم این سطور استتساخ گردید.

متأسفانه در سال ۱۳۶۵ هنگامی که برخی از دانشجویان و محققین تاریخ معاصر به محل مزبور برای مطالعه این قسمت از پرونده مراجعه کرده بودند، بنا به گفته مسئولین بایگانی راکد، تشریح از آثار این بخش از پرونده در آن سازمان به دست نیامده بوده است.

سومین و آخرین قسمت نیز به درج چند روایت درباره چگونگی قتل رزم‌آرا اختصاص



دارد.

از اخبار و تحلیل‌هایی که در سالهای ۲۹ تا مدت زمانی پس از کودتای تنگین انگلیسی- امریکائی و ارتجاعی ۲۸ مرداد ۳۲ در جرائد و مطبوعات آن دوران در رابطه با موضوع این مجموعه منتشر شده بوده است نیز استفاده گردیده است.

افزون بر مطالب فوق، اطلاعاتی را که گردآورنده از طریق مصاحبه حضوری یا چند تن از آشنایان رزم آرا و عضوی از مرکزیت یکی از گروههای متهم به ترور رزم آرا و... فراهم آورده است نیز در پیش گفتار تقدیم خوانندگان خواهد کرد.

مجموعه اسناد و اخبار فوق، خواننده را بدون واسطه در جریان پرونده یکی از ترورهای سیاسی تاریخ معاصر کشور قرار می دهد و پرده های بسیاری را از مقابل چشم او برداشته و او را در شناخت برخی از زوایای تاریک و مرموز وقایع سیاسی کشور یاری و مدد می رساند.

گردآورنده مدعی نیست که این مجموعه به تمامی پیرمیش های خواننده کنجکاو و جستجوگر پیرامون موضوع ما تحن فیه پاسخ خواهد داد، و نقطه استفهام و ابهامی را در ذهن او باقی نخواهد گذارد، اما اطمینان دارد که اسناد این مجموعه افراد مزبور را برای رسیدن و دریافت حقیقت موقوف، یاور و کمک و سان نیکو و مفیدی خواهد بود.

بهار ۱۳۶۷

<http://www.chebayadkard.com>



منن دومین بازجویی در (۳۰/۳/۱۳) از مرحوم نواب صفوی

شیر و خورشید

وزارت دادگستری

بتاریخ ۳۰/۳/۱۳ - حسب اعلام و ارجاع دادسرا اینجانب از آگاهی حضور
بهمرسانیده و با مراجعه به روند متشکله در آگاهی از آقای نواب صفوی سؤالاتی
می نماید. <http://www.chebayadkard.com>

س - خود را معرفی کرده و راجع در صورت تغییر اعلام شود.

ج - بسم الله الرحمن الرحيم - پاسخ این سؤال و سایر سؤالات شما همانست
که قبلاً ذکر گردید، اگر میل دارید تکرار شود عین پاسخ گذشته را بنویسم یا بنویسید، و
با همان ها را ملاحظه کنید، بیاری خدای توانا، سید مجتبی نواب صفوی.

س - قبل از ورود در اصل موضوع اقتضاء دارد که هویت خود را ذکر کنید، تا
میسر مبادرت به سؤالات لازم بشود.

ج - گویا جنابعالی مطالب قبلی که در پاسخ سؤالات پیش کرده بودند
ملاحظه نکردید و یا دقت ننمودید، بطور مختصر اینکه طبق اساس قانون اساسی حکومت
کنونی ایران از اصول قانون منحرف و گمراه بوده قانونی نمی باشد، و تا روزی که
سراسر احکام مقدس اسلام را طبق مذهب مقدس جعفری در مملکت اسلامی ایران
اجراء نکند قانونی و رسمی نبوده، و حق هیچگونه مدانعه ای در امور ملت مسلمان ایران
نداشته و نخواهد داشت. لذا پاسخ شما را روزی می دهم که حکومت منحرف قانونی



هیئت انگلیسی به سرپرستی برادران شرلی که در ۱۵۹۸ م. وارد قزوین گردید در خط مشی سیاسی ایران، چنین می نویسد:

<http://www.chebayadkard.com>

«در زمان شاه عباس کبیر ابتدا مردان انگلیسی به صورت نجیبی حادثه جو در صحنه ظاهر می شوند و نفوذ آنها در سیاست ایران قابل ملاحظه بود... صفحه ۲۷۰ ج دوم ترجمه فخرالدین گیلانی، انتشارات علمی». در قسمتی دیگر «سایکس» نقش هیت مذکور را در تحریک و به جان هم انداختن ایرانیان و عثمانیان مسلمان به نفع اروپا و به زبان ابراف و عثمانی به نقل از یک کتاب میساحت نامه انگلیسی قدیم، چنین نقل می کند:

«عثمانی قوی که زمانی حاکم فارس و وحشت دنیای مسیحی بود، از نرس شرلی می لرزد و از رسیدن به سرزشت و تقدیر خود ناامید شده است. ایرانی مسلط، اکنون خون جنگی شرلی را یاد گرفته... ایرانیان وقتی که شمشیر داشتند، فکر آنها از آنان می نرسیدند و حالا که ضربات آنها حدی قر و با صناع یارونی آمیخته شده میخوف تر و وحشتناک تر شده اند» همانجا صفحه ۲۷۱.

آنچه ذکر شد و تحمیل معاهدات اسارتبار سیاسی و بازرگانی متعده در ۲۷ ژانویه ۱۸۰۱ م توسط کاپیتان مالکم و عهدنامه مفصل در ۱۸۱۲ م، و تحمیل عهدنامه ننگین گلستان در ۱۸۱۳ م بر ایران و توطئه چینی در روابط ایران و ایالات شرقی آن و انتزاع هرات و لشکرکشی به جنوب ایران و تخریب در روابط ایران و روسیه و... تنها صفحه ای از پرونده سیاه استعمار انگلیس در مین ما می باشد.

۴. دکتر مصدق در همین رابطه در محکمه نظامی حکومت مبعوث از سوی امپریالیست ها و نیروهای ارتجاعی، پس از کودتای تنگین ۲۸ مرداد ۳۲ چنین گفت:

«ماژلینگ [ازوزرای مختار انگلیس در تهران] می خواست از ایران برود، گفته بود:

هریک از ایرانیان که با من سر و کاو داشتند، ایران را به من فروخته، ونی اکنون که مأموریتم خاتمه یافته و می خواهم بروم چیزی در دستم نیست.»

لین دورونی آن دست از مردمی که برای سوء استفاده خود با سفارتخانه های دول بیگانه ارتباط پیدا می کردند و با معامله ایران ظاهراً موافق و معاً مخالف بودند، سبب شد که دولت انگلیس کودتا کند و وضعیتی ایجاد نماید که سر و کارش فقط با یک نفر بیشتر نباشد... [جلیل بزرگمهر «مصدق در محکمه نظامی»، نشر تاریخ ایران، ج اول، صفحات ۱۱۷ و ۱۱۸]

۵. رافم این مضمور اذعان دارد که در گذشته توجهی به این مطلب نداشته است، و برخی از داوری هائی را که نسبت به بعضی از رجال کشور نموده است بر اساس دیدگاه فوق نیازمند تجدید نظر می داند.

۶. مرحوم دکتر محمد مصدق با اعتقاد به فراخواندن مردم کشور به «فرار از یأس و محی در انجام خدمات ملی» به عنوان «دو علاج واقعی دردهای بی درمان این کشور ستم دیده» [نطق های دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، انتشارات مصدق، صفحه ۱۰۶]، لحظه ای نیز از افشای عمق نفوذ امپریالیسم انگلیس و آشکار ساختن توطئه ها و دسایس مأمورین آن سیاست در ایران کوتاهی نکرد، و این انداز را برای آگاهی و بیداری جامعه ضرور و واجب می دانست، و رمز عدم موفقیت انگلیسی ها در ترور و قتل دکتر مصدق - در دوران نخست وزیری، به دست عناصر نا آگاه تحریک شده، را در همین آگاهی عمیق مصدق از عملکرد آن سیاست باید جستجو کرد.

۷. سخنان آیه الله منتظری در حضور مهمانان هفته وحدت، که در روز پنجشنبه ۲۱ آبان ۶۶ پس از اخبار ساعت ۲۰



از سیعای جمهوری اسلامی پخش گردید: وطنی آن مشاوران با تذکر ملاقات های سران شوروی و امریکا از دو قطب متضاد جهانی، با تأسف و دروغ بسیار مطالبی قریب به این مضمون فرمودند: «آنان با آن همه اختلاف و تضاد به مذاکره و گفتگویی نشینند اما ما مسلمان ها که دارای یک خدا، یک پیامبر، یک قبله، یک نماز و یک هدف هستیم. این چنین از یکدیگر دور و متفرق و مشغول معاصمه و... هستیم» دلیل دیگر بر حاکمیت خشونت و قهر در روابط ما با یکدیگر می باشد.

۸. مرحوم امیر توکل کامیوزیاء، مسلمان مبین دوست و آگاه به سرشت مسزورانه و غارتگرانه امپریالیسم انگلیس، در سلسله مقالاتی که در اوج نهضت ملی ایران در سال ۱۳۳۱ در روزنامه «شرق جاوید»، تحت عنوان: «عزل غربی بلوچستان» منتشر کرده است، و در سال ۵۹ به صورت جزوه ای منتشر شد، اجرای این سیاست و پراکنش و تفرقه افکن و مخرب نیرو را در هندوستان شرح و تزیین می نویسد:

«... به محض اینکه می رفت اوضاع متقلب شهری به وضع عادی برگردد، جاسوس هندوستانی مأمور می شد که خوکی در مسجد مسلمانان، و مسلمان نمایی گاوی در معبد آنان کشته، و ستون پنجم پشتیبان دنیای آزاد در صف اول آتش انقلاب را برافروزد، و سرانجام دانشمندان و آزادی خواهان در غلالت آویخته شده، و پس از ختم غائله ثروتمندان به نام محرک در زندان افتاده، با پرداخت قیدها و جرالم بزرگ خلاص می شدند.

<http://www.chebayadkard.com>

به اعتراف (ژان مورلی) یکصد و یازده جنگ بزرگ انگلیسی ها در هندوستان ایجاد نموده اند که در تمامی این نبردها یک مزار انگلیسی کشته شد، و دیناری از خزانه انگلستان مصرف نشده، و قوای هندی یکدیگر را نابود کرده و کشته اند تا طوق بندگی را بیشتر بگردن هم افکنند و حکومتی را که سبیه اش مخلوطی از گرگ و روباه هست بر دوش خود سوار سازند، و سرانجام هزینه های جنگی را با پرداخت مالیات های سنگین اضافی بر خود عهده دار می شدند، تا مردانگی و علو همت انگلستان در تاریخ بشریت همیشه درخشان و ساطع باشد. [صفحات ۵۳ و ۵۴ جزوه مذکور].

۹. به نوشته مرحوم میرزا محمودخان احتشام السلطنه - از رجال مبین دوست کشور و رئیس وقت مجلس شورای ملی، در خاطرات منتشر نشده اش، جنازه نخست وزیر کشور پس از آن که مدنی غریبه و به گونه ای لعانت آور بر روی زمین افتاده بود، به شکل موهنی توسط چند حمال حرکت داده شد، و درحالی که برای قاتل فرضی او «عباس آقا صراف تبریزی» مجالس عیدیه تذکر و بزرگداشت بر پا می گردید، کوچکترین مجلس تذکری برای اتابک که سالیان دراز صدراعظم ایران بوده است، برگزار نشد!

۱۰. در صورتی که تلگراف و توصیه سخت آخوند خراسانی و... نبود، ملا قربانعلی زنجان - شاگرد مرحوم شیخ مرتضی انصاری مرجع باتقوا و روشن ضمیری که زیر بار تنگ پدیرش پول موقوفه اوده. هند که توسط انگلیس ها برای مقاصد خاصی در عیبات عالیات توزیع می گردید نرفت، نیز به دست پیرم خان و دیگر آلت فعل های اجانب در بشین کھولت به قتل می رسید. اما اقدامات مزبور موجب شد تا آخوند زنجان مدافع اسلام و ایران به نجف تبعید گردد.

۱۱. چون عملیات تبلیغی و تروریستی حیدرخان عمو اوعلی از سازماندهی تحصن سفارت انگلیس و بمباران کالامکه محمضعلی شاه قاجار و رهبری عملیات پارک اتابک تا رفتن در معیت حسین قلی خان نواب از پاریس به برلین و... در کل هم سر با حفظ و تثبیت منافع انگلیس بود، نامبرده در طول سالیان پر تشنج مذکور از امنیت و پشتیبانی برخوردار بوده اما در آستانه کودتای انگلیسی سوم حوت ۱۲۹۹ ش با توجه به نقش ای که انگلیس



برای آینده ایران داشت، دیگر وجود او زائد و مضر تشخیص داده شد، و در همین رابطه در ماجرای مشکوکی که در جنگل های گیلان اتفاق افتاد نامبرده به قتل رسید.

۱۲. مرحوم مهدی بامداد در جلد اول شرح حال رجال ایران (ص ۲۴۶ چاپ زوار) به نقل از کتاب «خطرات و خطرات» مخیرالسلطنه درباره نامبرده گان و حاکمیت دیکتاتوری چنین می نویسد:

«سینوزیان پای علم جمهوریت و تغییر سلطنت یکی یکی پادشاه خدمت میبایند. نصرت الدوله — تیمورتاش — اسعد — تدین [در اینجا مرحوم بامداد می نویسد: «داور را گویا فراموش کرده نام ببرده»]، از برای هیچ کس امنیت نیست، بلی رؤسای ایلات و بعضی اشرار قلع و قمع شدند، کم و بیش نظامی ها جای ایشان را گرفتند، ذخائر در یک مرکز جمع شد، اما امنیت به هیچ وجه حاصل نشد، عدلیه آلت تدارک پرونده جنایت است...»

۱۳. رئیس مجلس شورای اسلامی در خطبه دوم نماز جمعه در تاریخ ۲۲ آبان ۶۶ ضمن توصیف روابط فطرب های مسلط جهان با رؤسای کشورهای تحت سلطه در لحظات بحرانی و خطرناک برای منافع استعمار — با اشاره به ایران در آستانه انقلاب و فیلپین دوران مارکوس و حوادث پس از برکناری او — سخنی قریب به مضمون ذیل فرمودند: «آنها شاه را قرضائی کردند، مارکوس را نیز قرضائی کردند».

<http://www.chebayadkard.com>



پیشگفتار

توضیحی چند پیرامون :

منابع و مآخذ این مجموعه؛

چند خاطره و... <http://www.chebayadkard.com>

— منابع و مآخذ این مجموعه:

نخستین اسناد و مواد این مجموعه به هنگام جستجو و تحقیق برای یافتن اسناد مربوط به وقایع و حوادث قیام ملی سی ام تیر ۱۳۳۱ در بایگانی راکد وزارت دادگستری، به گونه ای اتفاقی فراهم آمد، که شرح آن به قرار ذیل بوده است :

در زمستان سال ۱۳۶۹ که «قیام ملی سی ام تیر ماه ۱۳۳۱ به روایت استاد و تصاویر» را آماده انتشار می ساختم، پس از مدت ها پیگیری بی نتیجه برای به دست آوردن اسناد رسمی و دولتی مربوط به قیام در ادارات و دوائر مربوطه، با معرفی یکی از دوستان، به مسئول وقت اداره بایگانی راکد دادگستری مراجعه کردم. نامبرده در ادامه گفتگونی که راجع به ضرورت حفظ اسناد تاریخی مطرح گردید، اشاره به وجود اسنادی پیرامون «قتل رزم آرا و...» در اداره بایگانی راکد دادگستری نموده و در برابر اظهار علاقه راقم این منظور به ملاحظه پرونده قتل رزم آرا، از روی لطف آن را در اختیارم قرار داد.

در آن پرونده، سطور، صفحات و اسنادی که حاوی نکته هائی تازه، آرائی مخالف و مغایر خواننده ها و شنیده ها، و همچنین مؤید پاره ای شایعات بودند، به چشم می خورد. حاصل مطالعه پرونده در آن نوبت، تنها آگاهی و وقوف بر پاره ای رموز و زوایای پنهان تاریخ معاصر میهن بود، و به دلیل فقدان شرایط مناسب و عدم آمادگی مدیر آن اداره، امکان یادداشت برداشتن و عکس برداری از پرونده میسر نگردید.



در مراجعه بعدی به اداره فوق - بعد از مدتی کوتاه، مدیر یاد شده اظهار داشت: «دو تن از آقایان^۱ با معرفی مسئولین، مراجعه و پرونده را برای عکس برداری از اداره خارج، و بنا به درخواست این جانب یک نسخه نیز برای اداره عکس برداری کرده‌اند.» پس از مذاکره، قرار شد مدیر اداره نسخه عکس برداری شده را برای مدتی در اختیار راقم قرار دهد. در فرصت به دست آمده، تنها به برداشتن یادداشت از قسمت‌هایی از پرونده که به نظر مهمتر می‌آمد، اقدام نمودم که حاصل آن را در این مجموعه ملاحظه می‌فرمایید.

• جریان دست یافتن به دومین قسمت و بیشترین اسناد این مجموعه نیز به شرح زیر است:

اسناد تاریخ یکی از مدارس عالی که توسط راقم از وجود پرونده قتل رزم آرا در محل فوق و اهمیت محتویات آن مطلع گردیده بود، در سال ۱۳۶۵ به برخی از دانشجویان مدرسه‌ای که در آن اشتغال به تدریس تاریخ معاصر ایران داشت، پیشنهاد نموده بود که راجع به این مسئله مطالعه و گزارشی تهیه کنند. دانشجویان نیز از این پیشنهاد استقبال، و در مراجعه به اداره بایگانی واکد دادگستری تنها و فقط پرونده‌ای را یافته بودند که راقم پس از شنیدن شرح محتویات آن متوجه گردید که اسناد توپافه حاکی از وجود پرونده دیگری در ارتباط با قتل رزم آرا، در همان اداره می‌باشد. این پرونده نیز به نوبه خود دارای اسناد و مدارک بسیار مهمی بود که در این مجموعه اهم آنها را به همراه سیاهه کامل محتویات آن^۲ ملاحظه و مطالعه می‌فرمایید.^۳

• افزون بر اسناد دو پرونده مذکور در فوق، اسناد و مطالب معدود دیگری نیز در این مجموعه گردآوری شده است، که در ذیل هر یک، منبع و مآخذ آن ذکر گردیده است. ضمناً ترتیب و تبویب اسناد، بر اساس توالی زمانی انجام گرفته است.

— چند خاطره:

برای وقوف بیشتر به کتب و کیف حادثه موضوع این مجموعه به برخی از اشخاص که گمان و یقین می‌رفت اطلاعاتی در این مورد دارند، مراجعه گردید. برخی از اظهار اطلاعات

۱. بنا به اظهار مدیر وقت اداره مذکور آقایان مزبور به ترتیب عبارت بودند از: دکتر سید محمود کاشانی و دکتر سید جلال‌الدین مدنی.

۲. عت تهیه سیاهه کامل مطالب پرونده دوم که کاری حسته گفت و پرزحمت بود، ناشی از این فکر بود که اگر این پرونده نیز به سرانجام پرونده اول دچار گردد و به گونه‌ای موفقی یا ناموفی منقود گردید، حداقل سیاهه کاملی از محتویات آن در اختیار علاقه‌مندان قرار داشته باشد.

۳. با تشکر فراوان از دستجوی بزرگواری که امکان استفاده از پرونده دوم را برای راقم ممکن ساخت.



خویش خودداری، و برخی نیز نکته قابل توجهی بیان نداشتند. در یک مورد، نکته نو و قابل توجهی توسط آقای حاج ابوالقاسم رفیعی عنوان گردید. دو مورد دیگر عبارت بودند از:

بیان دکتر مظفر بقائی مبنی بر اینکه ضارب رزم آرا، مرحوم خلیل طهماسبی نبوده است؛ و اظهارات آقای علی حجتی کرمائی به نقل از مرحوم آیه الله کاشانی در همین ارتباط که آن نیز قابل توجه است و می تواند دارای نکات جالبی برای خوانندگان باشد، که شرح آن ها به ترتیب به قرار زیر است:

آقای حاج ابوالقاسم رفیعی از بنیانگذاران اولیه «فدائیان اسلام» و مدیر انتظامات آن گروه، که شب قبل از قتل رزم آرا، میزبان مرحومان نواب صفوی، طهماسبی، برادران واحدی و آقای سید هاشم حسینی تهرانی بوده اند، برای راقم چنین نقل فرمودند:

«قبل از غروب، آقای سید هاشم حسینی تهرانی هیجان زده به منزل ما آمدند و فرمودند: آقای فریدونی^۴ گفته اند: اگر می خواهید رزم آرا را به قتل برسانید، آماده باشید، چون نامبرده فردا صبح برای شرکت در مراسم ختم، در مسجد سلطانی حضور خواهد یافت». آقای رفیعی سپس اضافه فرمودند: «پس از گذشت ساعتی خود فریدونی شخصاً به منزل ما که در خیابان لُرزاده قرار داشت، آمد و همان مطلب را مجدداً تذکر داد و رفت». در ادامه آقای رفیعی اظهار داشتند: «منسوبین من در روز وقوع حادثه، فریدونی را در مقابل مسجد سلطانی مشاهده کرده بودند.»

پس از انتشار «اسناد توطئه ربودن و شکنجه و شهادت مرتب افشارطوس رئیس شهربانی حکومت ملی دکتر مصدق»، در پی اصرار یکی از علاقمندان^۵ به دکتر مظفر بقائی که معتقد بود: قبل از وارد ساختن اتهام شرکت در ربودن و شکنجه و ترور سرتیب افشارطوس به دکتر بقائی، بهتر بود که تماسی نیز با نامبرده گرفته و اظهارات و دفاعیات او هم شنیده

<http://www.chebayadkard.com>

۴. فریدون فریدونی فرزند شخصی خراسانی به نام فریدونی است که سالیان دراز در پست کفالت و معاونت وزارت کشور مشغول رزق و غنق امور بوده است. نامبرده اشتها به «دویش» بودن نیز داشته است. در دوران حکومت ملی دکتر مصدق، او امر رضاشاه خطاب به استانداران و فرمانداران مبنی بر «انتخاب» افرادی که میانه اسامی آنها از مرکز ارسال می شده است، به امضای شخص مذکور در وزارت کشور کشف گردید و مورد استفاده نخست وزیر در دادگاه های بین المللی برای رد قرارداد تعدید امتیاز نفت — منقذ در سال ۱۳۱۲ — قرار گرفت. لازم به ذکر است که فریدون فریدونی خواهرزاده برادران تقضلی است. نامبرده پس از کودتای انگلیسی - امریکائی و ارتجاعی ۲۸ مرداد ۳۲ مدتی در کتابخانه مجلس شورای ملی و سپس تا پایان سلطه رژیم پهلوی در سازمان اوقاف فعالیت می کرده است. این شخص از دوستان، دکتر مظفر بقائی نیز بوده است.

۵. آقای سیف زاده.



می شد؛ در زمستان ۱۳۶۴ دیداری با دکتر بقائی در دفتر حزب زحمتکشان واقع در آب سردار با حضور جمعی از دوستان او، از جمله آقای قوانینی؛ انجام گرفت. دکتر بقائی در جواب درخواست راقم مبنی بر این که: «اگر حقی از شما در این کتاب ضایع شده است و اتهام خلافی وارد گردیده است، حاضر به جبران آن هستم، در صورتی که مستند و مبرهن اقامه دلیل فرمائید»، چنین پاسخ داد: «من حرف جدیدی در این باره ندارم، آنچه داشته‌ام، در همان ایام در روزنامه شاهد منتشر کرده‌ام.» برای آنکه استفاده بیشتری از این دیدار حاصل شود، از دکتر بقائی سؤال شد: سه موردی را که در «مدافعات» خود می‌فرمائید تخت و تاج شاه را نجات داده‌اید، کدام‌ها هستند؟^۶ دکتر بقائی جواب داد: «جلوگیری از کودتای رزم آرا علیه شاه^۷، جلوگیری از جهت گرفتن شعارها و مبارزه در سی‌ام تیر ماه ۳۶ علیه شاه و دربار، و جلوگیری از اقدامات دکتر مصدق جهت تضعیف شاه و دربار».

در اینجا، راقم با اشاره به برخی اسناد موجود در پرونده‌های اداره بایگانی راکد دادگستری مبنی بر اینکه قتل رزم آرا توسط مرحوم خلیل طهماسبی انجام نگرفته است، و ضارب یا ضاربین عبارت از محافظین رزم آرا بوده‌اند، نظر دکتر بقائی را در این مورد جویا شدم. دکتر بقائی در میان حیرت و بهت برخی از حاضران اظهار داشت: «آری، خلیل طهماسبی ضارب رزم آرا نبوده است!»

شیء، در میان جمعی به مناسبتی اشاره به بیان مرحوم آیه الله کاشانی در عدم دخالت مرحوم خلیل طهماسبی در قتل رزم آرا شد. آقای علی حجینی کرمانی که در آن جمع حضور داشتند، فرمودند: «سال‌ها سخنی از مرحوم آیه الله کاشانی برای من حالت معما داشت، و اکنون متوجه مقصود ایشان گردیدم.» سپس اظهار فرمودند: «قبل از فوت آن مرحوم، ایشان را با یکی از دوستان به نام آقای... در حدود بازار تهران دیدیم. آیه الله کاشانی در این دیدار اتفاقی فرمودند: «هرچه به این سید^۸ گفتم که رزم آرا توسط خلیل به قتل نرسیده است،

۶. لازم به ذکر است که اکثر حاضرین از اظهار چنین مطلبی توسط دکتر بقائی یا بی‌خبر بودند و یا اینکه تجاهاً می‌کردند، و برخی حتی قبل از اینکه دکتر بقائی شروع به پاسخ کند، می‌گفتند: «ایشان چنین مطلبی را نرموده‌اند!»

۷. کودتای رزم آرا علیه شاه شایعه‌ای بیش نبوده سیاست خارجی آگاهانه و برخی نیز ناآگاهانه به این شایعه دامن می‌زدند، شرکت شاه در قتل رزم آرا احتمالاً مقداری تحت تأثیر این شایعه بوده است. در هر صورت بنائی در لحظه‌ای که این مطلب را برای راقم نقل می‌کرد به احتمال قریب به یقین، در درون خود به نحوی بر بی‌پایه بودن این اتهام واقف بود.

<http://www.chebayadkard.com>

۸. منظور از «سید»، مرحوم نواب صفوی بوده است.



نپذیرفت.» و سپس چنین ادامه دادند: «از آن زمان تا کنون که این مطالب را می شنوم، متوجه منظور آن مرحوم نگردیده بودم.»

دکتر مصدق، در اوایل نخست وزیری اش، ضمن نطقی که در مجلس شورای ملی راجع به نقشه ای که برای قتل او تهیه شده بود، ایراد کرد؛ از پیشنهاد شاه مبنی بر گماردن «محافظ برای محافظت از جان او» یاد کرده و سپس، قریب به این مضمون اظهار داشت: «به اعلیحضرت گفتم، مسلماً این محافظین، بهتر از محافظین رزم آرا از من محافظت نخواهند نکرد!». اظهار این جمله پر معنی و گوشه دار از سوی دکتر مصدق در جلسه علنی مجلس شورای ملی، که به گونه ای روشن و صریح شاه و «محافظین» رزم آرا را متهم می ساخت، موجب عصبانیت شاه و دربار و انتقاد مطبوعاتی حسین علاء وزیر دربار گردید، که مشروح آن در جراید وقت منعکس گردیده است.

— نوشته متوجه فرمانفرمایان تحت عنوان «روزهای آخر عمر دولت و شخص مهید رزم آرا»:

«مهید رزم آرا و کابینه اش در روزهای اول اسفند دچار وضع بحرانی شده و هر روز با حادثه ای سخت و شکستی طاقت فرسا روبرو می گردید. آخرین باری که نگارنده این سطور با مهید رزم آرا روبرو شده و او را ملاقات کردم، سه روز قبل از واقعه ترورش بود. این ملاقات بر حسب تصادف، در منزل یکی از دوستان اینجانب صورت گرفت. به این ترتیب که هنگام ورود به منزل آقای سید جلال الدین تهرانی که تازه از اروپا وارد شده بود، با مهید رزم آرا که صبح خیلی زود به دیدن تهرانی آمده بود و داشت از آنجا خارج می شد، روبرو گردیدم. آقای سید جلال الدین تهرانی در این ملاقات گفتند: «من اوضاع سیاسی ایران را بد می بینم و رزم آرا را که رفیق دوران طفولیت و تحصیل من است با شکست مصادف و در کار خود ناتوان مشاهده می کنم، و از آن جایی که به او علاقمند هستم، قرار است در شرفیابی فردا به حضور ملوکانه راجع به استعفایش مذاکره کنم و در صورت موافقت، استعفای او را از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بگیرم. ولی قرار شده است که رزم آرا تا فردا فکر کند و آخرین تصمیم خود را قبل از شرفیابی یا تلفن به من اطلاع بدهد». فردای آن روز که نگارنده دو مرتبه آقای تهرانی را دیدم، راجع به استعفای رزم آرا سؤال کردم، ولی ایشان گفتند: قبل از شرفیابی، رزم آرا به من تلفن کرد و گفت: خیال کناره گیری ندارم^۹ و بنابراین، احتیاجی نیست که موضوع به عرض ملوکانه برسد.

<http://www.chebayadkard.com>

۹. فرمانفرمایان (متوجه)، «ملاسلطانی چند درباره نفت...»، تهران، اول مهر ماه ۱۳۳۳ ش، ص ۱۶۶.



سپهبد رزم آرا، بیست و چهار ساعت پس از آن گفتگو کشته شد و کشور ایران را در تشنجی بی سابقه و وضعی نامطلوب باقی گذاشت.^{۱۰}

باتوجه به فقدان دلایل روشن، مبنی بر قتل رزم آرا توسط خلیل طهماسبی، وجود دلایل آشکاری که حکایت از قتل رزم آرا توسط «محافظان» نامبرده می‌کرد، تهیه کننده ماده واحده تقدیم شده به مجلس شورای ملی در تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۳۱ که امضای گروهی از نمایندگان مجلس را نیز به همراه داشت، ماده فوق را به شرح زیر تحریر نموده بود:

«چون خیانت حاجعلی رزم آرا و حمایت او از اجانب، بر ملت ایران ثابت است، بر فرض اینکه قاتل او استاد خلیل طهماسبی باشد،* از طرف ملت بی‌گناه و تبرئه شناخته می‌شود...»

راقم در زمستان ۱۳۶۵ دیدارهایی با آقای مهندس کاظم حبیبی که چند روز قبل از کشته شدن رزم آرا با مشارالیه ملاقاتی داشته، و آقای محمود هدایت برادر خانم و معاون رزم آرا و یکی از افراد حاضر در مسجد به هنگام ترور نخست‌وزیر، دیدار و گفتگویی داشته است که در فرصت مناسب به نقل جریان آن‌ها خواهد پرداخت.

یادداشت‌هایی راجع به زندگانی رزم آرا، اتهامات وارده بر او، حد و حدود و ماهیت روابط او با سیاست‌های خارجی ذی‌نفوذ در ایران، چگونگی روی کار آمدن و افول قدرتش و... تهیه شده است، که باتوجه به موضوع و عنوان این مجموعه، انتشار آن‌ها را باید به مقاله یا کتابی جداگانه موکول ساخت.

در پایان؛ راقم بر خود فرض می‌داند، از ناشر محترم که بیش از نه سال برای دریافت «مقدمه» صبر پیشه کرد و روی ترش ننمود، صمیمانه سپاسگزاری نماید.

<http://www.chebayadkard.com>

۱۰. در ارتباط با تکلیف استعفا به رزم آرا و عدم پذیرش نامبرده و همچنین تهدیدش به مرگ، ابراهیم صفائی می‌نویسد: «رزم آرا در نیمه دوم بهمن و نیمه اول اسفند، چندین بار تهدید شد، دوستان بی‌غرضش توصیه می‌کردند استعفا بدهد، اما او باتجربه بسیاری که در آنریک داشت، می‌خواست برای نجات از این پستی که دوفتاده بود بحرانی پدید آورد تا سیاست خارجی و مخالفان خود را در بن‌بست بگذارد؛ زیرا استعفا برای او اقتدار سیاسی بود...» «ابراهیم صفائی، بیوگرافی پنجاه و پنجم، رهبران مشروطه و نخست‌وزیران (سپهبد رزم آرا) تهران، بهمن ۱۳۴۸، ص ۴۰».

* نکته بر کلمات فوق، افزوده راقم این سطور است.

* گزارش یاسبان (علی اصغر سلطانی) حاضر در صحنه قتل رزم آرا

مورخه ۲۹/۱۲/۱۶

گزارش پاسبان کارآموز آموزشگاه شهربانی علی اصغر فرزند محمد اسماعیل

شہرت ملطانی۔

بعض می‌رساند در ساعت ۱۰/۳۰ صبح روز ماه جاری که مأمور انتظامات داخل محبشه بودم درحین انجام مأموریت صدای شلیک تیری استماع شد، فوراً بطرف صدای تیر رفته و با کمک پاسپان مأمور کلانتری بخش ۸ شخصی را بنام الله‌یار جلیلووند که اسلحه نخت در دست داشت از عقب دستگیر و در حین حرکت بپدیم که رفیق او را که مشغول حمله به پاسپانی بود و دارای دو اسلحه والتز بود و بهمان پاسپان حمله می‌نمود دستگیر و با کمک پاسپانهایی دیگر با جیب شهر بانی به اطاق تیمسار ایرانی معاونت شهر بانی معرفی کردیم، مراتب گزارشاً عرض شد.

<http://www.chebayadkard.com>

سلطانی

<http://www.chebayadkard.com>

أقارير متهمين ومطالعين، واسناد موجود

در رابطه با نوبت اول تحقیقات

از ۱۶ اسفند ۱۳۲۹

1331 80 15

• صفحہ ۲۲ پر بند۔

74

گزارش پاسبان (صادق رجب بی دندان) حاضر در صحنه قتل رزم آرا *

شیر و خورمید

وزارت کشور

شہر بانہی کل کشور

تاریخ: ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

نام و نشان: هادق رجب بی دندان

موضوع گزارش

محترماً بعرض می‌رسانم فدوی کارآموز آموزشگاه پاسپانی گروهان ۲ دسته دوم ساعت ۱۰/۱۵ صبح در داخله مسجد شاه مشغول انجام وظیفه بنودم. در موقع تشریف‌فرمائی جناب اشرف نخست‌وزیر به محض ورود به صحن منجندشاه صدای تیر شنیده و در نتیجه معلوم شد یک نفر که لباس سوبل در در داشت فاصله چهار قدم سه تیر برای ایشان خالی نموده با اسلحه کوچک کمری طرف معظم‌الیه تیراندازی نموده فوراً بصیعت مأمورین جهت دستگیری مرتکب حمله که محمد رحیمی و فریدون محمدی کارآموز آموزشگاه پاسپانی جلو بوده و مرتکب را دستگیر و دو نفر دیگر که قصد فرار داشتند و در دست یکی از آنها چاقو بود از طرف مأمورین دستگیر کردند، تصور می‌رود یکی از تیرها به صورتی دیگری به پشت سر و دیگری به پهلوئی جناب اشرف اصابت نموده باشد.

أعضاء: صادق

ادلہ دائرہ - - - - -

روز نوشت
مورخه ۱۳۰۱ / ۱۲ / ۲۹ شماره

[illegible]

<http://www.chebayadkard.com>

<http://www.chebayadkard.com>

• صفتی لا یروند.

شماره
چهره نلدن
شماره
پیوست
تاریخ
.....

نامستان مہادیو راجپوت دھند

منہ دہا

264





۲۹/۱۲/۱۶

گزارش سرپاسبان ۲ بیات مأمور کلانتری ۸

از ساعت ۹ حسب الامر در مسجد شاه مأمور بودم برای ختم و انتظامات [.] در ساعت ۱۰/۴۰ آقای نخست وزیر تشریف فرما شد [.] بنده در جلونخان مسجد شاه بودم [.] صدای سه تیر آمد [.] رفتم داخل مسجد شاه [.] دیدم یک عده [ای] یک نفر را گرفته اند که اسلحه از دست او بگیرند [.] بنده کمک کردم اسلحه را گرفتم [.] بعد فرار کرد [.]

مأمورین انتظامی او را گرفته به کلانتری آوردند [.] بعد از تفرقه مردم یک پوکه فشنگ هم پیدا کردم سرکار سرگرد محبوبین از من سؤال کرد که هفت تیر نزد شما است [؟] بنده عرض کردم [:] بله [.] فرمودند [:] بدهید به من [.] با پوکه فشنگ دادم به ایشان [.]

مراتب گزارشاً عرض شد [.] سرپاسبان ۲ بیات، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>



۱۹۱۲
سور یا ایان کی بیگم مریدانہ

ایک وقت ۹ صبح کو مریدانہ کی بیگم مریدانہ
خانم خانم مریدانہ کی بیگم مریدانہ
مریدانہ کی بیگم مریدانہ کی بیگم مریدانہ
مریدانہ کی بیگم مریدانہ کی بیگم مریدانہ
مریدانہ کی بیگم مریدانہ کی بیگم مریدانہ
مریدانہ کی بیگم مریدانہ کی بیگم مریدانہ
مریدانہ کی بیگم مریدانہ کی بیگم مریدانہ
مریدانہ کی بیگم مریدانہ کی بیگم مریدانہ



گزارش یکی از مأمورین بنام علی اصغر راجع به جلب «محافظین» رزم آراء*

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

گزارش

بعرض می‌رساند ساعت ۱۰/۴۵ روز جاری در جلونخان مسجد شاه مشغول انجام وظیفه بودم مشاهده گردید جناب آقای نخست وزیر تشریف بردند به داخل مسجد شاه به فاصله یک ربع نشده بود سرهنگ کدیور^۱ بدو آمد خدمت تیمسار ریاست پلیس عرض کرد رزم آرا [را] ترور کردند. در این حین مأمورین سه نفر را گرفته و داد زدند کمک کنید، اینها را کمک کردیم، متوان ۱ حسونی یکنفر آنها را جلوتر در تاکسی گذاشت و جلوتر حرکت کرد و این دو نفر بدست ما بود در جیب شهربانی گذاشته جلب کردیم.

امضاء: علی اصغر

۱۴۸

<http://www.chebayadkard.com>

• صفحه ۱۹ پرونده.

• در اصل: کتیور.



متن بازجویی اولیه از اللهیار جلیلود (یکی از محافظین رزم آرا)*

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست از اللهیار جلیلود

نام بازجو: فرهنگ

تاریخ ۲۹/۱۲/۱۶

در ساعت ۱۲ ظهر روز ۲۹/۱۲/۱۶ در شعبه اول اداره آگاهی از اللهیار فرزند

عبدالله شهرت جلیلود بازجویی میشود.

می - خودتان را معرفی کنید.

ج - بنده اللهیار فرزند عبدالله شهرت جلیلود اهل قزوین ساکن تهران بخش ۶

خیابان غار جنب چهارراه معصومی منزل حسن آقای چرخچی، سن متولد ۱۳۰۰

شناسنامه دارم شماره‌اش ۳۶۳ صادره قزوین شغل سرپاسبان ۳ شهربانی مأمور

کارآگاهی، امضاء. <http://www.chebayadkard.com>

می - چند وقت است داخل خدمت دولتی شده‌اید؟

ج - در سه سال قبل داخل خدمت شده‌ام، یعنی قبلاً در ارتش بودم و تقریباً در

چهار ماه قبل به شهربانی منتقل شده‌ام، امضاء.

می - در ارتش در کدام قسمت مشغول خدمت بوده‌اید؟

ج - در دژ بان بودم و مأمور انتظامات بودم.

می - چند وقت است که از قزوین به تهران آمده‌اید؟

* صفحات ۶۵ تا ۶۸ پرونده.



ج - به اندازه دوازده سال میشود ، امضاء .

س - عیال ، اولاد و بستگان در تهران دارید یا خیر ؟

ج - عیال دارم و سه تا فرزند دارم ، مادر دارم و هشت نفر هم برادر دارم ، امضاء

س - شما قبل از ورود به خدمت ارتش در کجا و به چه کاری مشغول بوده اید ؟

ج - در خیابان خانی آباد کوچه باغ چالی دکان بقالی داشتم ، امضاء .

س - بموجب وظیفه به خدمت ارتش احضار شدید یا داوطلب بودید ؟

ج - داوطلب به آموزشگاه گروهبانی دژبان رفتم و معرف من به آموزشگاه

گروهبانی آقای بهرامی رئیس اداره آگاهی بودند ، امضاء .

س - چه سابقه بین شما و آقای رئیس اداره آگاهی هست که شما را معرفی

نمودند ؟ <http://www.chebayadkard.com>

ج - زنی بنام خدیجه که از شناسان ما بوده آقای رئیس را می شناخت ایشان

سفارش کرده بودند ، امضاء .

س - قبل از ورود به خدمت ارتش در کدامیک از احزاب و دستجات بستگی

داشتید و فعلاً در کدام یک عضویت یا بستگی دارید ؟

ج - بنده به هیچ یک از احزاب علاقه نداشتم و ندارم ، امضاء

س - مأموریت شما اخیراً در شهربانی چه شده است ؟

ج - از اول نخست وزیری جناب آقای رزم آراء موقعی که ایشان نخست وزیر

شدند ما شش نفر بودیم که در بخش ۳ دژبان مأموریت داشتیم به شهربانی منتقل و مأمور

نخست وزیری شدیم و مأمور مراقبت جناب آقای نخست وزیر در اداره بودیم ، امضاء .

س - امروز در کجا بودید ؟

ج - صبح ساعت ۷ و نیم صبح از منزل به اداره نخست وزیری مطابق معمول

رفتم ، تا ساعت ده و نیم (۱۰/۳۰) در اداره بودم و جناب آقای نخست وزیر در ساعت

۱۰/۳۰ از بیرون تشریف آوردند به اداره ، به اندازه یک ربع ساعت در دفتر خودشان

نشستند ، بعد از یک ربع سرهنگ غضنفری رئیس دفتر نخست وزیری یکی از مأمورین را

احضار کرده که آقا (نخست وزیر) تشریف می برند به مسجد شاه شما هم بروید مراقب

باشید ، ما سه نفر که من بودم با مصطفی پازوکی و لطیف طاهونی سوار ماشین دیگر

شدیم رفتیم پشت سر آقای نخست وزیر به مسجد شاه رفتم جلو مسجد پیاده شدم از پله ها

سرازیر شده رفتم وارد در حیات مسجد شدم ، [با] چند نفر از افسران شهربانی پشت سر جناب



آقای نخست وزیر بودیم و سرتیپ دانشپور^۲ هم تشریف داشتند، یک موقع از طرف سمت راست که پاسبانان را خط سیر چیده بودند یک نفر از وسط پاسبانان خودش را انداخت بیرون، تقریباً ما بین او و نخست وزیر یک متر فاصله داشت تا رسید تیر اول را انداخت به پشت گردنش زد، تا تیر دوم که صدا کرد من و بازو کی و لطیف طاهونی ضارب را گرفتیم، اسلحه را بازو کی از دست ضارب گرفت، بنده هم او را گرفتم و زدم زمین، یک موقع دیدم باتون و لگد به سر من ریخت و مرا زدند و نفهمیدم که قاتل که من گرفته بودم چه شد، یک موقع دیدم سرتیپ دانشپور و چند نفر پاسبان قاتل را دارند می کشند به طرف بازار، و دیگر نفهمیدم که چه شد، امضاء.

س - شما ضارب را که گرفته بودید می شناسید یا خیر؟

ج - صورتش را ندیدم، وسط سرش تاس است، به بینم می شناسم و مشخصات دیگر او را در نظر ندارم، اگر به بینم از سرش می شناسم، امضاء.

س - اسلحه دست ضارب چه بود؟

ج - نفهمیدم، امضاء. <http://www.chebayadkard.com>

س - اسلحه چه نوعی بود؟

ج - اسلحه کمری بود ولی نفهمیدم چه میسبم بود، امضاء.

س - وقتی شما وارد مسجد شدید چقدر وارد مسجد شده بودید چه مقدار راه

داخل شده بودید، ضارب از کدام سمت بیرون آمد؟

ج - تقریباً پانزده متر داخل صحن مسجد شده بودیم، پاسبانان ایستاده بودند جمعیت هم زیاد بود، یکمرتبه از سمت راست که جمعیت ایستاده بود ضارب به میان جمعیت دوید جلو تقریباً فاصله داشت با نخست وزیر که تیر را خالی کرد و خورد به نخست وزیر، تا من دست او را گرفتم تیر دوم هم خالی شد، نفهمیدم خورد به نخست وزیر یا خیر که نخست وزیر خورد به زمین، امضاء.

س - ضارب چند تیر خالی کرد؟

ج - بنده دست و پاچه شدم نفهمیدم دو تا یا سه تا ولی دو تا تیر را که حتماً در نظر دارم خالی شد، امضاء.

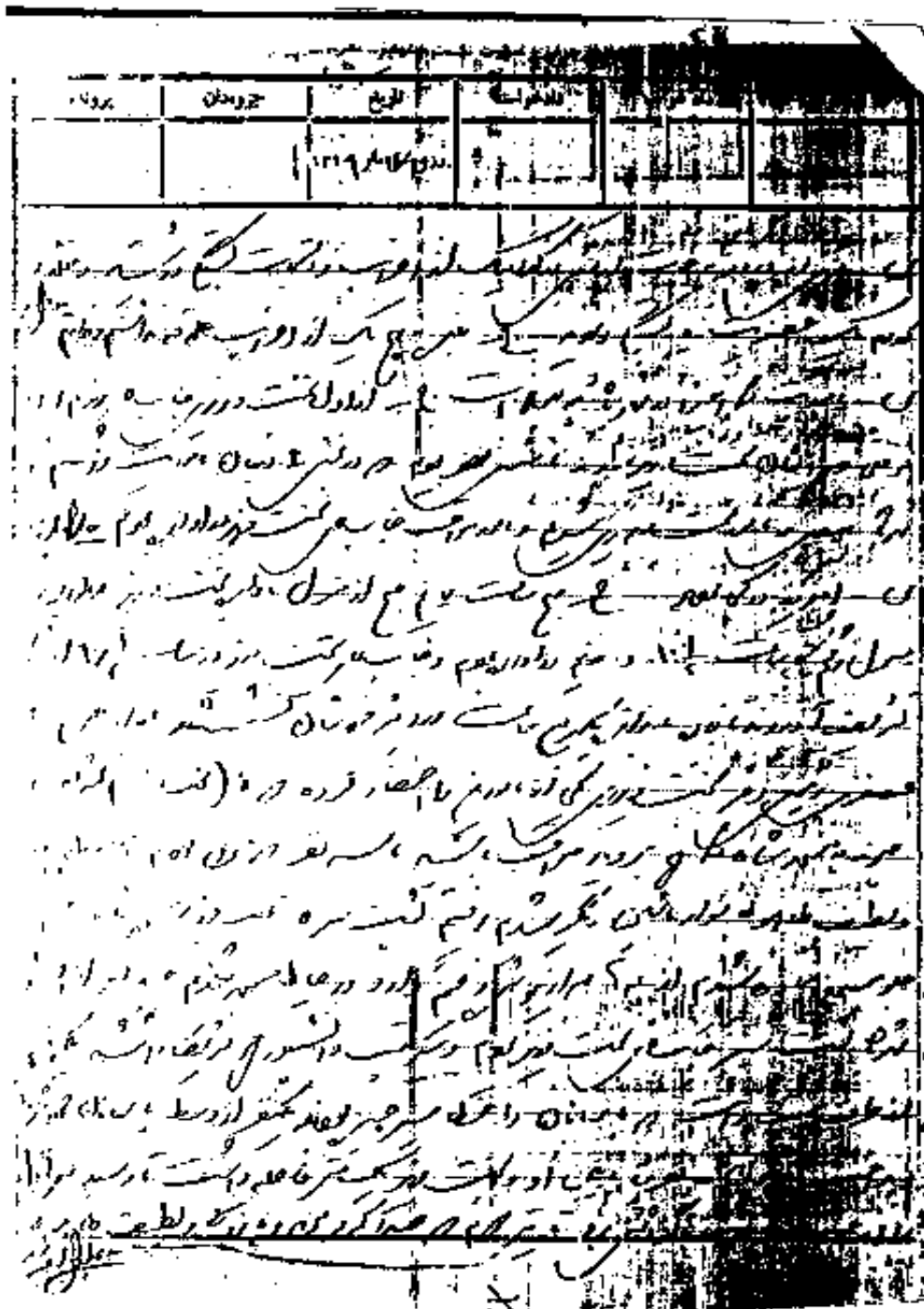
س - ضارب را اول شما گرفتید یا بازو کی؟

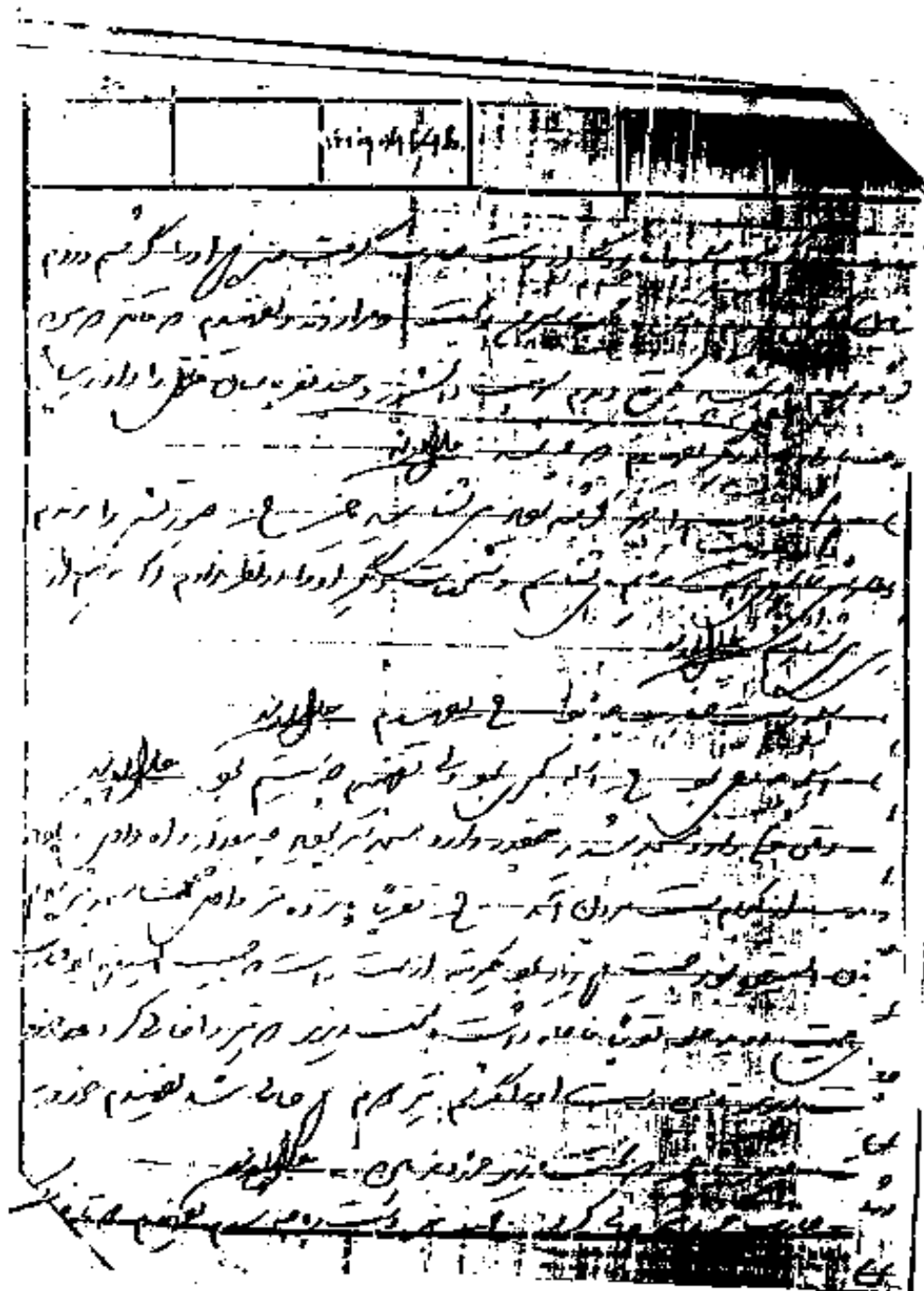
■ ریاست قسمت پلیس انتظامی -



ج - ضارب را من گرفتم او را پیچاندم دیگر اسلحه بزمین نیفتاد بازو کی اسلحه
را از دست او گرفتم ، امضاء .
می - اظهارات خود را امضاء کنید .
ج - چشم ، امضاء .
می - شما در مأموریت های خود اسلحه همراه داشتید یا خیر ؟
ج - بلی یک اسلحه کمربند والتر شهربانی از طرف اداره کارآگاهی بمن داده
شده که در تحویل من است و در مأموریت ها هم همیشه مسلح بودم .
می - امروز هم در مأموریت خود مسلح بودید ؟
ج - بلی ، امضاء .
می - اسلحه شما فعلاً در کجا است ؟
ج - فعلاً اسلحه را از دستم پامیان ۹۸۶ در مسجدشاه گرفتم ، امضاء .

47





<http://www.chebayadkard.com>



متن صورت مجلس اشیاء بدست آمده از مصطفی پازوکی (متهم بقتل رزم آرا)*

شهربانی کل کشور

گزارش ۱/۱۱۳۴

صورت مجلس

ساعت ۱۱/۳۰ روز ۲۹/۱۱/۱۶ مصطفی پازوکی متهم به سوء قصد به جناب آقای نخست وزیر بازرسی بدنی گردید، اشیاء زیر به دست آمد [و] صورت مجلس گردید.

۱- کراوات قهوه رنگ گلدار یکی.

[۲-] یک جلد چرمی خالی اسلحه کمری.

۳- دستمال پیچازی ابریشمی یکی، <http://www.chebayadkard.com>

۴- دستمال سفید ساده یکی.

[۵-] دستمال کهنه ابریشمی یکی.

[۶-] مهرنگلی یک عدد.

[۷-] اسباب صورت تراشی شکسته یکی.

[۸-] شانه صورتی یکی.

[۹-] مهر برنجی بنام مصطفی پازوکی یکی.

[۱۰-] کیف چرمی محتوی مقداری اوراق که به امضای متهم رسیده است.

مراتب با حضور امضاء کنندگان زیر صورت مجلس گردید.

ضمناً نامبرده معادل مبلغ نه (۹) ریال پول خرد^{۵۵} نیز همراه داشت که از او اخذ گردید.

توضیح اینکه تعداد هفت تیر فشنگ ۹ میلیمتری از ماضی جلد چرمی اسلحه مشاوران^{۵۶} کشف گردیده است.

سروان [؟] امضاء ناخوانا پشت مشهد

۲۹/۱۲/۱۶ ۲۹/۱۲/۱۶

^{۵۵} صفحه ۲۰ پرونده.

^{۵۶} در متن: خورد.



متن بازجویی اولیه از مصطفی بازوکی (یکی از محافظین رزم آرا) *

شیر و خورشید
وزارت کشور
شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت مجلس از مصطفی بازوکی فرزند محمد

روز ۱۶/۱۲/۱۳۲۹

نام بازجو: پشت مشهد

س - خود را معرفی نمائید.

ج - مصطفی فرزند محمد شهرت بازوکی شغل سرپاسیان ۳ قسمت کارآگاهی که فعلاً مأمور اداره نخست وزیری می باشم، اهل تهران، ساکن بخش ۲ دولاب، محل بالا، کوچه مسجد، سرشماری ۱۷ منزل شخصی، زن و فرزند ندارم، سواد جزئی دارم، ۲۲ ساله، امضاء.

س - چند وقت است در اداره کارآگاهی خدمت می کنید؟

ج - تقریباً چهار ماه است، و قبلاً با درجه گروهیان سومی در دژبان خدمت میکردم، امضاء.

س - چند وقت در ارتش خدمت می کردید؟

ج - سه سال است و گویا دو ماه اضافه باشد، امضاء.

س - فعلاً چه شغلی دارید؟

ج - بنده الآن مأمور محافظت نخست وزیر بودم، امضاء.

س - چند وقت است این شغل را دارید؟

ج - از بدو نخست وزیری تیمسار رزم آرا، امضاء.

س - غیر از شما چند نفر دیگر این سمت را دارند؟

ج - غیر از من پنج نفر دیگر هستند که دو نفر همیشه در منزل نخست وزیر، و چهار نفر هم در اداره نخست وزیری هستند، امضاء.

س - امروز چه مأموریتی داشتید، و چه وقت سر خدمت حاضر شدید، در

مأموریت امروز کدام یک از مأمورین با شما بودند؟



ج - امروز صبح ساعت ۷/۳۰ از منزل با دوچرخه آمدم اداره نخست وزیری، در آنجا ایستاده بودم، آقای نخست وزیر تشریف قداشتند. ساعت ۱۰ و ده دقیقه هم تشریف نیاوردند، یکدفعه بنده رفتم مسجد، برای اینکه به بیتم شاید آنجا باشند، دیدم نیستند، برگشتم. بوسیله تلفونخانه نخست وزیری از مجلس سؤال کردیم که آنجا تشریف دارند؟ گفتند: خیر. تقریباً ساعت ۱۰ و ده دقیقه وزیر کار داشتند از اداره نخست وزیری می رفتند، هنگام رفتن بیرون به جناب آقای نخست وزیر که تشریف آوردند برخورد و برگشته رفتند در اطاق خودشان نشستند. بعد از نیم ساعتی با چند دقیقه که نشستند چند نفر از باب رجوع داشتند، سرهنگ غضنفری رئیس دفتر از اطاق نخست وزیری خارج شده به بنده فرمودند که ماشین خودتان و ماشین نخست وزیر حاضر باشد، ما رفتیم اتومبیلها را حاضر کردیم. آقای نخست وزیر یا وزیر کار سوار شدند، آمدند مسجد شاه، ما هم یعنی: من به اتفاق اللهیار جلیوند، و لطیف طاهونی (دو نفر دیگر) با اتومبیل خودمان پشت سر نخست وزیر آمديم، آقای نخست وزیر در جلونخان مسجد شاه پیاده شدند، وزیر کار دست چپ ایشان قرار داشت، و بنده سمت راست ایشان حرکت می کردم، و دو نفر مأمورین دیگر از عقب می آمدند. داخل صحن بزرگ مسجد شاه شدیم، موقی که بین حوض مسجد و سنگ فرش سمت شمال حوض رسیدیم، شنیدیم صدای شلیک تیر از لب سر من بلند شد، صدای تیر بقدری بلند بود که گوش من کر شد، من برگشتم بیتم چه شد، دیدم یک نفر اسلحه بدست را، و بلافاصله دو تیر دیگر بطرف آقای نخست وزیر شلیک کرد، من دو دستی دست ضارب را که اسلحه در دست داشت گرفتم، دو نفر مأمورینی که با بنده بودند او را بغل کردند. در این وقت مأمورین شهربانی ما را محاصره کردند، و چون ما را نمی شناختند هم ما را کتک زدند و هم می گشتند، تا اسلحه ها را از ما گرفتند، ما را آوردند به شهربانی، امضاء.

س - ضارب را چه کردید و اسلحه او چه شد؟

ج - ضارب را مأمورین شهربانی بردند، و اسلحه او را هنگامی که من دست ضارب را گرفتم، اسلحه او را هم از دستش گرفتم، دیدم رو پوش اسلحه عقب مانده بود که لوله آن بقدر یک بند انگشت معلوم بود از رو پوش بیرون مانده بود، حالا نمی دانم فشنگ گیر کرده بود یا علت دیگری داشت، اسلحه را که از او گرفتم صدا زد زنده باد اسلام، من اسلحه او را در جیب راست کم گذاشتم، و موقی که پاسانها مرا گرفتند، هم اسلحه خودم و هم اسلحه ضارب را از بنده گرفتند، امضاء.



س - شما هم مسلح بودید؟

ج - بله مسلح بودم، امضاء.

س - اسلحه از طرف کدام اداره بشما تحویل شده و آیا دائماً در اختیار شما

است؟

ج - از اداره کارآگاهی اسلحه گرفته ام و دائماً در اختیار من است، امضاء.

س - شما ضارب را اگر ببینید می شناسید؟

ج - بله می شناسم، امضاء.

س - می توانید مشخصات او را توضیح بدهید؟

ج - خیر، ولی شباهت او در خاطرم هست، اگر ببینم می شناسم.

س - می توانید چگونگی دستگیری ضارب را مشروحاً توضیح دهید؟

ج - بدو من دو دستی دست مسلح او را گرفتم، دو نفر مأمور دیگر ما او را از

پشت بغل کردند که افتادند با هم زمین، ولی زود از زمین بلند شدند، که در این وقت

پاسبانها رسیدند و او را هر کدام به طرفی بردند، امضاء.

س - اسلحه ضارب چه نوع سلاحی بود؟

ج - والتربود، ولی شبیه به والتربود که نوع آن را نمی دانم، امضاء.

س - آیا مشخصاً سه تیر خالی شد و می دانید چند گلوله به نخست وزیر اصابت

کرد؟

ج - بله من سه تیر شنیدم، و آنطور که من دیدم هر سه به نخست وزیر اصابت

کرد که دو تیر آن به پشت، و یکی هم به سرشان اصابت کرد که بلافاصله بزمین

افتادند، امضاء.

س - آیا در آن موقع کسی برای نجات ضارب به شما حمله نکرد؟

ج - قبل از اینکه پاسبانان و مأمورین نظامی خودشان را بما برسانند، عده [ای]

شخصی بما حمله کرده و ما را کتک زده، کتف مرا با چاقو مجروح کردند که پس از

رسیدن من فهمیدم چه شدند، امضاء.

س - اسلحه شما که از اداره کارآگاهی دریافت داشته اید چه نوع

<http://www.chebayadkard.com>

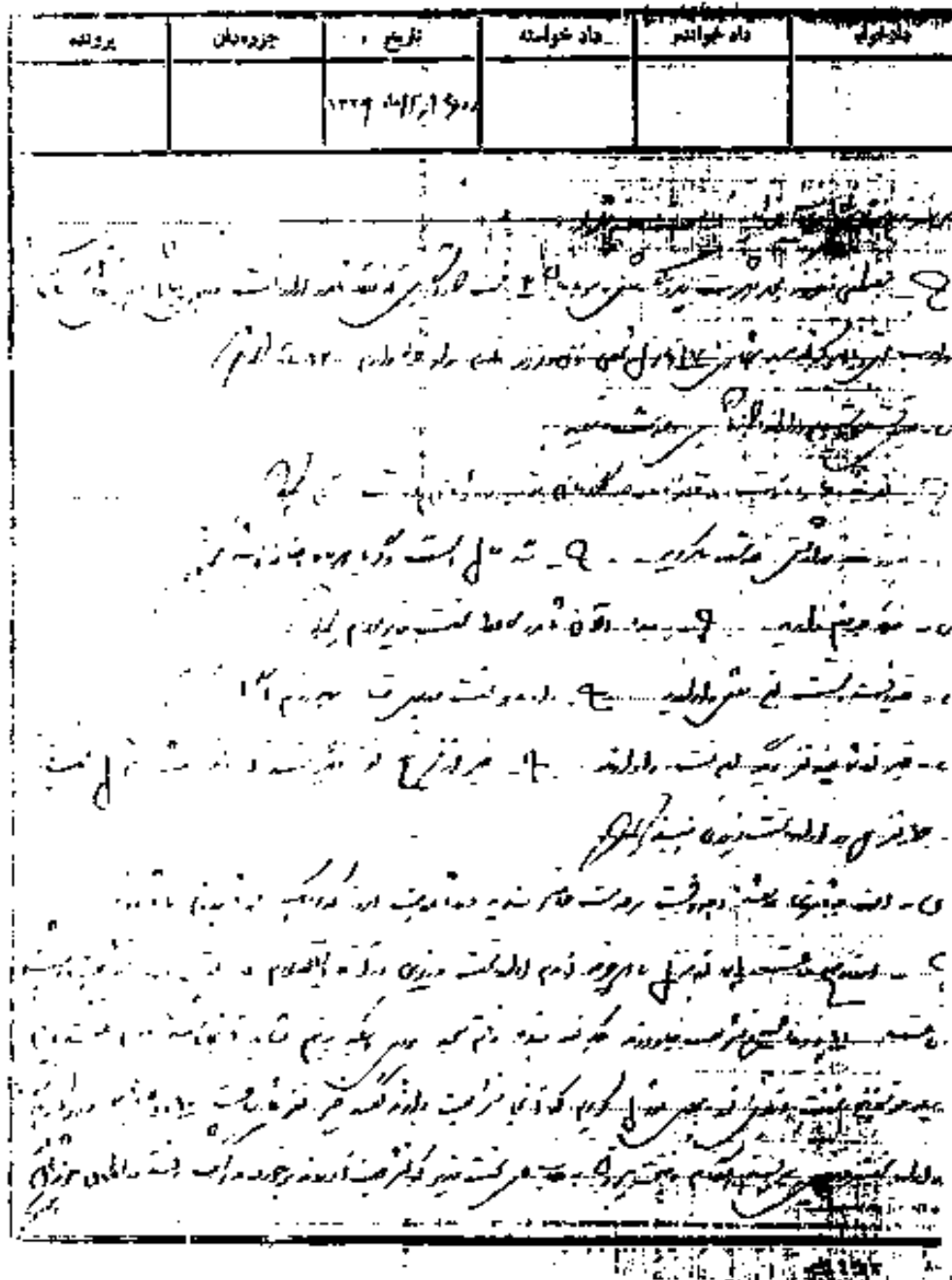
اسلحه ایست؟

ج - والتربود شماره ۷۸۳۲ می باشد، امضاء.



- س - چند فشنگ گرفته اید، و امروز چند فشنگ به همراه داشتید؟
س - چهارده تیر فشنگ گرفته ام، و هر چهارده تیر امروز همراه من بود، امضاء.
س - اسلحه شما فعلاً کجا هست؟
ج - پاسبان شماره ۶۲۲ از من گرفت، امضاء.
س - چند وقت هست اسلحه گرفته اید؟
ج - از زمانی که به شهر بانی منتقل شده ام، امضاء.
س - اظهارات خود را گواهی کنید.
ج - امضاء می کنم، [امضاء] بازوکی.

--



[illegible]

<http://www.chebayadkard.com>

<http://www.chebayadkard.com>



متن بازجویی از لطیف طاهونی (یکی از مأمورین «محافظ» آرزم آرا)

نام بازجو: سر پاسبان یکم احمدی

شماره: ۱/

۲۹/۱۲/۱۶

س - اسم [و] شهرت خود را بیان نمائید.

ج - اسم لطیف طاهونی فرزند عزیز شغل سر پاسبان ۳ مأمور کارآگاهی و مأمور نخست‌وزیری اهل اردبیل ساکن روبروی سیلو منزل شخصی سواد دارم سن ۲۷ سال دارم عیال اولاد... امضاء.

س - شما در کجا بودید و چه پیش‌آمدی شده است و شما در کجا سرت مجروح گردیده است [؟]

ج - من از طرف اداره کارآگاهی مأمور نخست‌وزیر می‌باشم که کسی به او تیراندازی و صدمه نرساند امروز هم طبق معمول* با فاصله دو قدم به نخست‌وزیر مانده در حرکت بودم و رفیق بنده الله‌یار جلیلود در سمت راست او بوده وزیر کار هم در سمت چپ او و رفیق مصطفی پازوکی در سمت چپ در حرکت بودیم. در حیاط** مسجد شاه

<http://www.chebayadkard.com>

* در اصل: مأمول.

** در اصل: حیات.



یک مرتبه که در حرکت بودم صدا [ی] تیر از عقب سر ما بلند شده [ء] تا تیر دومی صدا کرد من پیچیدم عقب که بینم چه کسی تیراندازی نموده است همین شخص را دیدم دست انداختم گلولی او را گرفتم و اسلحه در دستش بوده، من اسلحه کمری خود را که در جیبم بود، درآوردم و با سر اسلحه به سر شخص قاتل زدم که سرش گیج بشود که نتواند حرکت کند، در این بین دیدم یک چیزی به سرم خورد که گیج مانند شدم و پاسبان‌ها ریخته قاتل را از دست من گرفته و اسلحه مرا هم در شلوغی* از دستم گرفته که سر پاسبان بوده است و مرا کتک زدند.

نام بازجوستان ۳ ترکمن

<http://www.chebayadkard.com>

* در اصل: شلوغی.



گزارش گروهبان سوم اسدالله فرخنده کلام از واقعه ترور رزم آرا *

شیر و خورشید

وزارت کشور

بتاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

شهربانی کل کشور

سرکار افسر نگهبان کلانتری بخش ۸

محترماً معروض می دارد فدوی گروهبان سوم فرخنده کلام کارآموزان اعزامی به مسجد سلطانی در موقع تشریف جناب آقای نخست وزیر مشاهده نمودم که شخصی به نام عبدالله فرزند محمد بسمت معظم له تیراندازی نموده و بلافاصله بوسیله اینجانب و کارآموز غلامحسین حیدری و چند نفر دیگر دستگیر و بکلانتری هدایت گردید و یک نفر از کارآموزان بنام فریدون محمدی که از جمله دستگیر کنندگان بوده بوسیله کارد ضارب مضروب و به بیمارستان اعزام گردید و اینک گزارش امر تقدیم می گردد.

گروهبان سوم اسدالله فرخنده کلام، امضاء



گزارش احمد مکل کتاب پاسبان کلانتری ۸ از واقعه مسجد سلطانی *

۲۹/۱۲/۱۶

گزارش پاسبان شماره ۹۸۶

اینجانب پاسبان شماره ۹۸۶ مأمور کلانتری ۸ که در ساعت ۸/۳۰ برای خط
میر جلوی درب مسجد شاه ایستاده بودم که در ساعت ۹/۳۰ حضرت رئیس برای
جمع آوری ختم به مسجد شاه وارد و پس از ۲ دقیقه صدای چند تیر متوالی از داخل
مسجد شنیده شد که بدون اختیار فدوی پست خود را ترک و وارد مسجد شده و آن حالت
را مشاهده نمود، بنده بدون واهمه یک نفر را گرفته و چند پاسبان دیگر رسید فوراً او را
تفتیش بدنی نموده یک اسلحه بشماره ۱۷۱۸۱۰/۱۲۸۱۰ از نامبرده کشف و در همان
ساعت که اسلحه از نامبرده کشف گردید اظهار می داشت که خود فدوی ... می باشم
فوراً جریان را به تیمسار دانشپور ریاست محترم پلیس انتظامی رسانیده فوراً فرمودند او را
جلب نمایند، ضمناً فدوی و چند پاسبان دیگر که در همان جا حضور داشتند دو نفر دیگر
را هم جلب نمودیم و آن هم ریاست محترم فرمودند این ها را هم جلب نمایند و پس از آن
دستور فرمودند تیر خورده را بلند نمایند، فدوی و چند پاسبان دیگر تیر خورده را بلند نموده و
بطرف خیابان که کامیون های شهربانی ایستاده بودند بردیم و در ماشین که بلندگو**
شهربانی نصب*** دارد گذاشته و یک نفر دیگر هم در آنجا بود که بنام آقا نجفی، و از
آن ساعت و تا موقعی که تیر خورده را به ماشین گذاشتیم با ما بود و در همان جا تیمسار
دانشپور فرمودند که از این ساعت با بنده باش، بنده از همان ساعت با خود تیمسار به
کلانتری ۸ رفته و از آنجا به مریضخانه رفته و از آنجا بشهربانی مراجعت، تیمسار دستور
فرمودند که اسلحه را به آقای بهرامی رئیس آگاهی تحویل نمایند بنده هم اسلحه را
بایشان تحویل داده و ضمناً فرمودند که گزارش خودت را هم بنویس، این بود جریان،
مراتب گزارشاً بعرض رسید. پاسبان شماره ۹۸۶ از کلانتری ۸، احمد مکل کتاب،
امضاء. ۲۹/۱۲/۱۶

<http://www.chebayadkard.com>

* صفحه ۲۴ پرونده.

** در اصل: بالنگو.

*** در اصل: نسب.



گزارش حسن غفاریگلو پاسبان *

شیر و خورشید
وزارت کشور
شهربانی کل کشور

۲۹/۱۲/۱۶

گزارش پاسبان شماره ۶۲۲ حسن غفاریگی

در ساعت ۱۰/۳۵ صبح مأمور انتظامات داخله مسجد شاه از برای ختم آیه الله فیض بوده در ساعت فوق که آقای رزم آرا نخست وزیر تشریف فرما بداخل مسجد شدند که ناگهان از عقب سر نخست وزیر صدای تیر بلند شد، بنده به تاخت دویدم، یک نفر را مشاهده نمودم که دست خود را بر کت برده و می خولست فرار اختیار کند، بنده او را گرفته دو عدد اسلحه ته پر از او کشف، یکی بشماره ۷۸۳۲ و دیگری را پیش پاسبان [ی] بنام علیقلی شهرت فتحعلی یگی داده طرف را با یک عدد اسلحه پیش تیمسار ایروانی برده دستور فرمودند به اداره آگاهی تحویل شود، نامبرده را با اسلحه تحویل معاون اداره آگاهی شد، مأمور کلاتری ۸ پاسبان شماره ۶۲۲، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

* صفحه ۱۸ پرونده.



هت بازجوئی از حسن غفار بگلو پاسبان کلانتری ۸ *

نام بازجو: پشت مشهد شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجوئی و صورت نشست از حسن فرزند رضا شهرت غفار بگلو پاسبان
شماره ۶۲۲ مأمور بخش ۸.

س - خود را معرفی نمائید.

ج - اسم حسن فرزند رضا شهرت غفار بگلو، شغل پاسبان شماره ۶۲۲ مأمور
کلانتری ۸، اهل تهران ساکن بخش ۸ خیابان سیروس کوچه بهنام منزل شخصی زن و
فرزند دارم، سواد دارم، ۲۹ ساله، امضاء.

س - توضیح دهید روز جاری چه خدمتی داشتید، در هنگام پاس خود چه
مشاهده نموده و چه عملی انجام داده اید [؟]

ج - امروز خدمت فوق العاده به ما محول کردند برای مسجد شاه که ختم آیه الله
فیض بود، داشتند قرآن می خواندند و سپس آقای فلسفی پشت بلند گو وعظ می کردند، بنده
هم بغل دست یکی از پاسبانان کلانتری ۸ بنام ملکی ایستاده بودم که تقریباً ساعت
۱۰/۳۰ بود جناب آقای نخست وزیر آمدند، موقعی که جناب آقای نخست وزیر، بین
حوض آب و سکوی نماز خواندن رسیده بودند من شنیدم صدای تیر بلند شد، من فوراً به آن

<http://www.chebayadkard.com>

* صفحه ۲۳ پرونده.



سمت رفتم، دیدم این آقای که آوردم (اشاره به مصطفی پازوکی) می خواهد فرار نماید و دست در جیب شلوار خود میکند، او را از عقب دستهایش را گرفتم، دیدم یک قبضه اسلحه در جیب دارد، اسلحه را از جیبش درآوردم و خیال کردم دیگر اسلحه ندارد، ولی نگذاشتم از بالای سر نخست وزیر حرکت نماید بعد متوجه شدم مرتب دست می برد به زیر کش و وقتی من متوجه می شوم دست خود را برمی گرداند، من دست کردم گفتم چیست [؟] که یک مرتبه عده [ای] ریختند سر من، در این موقع علی اصغر سلطانی پاسبان آموزشگاه آمد به من کمک کرد و مردم را پس و پیش می کرد، و من برای آنکه مبادا اسلحه را از من بگیرند یکی از اسلحه ها را دادم به پاسبان علی قلی فتحعلی بیگی مأمور کلانتری ۸ که اکنون نزد اوست و بهر قیمتی بود این شخص را آوردم در خیابان بوذرجمهری و انداختیم در جیب شهربانی و بردیم حضور تیمسار ایروانی با اسلحه شماره ۷۸۳۲ تحویل دادم، امضاء.

س. - آیا شما کسی را که بجناب آقای نخست وزیر شلیک کردند دیدید [؟]
ج. - خیر من دور ایستاده بودم ندیدم، صدای تیر که بلند شد من پیش رفتم و این شخص را گرفتم (اشاره به مصطفی پازوکی)، امضاء.

س. - اسلحه [ای] که از جیب کت مصطفی پازوکی درآوردید کدامست، آیا همین است که به تیمسار ایروانی ارائه دادید یا آنست که به پاسبان فتحعلی بیگی داده اید [؟]

ج. - اسلحه [ای] که از جیب مصطفی پازوکی خارج کردم داده ام به پاسبان فتحعلی بیگی، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

س. - آیا اشخاصی که شما را کتک زدند می شناسید [؟]

ج. - یک عده ... بودند که آنها را نمی شناختم، امضاء.

س. - آیا مسلح بودند [؟]

ج. - ندیدم اسلحه داشته باشند، امضاء.

س. - غیر از مصطفی پازوکی دیگر چه کسی دستگیر شد [؟]

ج. - من فقط همین شخص را گرفتم و متوجه دیگران نبودم، امضاء.

س. - اظهارات خود را گواهی نمائید.

ج. - امضاء می کنم، امضاء.



متن بازجویی از سر پاسبان سوم اسدالله فرخنده کلام*

نام بازجو: [ناخوانا] شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

س - هویت و نشانی خود را بیان کنید.

ج - اسدالله فرخنده کلام پسر... دارای شناسنامه شماره ۳۹۵ صادره از بخش ۸ تهران، ساکن سه راه زندان، معروف به سه راه شیخ خان، خانه یک نفر بقال، عیال دارم، سن ۲۲ سال، اولاد ندارم، شغل پاسبان سوم، مأمور آموزشگاه پاسبانی شهربانی کل کشور، تبعه دولت ایران، مذهب اسلام، سواد دارم، امضاء.

س - امروز در کجا خدمت داشتید [؟]

ج - ساعت ۸ صبح تعداد پنجاه نفر پاسبان سرپرستی اینجانب به شهربانی کل آمده و بدستور افسر نگهبان نیروی احتیاط شهربانی با یک نفر افسر که درجه ستوانی داشت و اسمش را نمی دانم با کامیون اداره ما را به درب مسجد شاه آورده پیاده شدیم و بدستور سرهنگ رئیس کلانتری بخش ۸ ما را به خط سیر در محوطه مسجد مانند کوچه به دو ردیف از درب داخلی مسجد تا درب ورودی مجلس ختم گمارده بودند، بنده جلو نفرات دم درب ایستاده بودم به ما خبر نداده بودند که نخست وزیر تشریف می آورند،

<http://www.chebayadkard.com>

۵ صفحات ۴۸ و ۴۹ پرونده.



تقریباً مابین ساعت ۱۰ و ۱۱ بود که جناب آقای نخست‌وزیر و دو نفر مأمورین کارآگاهی که یک نفر از آنها را بنده می‌شناسم که از دژبانی ما منتقل به شهربانی شده وارد شدند. تقریباً ۴۰ الی ۵۰ قدم که از بنده رد شدند یک مرتبه متوجه شدم که صدای سه تیر پشت سرهم آمد و بنده فوراً نزدیک رفته مشاهده کردم آن یک نفر از مأمورین که سمت راست نخست‌وزیر بود با اسلحه کمری محکم به سر ضارب نخست‌وزیر زد و یک نفر از کارآموزان مدرسه پرید اسلحه را از دست آن ضارب گرفت. در آن موقع ضارب از جیب خود کارد بزرگی درآورده و به یاسبانه‌ها که اطراف بودند و محاصره کرده بودند حمله ور شد، یک نفر از کارآموزان را با کارد ضربه بسرش زده و بطرف دالان مسجد که به بازار بزازها می‌رود فرار نمود، چون کارد دستش بود کسی جرأت نمی‌کرد جلو او برود دیگر، و بنده از پشت سراو می‌دویدم تا سر بازار زرگرها باورسیده و او را بغل کرده، آن شخص ضارب کارد را در جیب خود گذارده، و بنده دست او را از عقب گرفته و بوسیله کارآموزان آموزشگاه و سرگرد رأفت او را به کلانتری بخش ۸ آوردیم، و کارد را با حضور افسر نگهبان با یک شیشه عطر و یک قرآن و یک کاغذ پیچیده از جیبش درآورده، و آن شخص از موقعی که دستگیر شد تا داخل کلانتری فریاد می‌زد: [خائنین باید از بین بروند، و زنده باد اسلام، امضاء.

س - آن جانی که مأمور کارآگاهی ضارب را با قنداق اسلحه زد بسرش تا آنجائی که نخست‌وزیر افتاد چند قدم فاصله داشت [۴]
ج - دو قدم بیشتر فاصله نداشت، امضاء.
س - اسلحه ضارب چه سیستم بود [۴]
ج - بنده متوجه سیستم اسلحه نشدم، امضاء.
س - ضارب تیر را از جلو خالی کرده یا از عقب تیراندازی نمود [۴]
ج - از عقب تیراندازی کرد و تقریباً یک قدم با نخست‌وزیر فاصله داشت، امضاء.
<http://www.chebayadkard.com>

س - هیکل ضارب را می‌توانید کاملاً تعیین نمایند [۴]
ج - قد کوتاه، سفیدچهره، کمی ته‌ریش داشت، سراو برهنه، و موقعی که صحبت می‌کرد خیلی خیلی محکم صحبت می‌کرد، امضاء.
س - کلماتی که ادا می‌نمود از چه قبیل صحبت بود [۴]



ج — می‌گفت خائنین باید از بین بروند، زنده باد اسلام، من خوب کاری کردم و جای من در بهشت است، و به پاسیانه‌ها می‌گفت شماها مثل آن خائنین هستید و دو پیراهن در تن او بود و یقه‌های پیراهن خون‌آلود شده در اثر ضربه که بسزش و لرد شده بود، ولی لباس او را کاملاً ملتفت نشدم، و در نظر ندارم و اگر او را به بینم می‌شناسم، امضاء.

بس — اشخاص ناظر این قضیه که در آن حدود بود، شناختید چه اشخاصی بودند، یعنی مردم تماشاچی را شما می‌شناسید [۴]

ج — نه، بنده نمی‌شناسم و تمام جدیت من این بود که ضارب را دستگیر کنم، امضاء.

س — سن ضارب تقریباً در چه حدود است [۴]

ج — تقریباً ۲۵ الی ۲۶ سال داشت، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>



متن بازجویی از علی اصغر سلطانی *

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست از علی اصغر فرزند محمد اسماعیل پاسبان
کارآموز آموزشگاه پاسبانی.

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

س - هویت کامل خود را بیان نمایند.

ج - اسم علی اصغر فرزند محمد اسماعیل شهرت سلطانی پاسبان کارآموز
آموزشگاه شهربانی عیال و اولاد دارم، مواد دارم، ساکن حسین آباد نظام آباد بخش ۱۳
نزدیک خیابان نارمک منزل شیخ، کاشی ندارد، عمارت نوسازی است، سن متولد
۱۳۰۳، اهل گلپایگان، امضاء.

س - شما چند مدت است داخل خدمت پلیس شده اید [؟]

ج - در تاریخ ۲۲ شهریور ماه ۱۳۲۹ بسمت پاسبانی استخدام و مأمور آموزشگاه
شهربانی هستم و در آنجا تحت تعلیم می باشم، امضاء.

س - امروز صبح به شما چه مأموریتی محول گردیده [؟]

<http://www.chebayadkard.com>

• صفحه ۱۷ پرونده.



ج - صبح در ساعت ۷/۵ مشغول ورزش در آموزشگاه بودیم، تیمسار بهنام بالا تشریف آوردند، دیگر نمی دانم با سرهنگ واثقی چه صحبتی کردند، دو دستگاه جمعی نیرو برآمد به آموزشگاه، ۵۰ نفر از گروهان دوم آوردند بهشهریانی و بعداً افسر نگهبان شهربانی که اسم او را نمی دانم و سرگرد که هر دو نفر مأمور گارد احتیاط می باشند ما را از شهربانی برگرداندند برای مسجد شاه، در ساعت تقریباً ۹ صبح بود تیمسار دانشپور تشریف آوردند، بعد از یکربع دیگر رئیس شهربانی کل تشریف فرما شدند، در ساعت تقریباً ۱۰ بود آقای بهبهانی تشریف آوردند و جلسه ختم را برچیدند، و آقای فلسفی مشغول موعظه بود، در ساعت ۱۰/۵ صدای تیر بلند شد من دیدم جلو آقای الله یار جلیوند یک اسلحه لخت در دست داشت و من او را از عقب گرفتم، یک نفر پاسبان دیگر اسم و هویت او را نمی دانم ولی شماره داشت و معلوم بود پاسبان قدیمی است آمد با من کمک کرد الله یار را آوردیم، در موقع حرکت چند نفر پاسبان دیگر هم رسیدند و با ما کمک کردند، چون در این بین دیدم یک نفر از پاسبانهای مأمور کلانتری ۸ رفیق الله یار را که اسم او را نمی دانم دستگیر کرده و از عقب جمعیت به آن پاسبان حمله کردند و من به کمک او رفتم، یک اسلحه در جیب آن شخص بود که من با کمک آن پاسبان مأمور کلانتری ۸ اسلحه را از جیب او درآوردیم و دادیم به یک پاسبان دیگری، در این بین دیدیم که همان شخص دست خودش را می گذارد روی کمر خودش، گفتم مگر اسلحه دیگری هم دارید [؟] گفت خیر، بعد دامن کت او را که بالا زدیم دیدیم یک اسلحه با جلد در کمرش می باشد که باز کرده و تحویل پاسبان مأمور کلانتری ۸ است. الله یار جلیوند را همقطارها آوردند به خیابان که سوار جیب شهربانی بکنند، ما هم رفیق او را آوردیم سوار جیب کردیم و حرکت کردیم به طرف شهربانی، آمدیم و به حضور تیمسار ایروانی معرفی کردیم، سلطانی.

<http://www.chebayadkard.com>

س - محل مأموریت شما در مسجد شاه چه نقطه [ای] بود [؟]

ج - از سمت خیابان بوذرجمهری از پله های جلو خان مسجد شاه که وارد مسجد می شوید، پس از اینکه از درب بزرگ مسجد داخل شدید آنجا دو راهرو دارد، من در سمت دست راست آن راهرو در داخل حیاط مسجد ایستاده بودم مقابل حوض مسجد بود، سلطانی.

س - چه اشخاصی تیراندازی کردند، آیا کسانی که تیراندازی نمودند شما آنها



را دیدید یا خیر [؟]

ج — من فقط از روی برآمدگی زمین در محوطه حیاط مسجد شاه که جمعیت زیادی ایستاده بودند صدای تیر شنیدم ولی متوجه نشدم که چه کسی تیراندازی کرد، سلطانی.

من — چند تیر شلیک و بسمت چه کسی تیراندازی شد، هدف چه کسی بوده است [؟]

ج — من صدای سه تیر متوالی شنیدم که بطرف آقای رزم آرا نخست وزیر شلیک کرده اند و هدف او بوده است، سلطانی.

من — هنگامی که جناب آقای رزم آرا نخست وزیر داخل مسجد شدند شما شخصاً او را تا هنگامی که از مسجد خارج شدید مشاهده کردید یا خیر [؟]

ج — من فقط موقعی که نخست وزیر را دیدم که به زمین افتاده بود و خون از او جاری بود، و این دو نفری را هم که ما دستگیر کردیم یعنی الله یار چیلوند و رفیقش را در ده قدمی او دستگیر کردیم، و موقعی که الله یار را دستگیر کردیم یک اسلحه لخت دست او بوده می گذاشت بغلش و می گفت من کارت دارم، سلطانی.

من — موقعی که جناب آقای نخست وزیر رزم آرا داخل مسجد شدند چه کسانی همراه او بودند [؟]

ج — بنده عرض کردم موقعی نخست وزیر را دیدم که بزمین افتاده بود و خون از او جاری بود و جمعیت زیادی بود اما اطرافیان او را نشناختم، سلطانی.



متن بازجویی از علی اصغر سلطانی پاسبان کارآموز آموزشگاه شهربانی *

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست از علی اصغر سلطانی پاسبان کارآموز آموزشگاه

شهربانی.

۱۳۲۹/۱۲/۱۶

من - شما اسلحه ای را که از الله یار جلیلود و رفیق او گرفتید چند قبضه بود و نوع و سیستم اسلحه چه بوده و به چه کسی اسلحه های مأخوذه را تحویل نمودید [۴]
ج - هر نه اسلحه و التز از نوع اسلحه های شهربانی بوده، خیر خیر اشتباه کردم، زیرا این قدر جمعیت به ما حمله کردند من حواسم پکلی پرت است. من با پاسبان مأمور کلانتری ۸ دو قبضه اسلحه و التز از رفیق الله یار جلیلود گرفتیم، اولی را همان پاسبان کلانتری ۸ داد به یک پاسبان دیگر که اسم و هویت و شماره او را نمی دانم، و دومی هم پیش پاسبان مأمور کلانتری ۸ ماند که آورد باداره تحویل داد، و ما جز این دو اسلحه که از رفیق الله یار جلیلود گرفتیم اسلحه دیگری ما نگرفتیم و ندیدم، سلطانی.

من - شما در جواب سؤال قبل اظهار نموده اید موقعی که صدای تیر بلند شد من دویدم جلو الله یار جلیلود که یک اسلحه لخت در دست داشت از عقب او را گرفتم، و یک پاسبان دیگر به کمک من رسید و ما مشغول جلب الله یار جلیلود بودیم، دیدم چند نفر دیگر به پاسبان مأمور کلانتری ۸ حمله کرده اند و من به کمک او رفتم، آیا ملأضت

<http://www.chebayadkard.com>

۵ صفحه ۲۱ پرونده.



شدید که اسلحه الله یار جلیلوند را چه کسی از او گرفت [۴]

ج - خیر نفهمیدم چه کسی اسلحه او را گرفته است.

س - اشخاصی که به پاسبان مأمور کلاتتری ۸ حمله کردند آیا آنها را

می شناسید یا خیر [۴]

ج - جمعیت زیاد بود و من نشناختم، و رفیق الله یار جلیلوند که دستگیر شد

می خواست از دست پاسبان فرار کند و به پاسبان حمله می کرد که من به کمک او رفتم،

سلطانی.

س - آیا جریان قضیه را که هرچه دیده اید گزارش کرده اید [۴]

ج - خیر گزارش خواهیم کرد، سلطانی.

س - آیا جز این اظهاراتی را که نمودید آیا اطلاعات دیگری در این خصوص که

مشاهده کرده اید دارید بگوئید [۴]

ج - خیر، مشاهدات خود را کاملاً عرض کردم، سلطانی.

س - تقریباً جمعیتی که در مسجد شاه آمده بودند چند نفر بودند [۴]

ج - تقریباً در بیرون یعنی در محوطه حیاط مسجد شاه در حدود دویست نفر

جمعیت بود که البته در داخل خود مسجد هم جمعیت بود و من آنها را نمی دیدم،

سلطانی.

س - پس از اینکه صدای تیر را استماع نمودید از طرف مأمورین شهربانی چه

اقدامی بعمل آمد [۴]

ج - بلافاصله پس از اینکه صدای تیر بلند شد مأمورین کلیه دربهای مسجد را

بستند که مبادا کسی خارج یا وارد شود، پس از اینکه ضاربین را دستگیر نمودند بعداً

دربها را باز کردند که ما خارج شدیم، سلطانی.



متن بازجویی از سر پاسبان ۲ محمد بیات *

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست از آقای سر پاسبان ۲ محمد بیات مأمور کلانتری

۸.

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

من - اسم و شهرت خودتان را معرفی نمائید.

ج - سر پاسبان ۲ محمد بیات، اسم پدر حاجی خان، دارای شناسنامه شماره صادره از بخش ۵ می باشم. منم ۶۰ سال، منزل در کوچه باغ معبرخانه شخصی، مأمور کلانتری ۸ بازار، سواد دارم، امضاء.

من - امروز شما در مسجد سلطانی چه مأموریتی داشتید، اتفاقی که در مسجد شاه افتاده چه بوده است، مشاهدات خودتان را مشروحاً بیان نمائید [۴]

ج - بنده از ساعت ۹ صبح بواسطه ختمی که در مسجد شاه بود از طرف کلانتری مأموریت داشتم که در جلو خان مسجد شاه در انتظامات آنجا مشغول باشم، مأمورین پاسبان مرتب دورتادور داخل جلوتخان پائین پله چیده شده بودند، پنج دقیقه یا ده دقیقه به بازده صبح مانده بود که جناب آقای نخست وزیر تشریف فرما شدند، از پله ها که آمدند پائین، هفت هشت ده نفر دنبال ایشان بودند، از درب مسجد داخل شدند، بقدر دو دقیقه طول کشید که داخل مسجد شدند صدای شلیک سه تیر شنیده شد و بلافاصله دیدم مردم دارند می روند رو به بیرون مسجد، من فوراً بلافاصله دویدم رفتم توی مسجد، دیدم دو سه نفر از پاسبانها به یک نفر چسبیده اند که هفت تیر در دست [دارد] تا اسلحه را از دست او بگیرند، من رفتم به کمک پاسبانها و اسلحه را که هفت تیر کهنه بود از دست او گرفتم گذاشتم جیبم، و پس از اینکه مردم را متفرق کردیم در همان نقطه که آن شخص

<http://www.chebayadkard.com>

• صفحات ۲۵ تا ۲۷.



افتاده بود یعنی آقای نخست‌وزیر را یا تیر زده بودند افتاده [بود] یک پوکه فشنگ پیدا کردیم، پوکه را هم من برداشتم نزد خودم نگه داشتم، آقای سرگرد محبوبی که ایشان هم آنجا تشریف داشتند اسلحه را با پوکه از بنده گرفتند، اسم مرا یادداشت کردند، و بعد ما مشغول متفرق کردن جمعیت شدیم، دیگر نفهمیدیم که مقتول را کی برداشت برد، قاتل را هم که دستگیر شده بود سرپاسبان ۳ اسدالله فرخنده کلام و چند نفر دیگر از پاسبانهای انتظامی آوردند کلانتری ۸، امضاء.

س - از آن نقطه که آقای نخست‌وزیر زمین افتاده بود تا آن نقطه که قاتل دستگیر شده بود چقدر فاصله داشت [؟]

ج - تقریباً دو قدم سمت راست عقب فاصله داشت، و پس از آن هم ما اسلحه را از او گرفتیم بوسیله یک دشنه نوک‌تیز که همراه داشت به مأمورین حمله کرد و فرار کرد، مأمورین او را تعقیب کردند تا دستگیر کردند، امضاء.

س - در چه نقطه دستگیر کردند [؟]

ج - من دیگر نفهمم، مأمورین پاسبان دیگر که آنجا بودند او را تعقیب کردند و گرفتندش، امضاء.

س - قاتل چند نفر بود که یکی از آنها دستگیر شده است [؟]

ج - من نمی‌دانم فقط یک نفر را که اسلحه دستش بود گرفته بودند که من رسیدم کمک کردم، هفت تیر را از دستش درآوردم، دو نفر مأمور کارآگاهی دیدم که یکی از آنها خون آلود شده، امضاء.

س - قاتل که دستگیر شده بود چه مشخصاتی داشت [؟]

ج - من درست متوجه و مشخصات او نشدم، اینقدر می‌دانم که جوان بود، امضاء.

س - از کسانی که ناظر قضیه بودند و یا در صحن مسجد بودند شما کسی را شناختید، منظور اشخاصی غیر از پاسبانها هستند [؟]

ج - مردم زیاد توی مسجد بودند، من کسی را نشناختم، امضاء.

س - شما از اشخاص دیگر نشنیدید که قاتل اشخاص دیگر را هم همراه داشته است یا خیر [؟]

ج - خیر، امضاء. <http://www.chebayadkard.com>



متن بازجویی از جهانگیر کاوه حقیقی پاسبان شماره ۸۱۳*

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست [جهانگیر کاوه حقیقی]

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

س - خودتان را معرفی نمایید.

ج - جهانگیر فرزند شیر شهرت کاوه حقیقی دارای شناسنامه شماره ۶۳۰۵۸ صادره از شیراز، ۳۰ سال دارم، شغل پاسبان، شماره ۸۱۳، مأمور کلانتری بخش ۸، اهل شیراز، ساکن تهران، بخش ۸ گذرپاشی کوچه ارامنه منزل حاج عبدالوهاب مرحوم، زن و بچه دارم، سواد دارم، امضاء.

س - چند مدت است که در شهربانی مشغول خدمت هستی [؟]

ج - از سال ۱۳۲۶ داخل خدمت شهربانی شده‌ام، امضاء.

س - قبل از خدمت شهربانی چه شغلی داشتید [؟]

ج - بافنده پارچه بودم، امضاء.

س - چند مدت است که در کلانتری ۸ مأمور هستید [؟]

ج - از بدو ورود به خدمت شهربانی پس از سه ماه خدمت در کلانتری سه مأمور کلانتری ۸ شده و تاکنون در آنجا مشغول هستم، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

• صفحات ۲۸ تا ۳۰ پرونده.



س - امروز در کجا مأموریت داشتید [؟]

ج - امروز صبح ساعت ۸ مأمور مسجد شاه بودم برای ختم آقای فیض، امضاء.
س - مأموریت شما در کدام نقطه مسجد بوده و چه اتفاقی رخ داده، مشاهدات خود را و عملی که انجام داده‌اید شرح دهید [؟]

ج - من در جلوحوض آب صحن حیاط مسجد شاه طرف سمت شمال مأمور بودم، مشاهده کردم در حدود ساعت ده و چهل دقیقه بود که صدای تیر آمد، متوجه شدم به سمت راست که صدای تیر آمد، یعنی جلو درب شمال مسجد که واقع در صحن حیاط... دوسه نفر پاسبان دور یک نفر را گرفته‌اند و آن یک نفر کاردی در دست داشت، و یک نفر هم افتاده بود روی زمین، از پشانی سمت چپ [او] خون جاری بود، من رفتم نزدیک، از عقب آن یک نفر را بنام عبدالله فرزند موجد که دستش کارد^۱ بود بغل کردم، برگشت یا کارد به من حمله کرد، بطوری که آرنج سمت راست کت من پاره شد و از دست من خود را بیرون کشیده و متواری شد، بنده در تعقیب آن یعنی همان عبدالله پسر موجد که کارد دستش بود برآمدم، او از مسجد خارج شد، یعنی از درب مغربی صحن بطرف بازار فرار می‌کرد، بنده در تعقیب او رفتم جلو بازار زرگرها، آن را دستگیر نمودم که بعداً سر پاسبان که اسمش ذر نظرم نیست رسید با چند نفر پاسبان آن را به کلاتری آوردیم، بنده خودم در حضور اشخاصی که صورت مجلس تنظیم [کردند] او را تفتیش نمودم، ضمن صورت مجلس کارد و قرآن را از جیبش بیرون آوردم، و انگشت شست دست راست من در همان موقع که من او را بغل کرده بودم در نتیجه ضربه کارد او مجروح شد، امضاء.

س - تیر را که خالی کرده بود [؟]

ج - من فقط صدای تیر را شنیدم، ولی متوجه نشدم که چه کسی تیر خالی کرد، امضاء.
<http://www.chebayadkard.com>

س - آن شخصی که گفتید بزمین افتاده بود و خون از سرش جاری بود که بود [؟]

ج - من نشناختم، ولی بعداً فهمیدم که جناب آقای رزم آرا نخست وزیر بوده

^۱ در متن اصلی ابتدا «چاقو» نوشته شده است و سپس تبدیل به «کارد» گردیده است.



است، امضاء.

من ... چطور شد که همان شخص با بودن مأمورین موفق به فرار شد. تا اینکه در بازار او را گرفتند [؟]

ج - برای اینکه یک مرتبه از وسط پاسبانان خود را خارج کرد و یک مرتبه با کارد به پاسبانان حمله کرد، پاسبانان از اطرافش متفرق شدند و جلو آن باز بود، متواری شد، امضاء.

س - شما گفتید من او را از عقب بغل کرده بودم چطور شد ول کردید [؟]
ج - بطوری که عرض کردم با کارد دست مرا مجروح کرد، در نتیجه خودش را رها کرده و فرار کرد، که من مهلت نداده در تعقیبش دویدم و در بازار او را گرفتم، و پشت سرم سر پاسبان و پاسبانان رسیدند او را به کلانتری بردیم، امضاء.
س - وضعیت انتظامات صحن حیاط به چه قرار بود، آیا آمدن و رفتن مردم آزاد بود یا خیر [؟]

ج - جمعیت زیادی پشت سر پاسبانان ایستاده بودند و آمد و رفت مردم هم آزاد بود و خود رئیس کلانتری ۸ هم در صحن حیاط قدم می زد، امضاء.

س - همان شخص [را] که شما کاملاً دیدید و شناختید چطور آدم [ی] بود [؟]
ج - بلی من کاملاً آن شخص [را] شناختم، و همان شخص بود که خودم تعقیب کردم و در بازار گرفتم و سرش طاس بود آثار خون در سر و صورتش بود که به کلانتری بردیم، در آنجا خود را عبدالله رستگار فرزند محمد معرفی نمود، که بعداً همان شخص [را] من با اتفاق سایر مأمورین آورده تحویل اداره آگاهی نمودیم، امضاء.



متن بازجویی از فریدون محمدی *

نام بازجو: ربیعی

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست فریدون محمدی کارآموز

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۶ <http://www.chebayadkard.com>

من - خود را معرفی کنید.

ج - فریدون فرزند غلامرضا، شهرت محمدی، شغل کارآموز آموزشگاه پاسبانی، ساکن تهران، خیابان خانی آباد کوچه تهرانچی، منزل شخصی، عیال و اولاد، عیال دارم، اولاد ندارم، سواد دارم، متولد سال ۱۳۰۲، امضاء.

من - چند مدتی است که در شهربانی استخدام و کارآموز می باشید [؟]

ج - شش ماه و نیم است، امضاء.

من - جریان قضیه مسجد سلطانی و سوء قصد نسبت به نخست وزیر و مشاهدات خود را شرح دهید.

ج - صبح که ما را با اتفاق چند نفر از پاسبانهای کارآموز به مسجد سلطانی بردند، هریک از پاسبانها را به فاصله پنج قدم به خط سیر عابرین گذاشتند، و من طرف دست راست موقع ورود به صحن حیاط مسجد نفر چهارمی واقع شده بودم و ایستاده بودم و موقعی که آقای نخست وزیر تشریف می آوردند، از پشت سر من همین کسی را که دستگیر کرده اند پرید به جلو و در همان موقع تیری به نخست وزیر شلیک نمود و

• صفحات ۵۰ و ۵۱ پرونده.



نخست وزیر دو قدم از من جلو تر بود، یعنی رد شده بود که این شخص ضارب به جلو پرید و پشت آقای نخست وزیر واقع شده و شلیک نمود، تا شلیک کرد من او را گرفتم، وعده [ای] بر ما ریختند و همان موقعی که من او را از پشت گرفتم، دست همان شخص بالا بود، و چون ازدحام کثیری شده بود، متوجه نشدم که دوباره دو تیر یا سه تیر شلیک نمود و چون در همان موقع عده [ای] بر ما ریخته بودند و می زدند و من اسلحه نداشتم و این شخص قصد فرار داشت ناچار شدم بیضه او را گرفتم، و وقتی دولا شدم سر من به نیم تنه او رسید، و او به این جهت توانست با اسلحه به سر من که زخمی شده است بزند تا من او را رها کنم، با این وصف او را ول نکردم، و با عده [ای] گرفته تا دالانی که به بازار راه دارد بردم، همانجا یک عده زیاد از پاسبانها از من گرفته و به من گفتند که به بیمارستان بیایم، چون در اثر خونریزی زیاد که از سرم می شد و جلوگیری از راه رفتن می نمود و چشمهایم را خون گرفته بود از این جهت من از آنجا برگشتم به توی صحن حیاط که یک نفر که خود را مأمور آگاهی معرفی می کرد و اسلحه دستش بوده و قبلاً یک نفر افسر و پاسبان او را گرفته بودند من هم کمک کردم بردیم به کلانتری و همان شخص قاتل هم توی کلانتری بود که در همان [جا] به من هم بد می گفت، امضاء.



متن بازجویی از مصطفی پازوکی (یکی از «محققین» رزم آرا)

و مرحوم خلیل طهماسبی

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست [مصطفی پازوکی]

تاریخ: ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

س - اسم شما چیست، خود را معرفی کنید.

ج - مصطفی فرزندی محمد شهرت پازوکی، شغل سرپاسبان ۳ اهل تهران متولد ۱۳۰۸، ساکن تهران بخش ۷ خیابان دولاب، کوچه مسجد، خانه سرشماری شماره ۱۷، عیال [و] اولاد ندارم، سواد دارم، تبعه دولت ایران، مذهب اسلام، امضاء.

من - چه مدتی است مشغول خدمت سرپاسبانی و استخدام شهربانی هستید [؟]

<http://www.chebayadkard.com>

ج - چهار ماه است، امضاء.

س - شما مأمور کجا بودید [؟]

ج - مأمور نخست وزیری بودم، امضاء.

س - در نخست وزیری چه مأموریتی داشتید [؟]

ج - اسکورت* بودم، امضاء.

من - معنی اسکورت* را من نمی فهمم، مقصود از اسکورت* چه است [؟]

ج - محافظت نخست وزیر بودم، امضاء.

* در متن: اسکورت.



س - امروز صبح باتفاق نخست وزیر کجا رفتید و جریانی که از بدو رفتن واقع شد در حضور عبدالله بیان کنید.

ج - ساعت در نظرم نیست، وقتی درب مسجد نخست وزیر که پیاده شد، ما هم در اتوبوسی دیگر بودیم و در معیت وی پیاده شدیم، در طرفین نخست وزیر حرکت کردیم، من سمت راست نخست وزیر بوده و حرکت می کردم، دو نفر دیگر از مأمورین ما که همراه بودند پشت سر ما بودند. یکیشان الله یار جلیوند، یکی لطیف طاهونی، پشت نخست وزیر همین طور می آمدیم، آمدیم تا آن صحن مسجد که رسیدیم بین حوض و صحن سنگ فرش شده بغل نخست وزیر می رفتیم، دیدم صدای شلیک تیر آمد، تا برگشتم صدای تیر توی گوشم بود و گوشم صدای خفقتان می داد، تا برگشتم دو تا تیر دیگر خالی شد، برگشتم ایشان را دیدم (اشاره به عبدالله) که اسلحه دستش است، پریده زود دودستی همان دستی را که اسلحه داشت گرفتم، اسلحه را بزور از دستش درآوردم و گرفتم، پشت سر بنده جلیوند و طاهونی هم بودند، این شخص را بغل کردند، مأمورین شهربانی نمی شناختند، و ایشان را از دست بنده و آنها گرفته، و چون ما را نمی شناختند، ماها را هم مثل او گرفتند آوردند به اداره شهربانی، امضاء.

س - موقعی که از اتومبیل پیاده شدید شما... چند نفر مأمور بودید [؟]

ج - دو نفر با ساعی الله یار جلیوند و لطیف طاهونی. امضاء.

س - تا کجای مسجد به همراه آقای نخست وزیر آمدید که صدای تیر شنیدید [؟]

ج - تا صحن مسجد شاه، آنجا شلیک شد، ما بین حوض و آن سنگ فرش بالای نمازخانه، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

س - صدای چند تا تیر امتناع کردید که متوجه شدید این شخص تیر خالی

می کند و شلیک می کند [؟]

ج - بنده چهار تا تیر شنیدم، امضاء.

س - بعد از آنکه صدای چهار تیر را شنیدید متوجه شدید که این شخص شلیک

می کند [؟]

ج - بنده صدای تیر اول [؟] را که شنیدم متوجه شدم که به ... تیر خالی

می کند، تا برگشتم دیدم ایشان (اشاره به عبدالله) که اسلحه دستش است، تا خواستم

بگیرم سه تا تیر دیگر خالی کرد که یکی به سرش و دو تا به پهلوش اصابت کرد،



امضاء. دستش را که اسلحه داشت گرفتم، زور می آوردم که اسلحه را از دستش بیرون بیاورم، دیدم دو نفر مأمورین که با من بودند از پشت بغل کردند ایشان را، در این مابین مأمورین شهربانی چون ما را نمی شناختند ایشان را از دست ما گرفته و ماها را هم گرفتند، امضاء.

س — در صورتی که شما آقای عبدالله موجد را در حین که اسلحه دستش بود گرفتید، آن دو مأمور رفیق شما این قضیه را دیدند و کمکی هم با شما کردند یا خیر [۴]
ج — بلی دیدند، و وقتی بنده ایشان را گرفته بودم، آن دو نفر مأمورین که با من بودند ایشان را بغل کردند، البته منظور عبدالله موجد است، امضاء.
س — اسلحه [ای] که از دست ایشان گرفتید کجاست، آیا همین اسلحه است [۴]

ج — این اسلحه نیست، و این اسلحه مال مأمورین است، امضاء.
س — علائم و مشخصات اسلحه [ای] که از دست آقای عبدالله موجد گرفته بودید بگوئید.

ج — چون شلوغ بود متوجه نشدم که چه سیستمی بوده، همین طور بنظر آمد، دیدم والتر است و فشنگ گیر کرده بود و روپوش عقب بود، ولوله جلو بود، امضاء.
س — موقعی که ایشان را دستگیر کردید آیا رفیقی هم همراهش بود یا تنها بوده، و از ناحیه کس دیگری هم تیر خالی شد یا نه، آیا تیر همین شخصی شلیک کرد و یا کس دیگری شلیک کرد [۴]
<http://www.chebayadkard.com>

ج — تقریباً چهار نفر را پشت سر ایشان دیدم، ولی اسلحه در دست ایشان (اشاره به عبدالله) بود، امضاء.

س — آنها هم اسلحه داشتند [۴]
ج — آنها را من ندیدم که اسلحه دستشان باشد، اسلحه فقط دست ایشان بود، امضاء.

س — مأمورینی که اسلحه را از دست عبدالله گرفتید چند نفر بودند [۴]
ج — یکی بنده بود و اسلحه را خود بنده گرفتم، امضاء.
س — چند نفر دیگر آنجا بودند، البته منظور مأمورین است [۴]
ج — مأمورین زیاد بودند، امضاء.



س - اگر اسامی آنها را می دانید بگوئید [؟]

ج - هیچ کدام اسمشان را نمی دانم، فقط یک پاسبان را نظرم هست، هم او اسلحه را از دست من گرفت برد، اسلحه من و اسلحه ضارب، امضاء.

سؤال از آقای عبدالله موحد [خلیل ظهماسبی]

س - اظهاراتی که شنیدید، آیا مصطفی پازوکی را می شناسید، و در مقابل شما نشسته است [؟]

ج - خیر، امضاء.

س - اظهاراتی را که در حضور شما نمود شنیدید یا خیر [؟]

ج - بلی شنیدم، امضاء.

س - در مقابل اظهارات ایشان چه جوابی دارید بگوئید [؟]

ج - بنده ایشان را نمی شناسم، اصلاً.... و نمی دانم چه می گوید، و برای خوردن ناموس خود را گرو می گذارند، امضاء.

س - موضوع ناموس گرو گذاشتن درست، ولی آیا این شخص اسلحه [شما را] با مأمورین دیگر از دست شما گرفته یا خیر [؟]

ج - خیر، امضاء.

س - سؤالات خود را آقای مصطفی پازوکی پس از خواندن امضاء می کند.

ج - بلی امضاء می کنم، امضاء.

سؤال از مصطفی پازوکی

[س] - برای چی شما کت خود را روی شانه انداخته اید [؟]

ج - در آن موقعی که بنده عبدالله را دستگیر کردم و دور و بر ما* را گرفته بودند، چون مأمورین و مردم ما را نمی شناختند، و ما را جزء** همدستان ایشان دستگیر کردند، در این مابین متوجه شدم که پشتم سوخت و در شهربانی دیدم پشتم زیاد سوزش می کند، متوجه شدیم که زخمی شده ام، و سرهنگ پانسمان کرد و معلوم شد که ضربت چاقو یا کارد بوده است، امضاء.

س - چه کسی شما را زد [؟]

<http://www.chebayadkard.com>

ج - این را متوجه نشدم، امضاء.

* در متن: جزو.

* در متن: دور و بر ما.



س۔ عجلتاً زیر جوابہای خود را امضاء کنید.

ج۔ اطاعت می شود، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>



متن بازجویی از صادق رجب بی دندان *

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

نام بازجو: [؟]

تاریخ روز ۱۶/۱۲/۱۳۲۹

م - هویت خود را بیان کنید.

ج - صادق رجب بی دندان فرزند اصغر شماره شناسنامه ۱۰۹ صادره از بخش ۴ تهران، ساکن تهران خیابان خانی آباد، کوچه باغ چال، منزل شخصی، شغل کارآموز آموزشگاه پاسبانی، بدون عیال و اولاد، مذهب مسلمان، سواد دارد، امضاء.

م - امروز در کجا خدمت داشتید [؟]

ج - در مسجد سلطانی که از ۸ صبح بدستور افسر نگهبان نیروی احتیاط به جلو خان مسجد شاه آمده و مشغول انجام وظیفه گردید [م] ، امضاء.

م - در محل مأموریت شما چه اتفاق افتاد، جریان را مشروحاً بیان نمایید [؟]

ج - در ساعت ۱۵/۱۰ که در محل مأموریت بودم مشاهده شد که جناب آقای نخست وزیر وارد حیاط مسجد شاه شد، که قبل از رسیدن به این جانب یعنی تقریباً ۱۵ قدم مانده سه صدای تیر... شنیدم که بطرف مشارالیه خالی گردید، و بلافاصله مردم ازدحام نموده و مشاهده نمودم که شخصی در حالی که یک چاقو در دست دارد بطرف مأمورین حمله نمود و از درب طرف بازار بزازها فرار و روبه خیابان حرکت نمود، وسط بازار توسط سرپاسبان ۳ فرخته کلا [م] و کارآموز فریدون محمدی و این جانب که سریعاً ضارب را تعقیب نمودیم دستگیر و بتوسط و همکاری سرگرد رأفت * مشارالیه را از

۵ صفحات ۳۱ تا ۳۳ پرونده. <http://www.chebayadkard.com>



محل به کلانتری بخش ۸ آورده و تحویل افسر نگهبان دادیم، امضاء.

س - ضارب تنها بود یا اشخاصی با او بودند و به او کمک می نمودند [؟]

ج - چون پس از خالی نمودن تیر ازدحام شده، من بجز ضارب شخص دیگری را که به او کمک کند مشاهده نمودم، و ضمناً من و همراهانم قاتل را به کلانتری آورده، و دیگر از جریانی که در آنجا اتفاق افتاد اطلاعی ندارم، امضاء.

س - در موقع حرکت دادن قاتل به کلانتری آیا اظهاراتی نمود [؟]

ج - در حالی که دستهای قاتل را گرفته و به کلانتری می آوردیم، در راه فریاد می زد [!]: زنده باد اسلام، وطن فروش را باید کشت، امضاء.

س - اسلحه و کارد او پس از خالی کردن تیر در کجا بود و اکنون تحویل داده اید [؟]

ج - اسلحه کمری او را ندیدم، من در موقعی او را مشاهده نمودم که کارد در دست داشت و به مأمورین حمله می نمود، و موقعی که او را دستگیر کردیم کارد را در جیب خود مخفی نموده بود که سرپاسبان سوم فرخنده کلا [م] که گروهان آموزشگاه می باشد او را به اتفاق سرگرد رأفت* و چند نفر دیگر تحویل کلانتری دادند و من سر پست خود رفتم، امضاء.

س - پس از آنکه سر پست خود رفتید اتفاق دیگری نیفتاد [؟]

ج - خیر، امضاء.

س - گزارش جریان را تنظیم و به چه مقامی تسلیم نموده اید [؟]

ج - در ساعت ۱۱/۳۰ گزارش را مطابق اظهارات فوق تنظیم و به معاونت کلانتری ۸ تقدیم نمودم، امضاء.

س - از هویت قاتل و نشانی ظاهری او اطلاعی دارید بیان نمائید [؟]

ج - از هویت او اطلاعی ندارم، ولی نشانی ظاهری او قد کوتاه و سفیدرو و چهارشانه و حدود ۲۵ سال و تهریش داشت، دارای لباسی متوسط و بدون پالتو بود، امضاء.

س - در موقعی که این اتفاق افتاد، اشخاصی را در محل شناختید [؟]

ج - هیچکس را نشناختم، امضاء.



گزارش سرگرد رأفت *

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

شماره ۶/۲۵

بنابه دستور ریاست کلانتری این جانب سرگرد رأفت مأمور انتظامات جلونخان^{۱۰۰} مسجد سلطانی بوده تقریباً ساعت ۱۰/۴۵ صبح حضرت آقای نخست وزیر از پله های جلونخان مسجد سلطانی پائین تشریف آورده بنده تا انتهای دالان مسجد استقبال می کردم بمحض ورود به صحن مسجد یک نفر بطرف معظم له حمله ور و چند تیر خالی، در این اثناء سرکار سرگرد نیکوکار نیز رسید، ضارب را دستگیر، در موقع جلب کارد کشیده از دست مأمورین فرار اختیار کرد. تا اینکه مجدداً او را دستگیر به کلانتری آورده در بازار فریاد می کرد [!:] ای مردم باید وطن فروشها را کشت، و من فردا در بهشت هستم. البته تا نوب کلانتری از این قبیل حرفهای زیاد میزد، در موقع جلب جدیت و تلاش می کرده بلکه از دست مأمورین فرار کند، موفق نگردید. در کلانتری معلوم شد اسمش عبدالله شهرت بهستگار می باشد، سرگرد رأفت، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

* صفحه ۳۴ پرونده.

۱۰۰ در اصل: خوان.



گزارش سرگرد رأفت درباره ترور رزم آرا *

شیر و خورشید

مورخه ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

بنابه دستور ریاست محترم کلانتری ۸ این جانب سرگرد رأفت مأمور انتظامات جلونخان* مسجد سلطانی بوده تقریباً ساعت ۱۰/۴۵ صبح حضرت آقای نخست وزیر از پله های جلونخان مسجد پائین تشریف آورده بنده تا اول صحن استقبال می کردم، در این بین (یک نفر) یکنفر بطرف معظم الیه حمله ور شده و شروع به تیراندازی کرد. در این اثنا سرکار سرگرد نیکوکار که در داخل صحن بود رمپد ضارب را دستگیر، در حین جلب کارد از کمرش کشید به مأمورین حمله ور و فرار اختیار کرد، در بازار او را دستگیر، در موقع جلب جدیت می کرد بلکه دوباره فرار کند، و با صدای بلند می گفت ای مردم باید وطن فروشها کشته شوند، و من فردا در بهشت هستم، و تا توی کلانتری بلکه در کلانتری نیز از این قبیل حرفها خیلی اداء می کرده، در بازجویی معلوم شد اسمش عبدالله شهرت رستکار می باشد.

سرگرد رأفت

امضاء

<http://www.chebayadkard.com>

* صفحه ۴ پرونده.

** در اصل : خوان.



گزارش تحویل دوتن از «محافظین» دستگیر شده رزم آرا

به اداره کارآگاهی*

شیر و خورشید

مورخه ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

وزارت کشور

شهرداری کل کشور

گزارش

آقای مصطفی بازوکی فرزند محمد و اللهیار جلیلود فرزند عبدالله که به وسیله
آقای انگجی و بختیاری کارمند اداره آگاهی به نگهبان اداره کارآگاهی تحویل شد.
امضاء افسر نگهبان مستوان فرخ [؟]

<http://www.chebayadkard.com>

۵ صفحه ۱۲۰ پرونده.



صورت مجلس اشیاء بدست آمده از مرحوم خلیل طهماسبی *

صورت مجلس

در ساعت ۱۵ روز ۲۹/۱۲/۱۶ در اطاق جناب آقای بهرامی در حضور
امضاء کنندگان زیر از عبدالله موحد متهم به قتل نخست وزیر بازرسی بدنی گردیده
مقداری قفل مخلوط با ادویه دیگری که اظهار می نمود جهت رفع مرض روماتیسم
می خورد با مبلغ چهارریال پول خرد^۱، و یک کمر بند کشف گردید که عیناً صورت
مجلس می شود.

امضاء معاون شعبه هفتم رییسی

امضاء باز پرس شعبه اول - مهدوی

۲۹/۱۲/۱۶

۲۹/۱۲/۱۶

امضاء بهرامی رئیس اداره آگاهی

امضاء ناخوانا

۲۹/۱۲/۱۶

۲۹/۱۲/۱۶

<http://www.chebayadkard.com>

۵ صفحه ۷۲ متن.

۵۵ در اصل : «خورد».



بازجوئی از مرحوم خلیل طهماسبی *

نام بازجو: ستوان ۳ ترکمن شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

تاریخ ۲۹/۱۲/۱۶ <http://www.chebayadkard.com>

س - تایم و نشان خود را معرفی نمائید.

ج - اسم من عبدالله فرزند محمد شهرت رستگار، اهل تهران، پیشه نجار، فعلاً بیکار، ساکن منزل ندارم، هر شب در یک مسافرخانه می خوابم، مذهب اسلام شیعه اثنی عشری، سن ۲۶ سال، شناسنامه دارم شماره اش را نمی دانم، تبعه ایران، عیال ندارم سواد جزئی دارم بقدر امضاء، امضاء.

س - در مسجد سلطانی شما چه عملی نمودید [؟]

ج - من توی مسجد بودم داخل جمعیت، مردم فرار کردند و من را هم کتک زدند، امضاء.

س - طبق گزارش مأمورین شما به جناب نخست وزیر تیراندازی نمودی، به نخست وزیر رزم آرا، مأمورین را هم با کارد زدی.

ج - من هیچ کس را نزدم.

س - شما [را] در موقعی که بکلانتری آوردند، گفتید من به بهشت می روم و شما مأمورین معاویه به جهنم می روید.

ج - کسانی که شیعیان علی باشند به بهشت می روند و دشمنان خدا به جهنم می روند، در پاسخ شما این جواب را دارم، امضاء .

• صفحه ۱۱ پرونده.



صورت مجلس البسه و... رزم آرا *

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهرداری کل کشور

صورت مجلس

پیرو صورت مجلس مورخه ۲۹/۱۲/۱۶ راجع به تحویل اوراق و اشیاء محتوی جیب‌های مرحوم تیمسار رزم‌آراء بوسیله کارکنان بیمارستان سینا در اطاق عمل بیمارستان مذکور به آقای دادستان لباسهای مرحوم تیمسار رزم‌آراء که در اطاق عمل بیمارستان مذکور بوسیله آقای دکتر نبوی و خانم سعیدی ارائه میشود بشرح زیر است:

۱- زیر پیراهن Stape خون‌آلود.

۲- پیراهن گشواری راه‌راه دارای دگمه‌های صدفی عادی بدون دگمه

سردست.

۳- کراوات قهوه‌ای راه‌راه کاملاً خون‌آلود.

۴- کت و شلوار و جلیقه قهوه‌ای راه‌راه فامستونی که خون‌آلود است.

۵- پالتو می‌سبزون خاکستری خون‌آلود.

۶- یک جفت کفش قهوه‌ای مردانه ته‌لاستیک.

که کلیه آنها در یک ملاقه بیمارستان سینا گذارده و ملاقه مذکور بمهر بیمارستان سینا که در این صورت مجلس منعکس می‌گردد ممهور و عیناً تحویل آقای مهدوی یاز پارس شعبه اول دادسرای تهران گردید، توضیح اینکه زیرشلوار و جوراب در پای

<http://www.chabayadkard.com>

۵ صفحه ۱۳ پرونده.



متوفی باقی مانده است .

امضاء ها :

تحويل شد باز پرس شعبه اول

۲۹/۱۲/۱۶.

دکتر صدرالدین نبوی

۲۹/۱۲/۱۶

فاطمه سعدی (ناظمه فنی بخش جراحی)

۲۹/۱۲/۱۶

رئیس دائره سوم آگاهی

حیدر علی اربابی

۲۹/۱۲/۱۶

رئیس شعبه ۱۴ آگاهی

فضل الله حسنگو

مهر بیمارستان سینا

اعتمادزاده (کارمند شعبه ۱۲)

<http://www.chebayadkard.com>



صورت مجلس اشیاء همراه جسد رزم آرا در اطاق عمل *

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

صورت مجلس

در ساعت ۱۱/۳۰ صبح روز ۱۳۲۹/۱۲/۱۶ در اطاق عمل بیمارستان سینا یا
حضور امضاء کنندگان زیر اشیاء [زیر بدست آمد]:

وجه مبلغ پنجهزار و چهارصد ریال و یک قطعه عقیق که روی آن کنده شده یا
رحمن و کل شیخی رحمن (نگین زردرنگ) و دفترچه سفید دارای جلد قهوه‌ای رنگ و
یکعدد خودنویس شیفر و ۱۰ عدد کارت ویزیت بنام حاج علی رزم آرا، و کیف مشکی
دارای چهار خانه، و یکعدد شانه گیره دار کوچک، و یکعدد کتابچه شماره تلفن
نمایندگان مجلس و دفتر یادداشت سفید که ۵ برگ آن با قلم خودنویس نوشته شده و
یکعدد یادداشت ماشین شده از طرف فروشندگان لوازم بدکی اتومبیل که زیر آن خطاب
به رئیس شهربانی پروچرد نوشته شده، و کارت دعوت برای مجلس ختم شادروان آقای
ابوالقاسم بهرامی که پشت آن یادداشت بنام اعضاء وزارت دارائی نوشته شده. دستکش
چرمی زردرنگ یک جفت، دستمال سفید یک عدد و یادداشت ماشین شده مربوط به
تشکیل مجلس ختم (مه سطر) دستمال کتان حاشیه دار یکعدد و یادداشت باسم چند نفر
که شخص اول باسم آقای یونس وهاب زاده است و یکعدد کارت ویزیت باسم حسین

<http://www.chebayadkard.com>

* صفحات ۱۴ و ۱۵ پرونده.



رازانی و یادداشت مجلس شورای ملی بامضاء راجی که خون آلود می باشد و رمید چک بانک انگلیس در ایران و خاورمیانه بتاريخ ۲۹/۱۱/۱۸ به مبلغ ۳۹۶۰۰ ریال که این اشیاء و اوراق بوسیله آقای دکتر نبوی (یزشک نگهبان روز) و خانم سعیدی ناظمه فنی بخش جراحی که متعلق به شادروان چناب آقای رزم آراء بوده و در بازرسی از جیب های ملبوس مشارالیه با حضور آقای دادستان تهران بیرون آمده بود در حضور کلیه امضاء کنندگان صورت مجلس در یک ... سفید گذارده و بسته شده و سپس در پاکت دیگری گذاشته و لاک و مهر گردید و مهر متعلق به بیمارستان سینا می باشد که نمونه آن زیر این صورت مجلس منعکس می باشد.

دکتر صدرالدین نبوی
یانسعیدی (ناظمه بخش جراحی)
۲۹/۱۲/۱۶
۲۹/۱۲/۱۶

پاکت لاک و مهر شده نزد این جانب است و صورت مجلس با حضور این جانب تنظیم گردید.

دادستان ارش
سرטיפ صادم
۲۹/۱۲/۱۶
رئیس دایره سوم
حیدرعلی اربابی
۲۹/۱۲/۱۶
رئیس شعبه ۱۴ آگاهی
فضل الله حقگو
مهر بیمارستان
اعتمادزاده
۲۹/۱۲/۱۶



صورت مجلس تحویل یک قبضه اسلحه هفت تیر بلژیکی به اداره آگاهی*

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

صورت مجلس

در ساعت ۱۲/۴۵ روز چهارشنبه ۲۹/۱۲/۱۶ در موقعی که آقایان امضاء کنندگان زیر در دفتر ریاست اداره آگاهی مشغول بازجویی از آقای عبدالله موحد متهم به قتل جناب رزم آرا نخست وزیر بودند تیمسار سرتیپ دانشپور ریاست قسمت پلیس انتظامی با یک قبضه اسلحه سیستم هفت تیر بلژیکی (براونیک) که یک عدد پوکه فشنگ در لوله آن گیر کرده و قسمتی از نوک آن خارج شده بود ارائه دادند و یک پوکه فشنگ نیز ارائه و اظهار داشتند اسلحه مزبور متعلق به قاتل نخست وزیر می باشد که عیناً به مصطفی پازوکی مأمور دستگیری قاتل ارائه داده و پازوکی نامبرده گواهی نمود این اسلحه همان اسلحه است که پس از وقوع تیراندازی به نخست وزیر بلافاصله از دست عبدالله موحد قاتل گرفتیم.

دادیار داسرا (ناخوانا)

آگاهی زمانیان

سردادیار

امضاء

امضاء

رئیس اداره آگاهی — بهرامی باز پرس شعبه ۴ تهران مأمور اداره آگاهی صفوی

امضاء ۲۹/۱۲/۱۶

امضاء ۲۹/۱۲/۱۶

کلانتر آگاهی

دادیار داسرای تهران

۲۹/۱۲/۱۶

رئیس اداره اول آگاهی

و یک امضاء ناخوانای دیگر

۲۹/۱۲/۱۶

<http://www.chebayadkard.com>

• صفحه ۹۰ پرونده.



گزارش کلانتری ۸ به اداره آگاهی پس از ترور رزم آرا*

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

۲۹/۱۲/۱۶

<http://www.chebayadkard.com>

گزارش ۱۲۸۲۱

گزارش ۱/۱۱۳۴

ریاست محترم اداره آگاهی

از ساعت ۹ صبح طبق آگهی مندرجه در روزنامه اطلاعات مجلس ترحیم مرحوم
آیه الله آقای فیض از طرف دولت در مسجد سلطانی منعقد گردید. سرکار سرهنگ
خطیب شهیدی - سرهنگ ۲ اعتصام - سرگرد نیکپور نیز در مسجد حاضر، ۵۰ نفر هم
عده کمک از مرکز اعزام شده بود. کلانتری افسران و عده راحت در داخل مسجد حاضر
و گمارده شد، موقعی که آقای فلسفی ساعت ۱۱ در روی منبر، پس از برچیده شدن
مجلس ختم از طرف آقای آیه الله بهبهانی مشغول وعظ بوده صدای شلیک سه تیر از
داخل مسجد شاه شنیده شد، مشاهده گردید جناب آقای نخست وزیر به قریب ۸ یا ده
قدم فاصله از دالان مسجد شاه که وارد صحن شده اند مورد اصابت گلوله واقع که با
صورت روی زمین افتاده خون زیاد از محل اصابت گلوله روی زمین ریخته، مأمورین
عبدالله ۲۹ ساله فرزند موجد شهرت رستگار اهل طهران که شغل خود را نجار و فعلاً بیکار
ولامکان معرفی نموده بوسیله مأمورین انتظامی دستگیر، اسلحه کوچک او را که در
دستش بوده و بوسیله آن تیراندازی نمود، سر پاسبان ۲ محمد بیات مأمور این کلانتری از
دست مشارالیه گرفته، هم یک دانه هم از پوکه های فشنگ را پیدا کرده، اسلحه و پوکه

■ صفحه ۱۲ پرونده.



فشنک را سرکار سرگرد محبوبین از سرپاسبان نامبرده دریافت نموده، فوراً تیمسار ریاست قسمت پلیس انتظامی به محل وقوع تشریف آورده و آقای نخست‌وزیر را به بیمارستان حمل نموده‌اند، در موقع دستگیری عبدالله نامبرده (سر) فریدون شهرت محمدی فرزند غلامحسین پاسبان کارآموز آموزشگاه پاسبانی و کمی دست چپ اسمعیل پاسبان شماره ۱۳۶۳ مأمور نیروی احتیاط مجروح گردیده، در بازبینی بدنی عبدالله در کلانتری یک قبضه کارد دسته سیاه و یک جلد قرآن بغلی، و یک نوشته بعنوان (بهشت زیر سایه شمشیرهاست) بدست آمده است.

مشارالیه بوسيله ستوان ترکمن طبق دستور سرکار سرهنگ سعیدی معاون اداره کلانتری بریاست اداره آگاهی تحویل گردیده، توضیح آنکه برگ یافت شده در لای قرآن دارای عبارات عربی و فارسی می‌باشد که عیناً فرستاده می‌شود.

اینک ده برگ پرونده را که موقتاً در این موضوع تنظیم با لطیف طاهونی سرپاسبان ۳ در اداره کارآگاهی که خود را مأمور مراقبت جناب آقای نخست‌وزیر معرفی نموده و در آن موقع مأمورین او را به کلانتری آورده‌اند، با یک قبضه والتر شماره ۱۲۸۹۳ با جلد چرمی و خشاب و ۷ تیر فشنگ که سرپاسبان مذکور مدعی است متعلق به اوست و یک قبضه کارد و یک جلد کلام [الله] مجید کوچک، و یک برگ کاغذی که در جوف قرآن است (طبق صورت مجلس پیوست از جیب عبدالله منظور بدست آمده) اعزام و ارسال داشت.

از طرف کلانتری ۸ سرهنگ مهاجر، معاون سرگرد نوری شاد

مهر کلانتری ۸



بازجویی از مرحوم خلیل طهماسبی*

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست [خلیل طهماسبی]

<http://www.chebayadkard.com>

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

من به خود را معرفی نمائید.

ج - اسم عبدالله، شغل نجار، اسم پدرم موحد، شهرت رستگار، اهل تهران، در مسافرخانه‌ها می‌خوابم منزل معینی ندارم، من ۲۶ سال دارم، اهل و عیال ندارم، پدر ندارم، مادر دارم، برادر دارم، اسامی آنها را نمی‌گویم زیرا آنها [را] آورده به شهرنو می‌فرستید، شناسنامه ندارم، سواد جزئی دارم برای امضاء کردن، من فعلاً حالی ندارم از من سئوالات می‌کنید، امضاء.

من - چطور شد شما را گرفتند [؟]

ج - جماعت فرار می‌کردند، مرا در بین مردم گرفتند، چون آن خائن را کشتند، خائن دیگر را هم خواهند کشت، امضاء.

من - قصد از خائن که گفتید چه بود [؟]

ج - اشخاصی که به دین مبین اسلام خیانت کرده‌اند و خواهند کرد و به دین مبین اسلام خیانت می‌کنند، ریشه اسلام را زده‌اند، امضاء.

من - مقصود از خائن که بود [؟]

• صفحات ۱۳ تا ۸۹ پرونده.



ج - تمام آنها خائن هستند، اگر شما به آنها کمک کنید شما هم خائن هستید، خائن... و دین ما، ناموس ما خیانت کرده‌اید، امضاء.

س - امروز صبح چه ساعت از منزل خارج شدید [؟]

ج - منزل نبودم، امضاء.

س - کجا بودی [؟]

ج - در مسجد سلطانی، امضاء. <http://www.chebayadkard.com>

س - شب کجا خوابیده بودی [؟]

ج - در کوچه خوابیده بودم، امضاء.

س - در کدام کوچه [؟]

ج - در کوچه خدا، و آن کوچه‌هائی که ملک خدا، و در همان کوچه‌هائی که یک عده مردم را از بین می‌برند، در همان کوچه‌هائی [که] آنها همیشه راه می‌روند، و شبها ها راه می‌روند، و فقرا را زنده می‌گذارند، و بناموس مردم و فقرا ترحم نمی‌کنند، به یتیمان ترحمی ندارند، امضاء.

س - برای چه کاری به مسجد سلطانی رفتید [؟]

ج - برای تماشا، امضاء.

س - چه تماشا [؟]

ج - در روزنامه اطلاعات دیدم که فردا ختم یکی از بزرگان علمای اسلام است، امضاء.

س - تنها بودی [؟]

ج - تنها بودم، امضاء.

س - رفیقت که همراهت بود کجا بود [؟]

ج - رفیق نداشتم، امضاء.

س - چه قضیه در مسجد سلطانی روی داد که شما را گرفتند [؟]

ج - من دیدم مردم فرار می‌کنند، و صدای تقّ بلند شد و مرا هم گرفتند،

امضاء.

س - در موقعی که صدای تقّ بلند شد شما کجا بودید [؟]

ج - من در محوطه مسجد بودم، امضاء.



س - کدام محوطه [؟]

ج - همان اواسط مسجد، امضاء.

س - چه شد در موقعی که بقول شما مردم فرار می کردند چه شد که شما را

گرفتند [؟]

ج - چه عرض کنم، امضاء.

س - همراه شما موقعی که دستگیر شدید کاردی و یا چیزی داشتید یا خیر [؟]

ج - نخیر قربان چیزی نداشتم، امضاء.

س - مطابق گزارش مأمورین انتظامی موقعی که شما را دستگیر کرده اند یک

کارد و یک قرآن همراه داشتید، کارد را برای چه منظوری همراه داشتید [؟]

ج - کارد نداشتم، مملکتی که ناموس ندارد، اشکالی ندارد که کاردی توی

جیب یک مسلمانی بگذارند، امضاء.

س - اسلحه هم همراه داشتید [؟] <http://www.chebayadkard.com>

ج - هیچ چیز نداشتم، امضاء.

س - شما جزء کدام احزاب هستید [؟]

ج - جزء هیچ حزبی نیستم جزء مسلما [نا] ن و شیعه اثنی عشری هستم،

امضاء.

س - در موقعی که آقای رزم آرا وارد مسجد شد او را دیدید یا نه [؟]

ج - بنده اصلاً او را نمی شناختم، امضاء.

س - پس چرا سمت او حمله کردید [؟]

ج - کی حمله کرده، امضاء.

س - شما

ج - دروغ می گوئید، امضاء.

س - شما را بلافاصله در همان موقع دستگیر کردند، چطور شما را دستگیر

کردند [؟]

ج - توی بازار گرفتند، چه می دانم، امضاء.

س - شما اول اظهار کردید که شما را در اواسط مسجد دستگیر کردند، چطور

شد حال می گوئید توی بازار دستگیر کرده اند [؟]



ج - من می گویم بنده را در بازار گرفته اند، من می گویم یا می گویند من نگفته ام
مرا در حیاط مسجد گرفته اند، امضاء.

[سؤال از مصطفی پازوکی]

س - سؤال - و اسلحه [ای] را که به شما ارائه می دهم آیا همین اسلحه است
یا خیر، از مصطفی سؤال می شود.

ج - بلی دیدم همان است که قبلاً اعلام آن را دیده بودم، امضاء.

س - ذیل این اظهار خود را امضاء می کنید [؟]

ج - بلی امضاء می کنم، امضاء.

س - بلافاصله رسید آقای پازوس پور دادیار دادسرای تهران، آدرس منزل شما
کجاست [؟] عبدالله جواب می گوید:

ج - البته با خشونت و لحن بلند، من آدرس منزل خودم را نخواهم گفت و شما
مثل او... هستید، امضاء.

ج - بلافاصله از الله یار جلیلووند بازجویی و با عبدالله مواجهه داده می شود.

س - شما این شخص را [که] در دست راست شما نشسته است می شناسید یا

خیر (اشاره به عبدالله پسر موجد) [؟]

<http://www.chebayadkard.com>

ج - بلی می شناسم، امضاء.

س - از کجا می شناسید [؟]

ج - توی مسجد از راهرو خارج شدیم به اندازه پانزده قدم آمدیم توی حیاط، این
آقا (اشاره به عبدالله) از طرف راست پشت یک پاسبان پرید وسط ما، اسلحه هم دستش
حاضر بود، و تا پرید مجال نداد از پشت گردن تخت وزیر یک تیر زد، تا تیر دومی را
که آمد خالی بکند، بنده گرفتم، ولی تیر دومی هم خالی شد، نفهمیدم تیر خورد یا نه،
بنده این را گرفتم که خورد زمین، دست بنده هم بالا بود، رفیق من و مصطفی پازوکی
اسلحه را از دستش گرفت، و دیگر ما نفهمیدیم، دیدیم مردم و پاسبان [ها] ریختند و بنا
کردند ما را زدن، و ما این را دادیم دست تیمار دانشپور، این شخص را [اشاره به
عبدالله] برداشت برد، و ما را هم کتک، باتون* و توی سری زنان از مسجد آوردند بیرون،
اسلحه [ای] که پهلوی من بوده پاسبان ۹۸۶ از دستم گرفت، ما را انداختند توی ماشین

* در متن: باطون.



جیب و آوردند به شهرباتی، امضاء.

س - اسلحه به شما نشان داده می شود می شناسید یا خیر [؟]

ج - نه قربان بنده اسلحه را ندیدم، امضاء.

س - شخص دستگیر شده کیست و خالی کننده تیرچه کسی بوده است [؟]

ج - همین شخص حاضر است که این جا نشسته است و اشاره به طرف (عبدالله موحد) نمود، امضاء.

س - مواجهه بین عبدالله موحد واللهیار جلیلوند بلافاصله شروع می شود.

ج - آقای عبدالله موحد اظهارات این شخص را شنیدید چه می گوئید [؟]

ج - قبول ندارم، امضاء.

س - خطاب به متهم، جلیلوند را می شناسید [؟]

ج - خیر، امضاء.

س - چرا این نسبت را پتومی دهند [؟]

ج - عرض کردم مردم امروز خصوصاً دسته [ای] هستند که برای تنها حقوق اضافه ناموس خود را گرومی گذارند، امضاء.

س - آیا سابقه کدورتی بین شما و اللهیار جلیلوند بوده است یا خیر [؟]

ج - خیر کدورتی نداشتیم، امضاء.

س - هیچ مسلمانی حاضر نمی شود نسبت قتل به کسی بدهد.

ج - اگر مسلمان باشد، امضاء.

س - این شخص را در مسجد شاه دیدید یا خیر [؟]

ج - خیر، امضاء.

س - شما خدمت نظام انجام داده اید یا خیر [؟]

ج - کدام نظام [؟]، امضاء.

س - نظام وظیفه.

ج - نظام وظیفه غیر از اسلام نداریم، امضاء.

س - تیراندازی را در اسلام یاد گرفته اید [؟]

ج - تیراندازی بلد نیستیم، امضاء.



[سؤال از جلیلوند]

س - این قضیه که اظهار کردید آقای اللهیار جلیلوند در کدام نقطه مسجد واقع شده بود [؟]

ج - دست راست مسجد و بغل حوض واقع شده و البته نرسیده به حوض، امضاء.

س - در موقعی که صدای تیر بلند شده شما کدام طرف نخست وزیر بودید [؟]
ج - (به متهم در این موقع تعارف چائی شد با عصیانیت اظهار کرد ما کتکمان را خورده ایم، شما بخورید) میگار هم می کشید، (خیر شما بکشید). آقای اللهیار جلیلوند پاسخ دادند سمت دست چپش بودم، به اندازه یک متر و نیم فاصله داشتم، امضاء.
س - آقای اللهیار جلیلوند، سمت دست چپ غیر از شما مأمور دیگری هم بود یا خیر [؟]

ج - نه خیر نبود، ولی افسر و تیمسار دانشپور و پاسبان و غیره بودند، امضاء.
س - موقعی که به همان نقطه را که کنار حوض باشد آقای نخست وزیر رسیدند، آیا اشخاص دیگری هم بودند [؟]
ج - در وسط کسی نبود، ولی دست راست و دست چپ جمعیت زیادی بود، امضاء.

س - در موقعی که صدای تیر را شما شنیدید، آیا ایشان را در وسط جمعیت دیدید اینکه آمده بود خود را به پشت نخست وزیر رسانده بود که شما دیدید [؟]
ج - از وسط جمعیت دست راست پرید به وسط، و از فاصله یک متر و نیم فوراً اسلحه [ای] که در دست داشت و تفهیمدم چه نوع اسلحه [ای] بود، رفیقم از دستش گرفت، از پشت سر به نخست وزیر شلیک کرد، امضاء.

س - رفیق شما کی بود که اسلحه را از دست عبدالله موحد گرفت [؟]
ج - مصطفی پازوکی بود، امضاء.

س - به جلو نخست وزیر عبدالله پرید یا به عقب نخست وزیر [؟]
ج - به عقب نخست وزیر، بین ما و او پرید، و شلیک کرد، امضاء.
س - به محض اینکه صدای اولین تیر بلند شد و فاصله عبدالله و نخست وزیر

چقدر بود [؟]

<http://www.chebayadkard.com>



ج - تقریباً یک متر و نیم، امضاء.

س - این فاصله تا شلیک آخرین تیر حفظ شد یا نه [؟]

ج - در این موقع آقای مهدوی باز پرس شعبه اول دادسرا وارد اطاق آقای بهرامی ریاست آگاهی شدند، و آقای اللهیار جلیلود به سؤال آقای صفوی باز پرس شعبه ۴ چنین جواب دادند که:

ج - تیراولی که خالی شد به اندازه یک متر و نیم بود، و در این موقع که من او را گرفتم و کشیدم مختصری عقب، و اسلحه دست او حاضر بود، تیر دومی را هم شلیک کرد و نفهمیدم آیا به نخست وزیر اصابت کرد یا خیر، امضاء.

س - سؤال از آقای عبدالله موحد.

س - این آخرین اظهارات اللهیار جلیلود که در سمت چپ شما نشسته است شنیدید یا خیر، چه می‌گویند [؟]

ج - بلی شنیدم، دروغ می‌گویند، امضاء.

س - چرا دروغ می‌گویند [؟]
<http://www.chebayadkard.com>

ج - برای اینکه در این مملکت مردم اصلاً دین ندارند، حقایق اسلام را زیر پا گذاشته، و از این جهت اشکالی ندارد دروغ بگویند (یا صدای بلند اظهارات را ادامه داد)، امضاء.

س - اظهارات خودتان را قرائت و تصدیق نمائید. [؟]

ج - امضاء می‌کنم با دست چپم، امضاء.

س - آیا بوسیله دست راست نمی‌توانید امضاء کنید [؟]

ج - خیر نمی‌توانم چون بلد نیستم، امضاء.

بلافاصله در اداره آگاهی، اطاق آقای رئیس آگاهی حاضر و ملاحظه شد از عبدالله نام که سر [و] صورتش خونین است با حضور آقای صفوی و آقایان دادیاران مأمور شهربانی، آقای پارسی‌پور، آقای امیر حمزه آقای زمانیان سردادیار و از شخص آقای رئیس آگاهی و ربیعی و آقای بحر العلوم کارمندان آگاهی تحقیقات می‌کردند، و پس از ورود این جانب نیز تقریباً چند فقره سؤال از متهم شد که در اوراق بازجویی منعکس است، باز پرس شعبه اول، امضاء.

و از آقای لطیف [طاهونی] مأمور کار آگاهی که محافظ نخست وزیر بوده است



<http://www.chebayadkard.com>

[سوال می شود].

اس- خود را معرفی کن [؟]

ج - اسم من لطیف، فرزند عزیز، شهرت طاهونی، شغل سرپاسبان ۳، مأمور کارآگاهی و مأمور ویژه تخت وزیری، ساکن خیابان نازی آباد روبروی کارخانه میلو، منزل شخصی، نمره ندارد، عیال و اولاد دارم، سواد دارم، شماره شناسنامه ۲۵۳۷۸ صادره از اردبیل، اعضا.

س - جریان تیراندازی به تخت وزیر را کاملاً شرح دهید.

ج - ما، یعنی من و جلیلوند و پازوکی ساعت ۷ یا هشت سر خدمت در دفتر تخت وزیر حاضر شدیم، مشغول انجام وظیفه بودیم. در ساعت تقریباً ۹ آقای تخت وزیر به اداره تشریف آوردند، بعد از چند دقیقه رفیق ما پازوکی اطلاع داد که حاضر باشیم که آقای تخت وزیر می خواهد برود مسجد. ما هم خودمان را حاضر کردیم. ماشین اداره را به رانندگی مرتضی شوفر سوار شدیم، پشت تخت وزیر حرکت کردیم، و تخت وزیر هم با وزیر کار در یک ماشین نشسته بودند، که ماشین آنها جلو ماشین ما در عقب، رفتیم تا رسیدیم به در مسجد شاه، آنها پیاده شدند و ما هم پیاده شدیم. آقای تخت وزیر در سمت چپ حرکت کردند از پله ها بروند پائین، بنده فاصله دو قدم در عقب تخت وزیر بودم، الله یار جلیلوند در سمت راست و مصطفی پازوکی در سمت چپ، البته دو قدم عقب تر می رفتم از پله پائین، از پله ها رفتم، از جلو خان هم رد شدیم، و دالان را هم طی کردیم، و از دالان دست راست وارد حیاط مسجد شدیم. در حیاط مسجد مردم و جماعت زیاد بود، و از دو طرف صف کشیده بودند و بهردو قدم هم پاسبان بود. ما به اندازه ده یا پانزده قدمی طی کردیم، در وسط این دو صف یک مرتبه من ملتفت شدم که صدای تیر بلند شد، و البته صدای تیر خیلی خفیف بود، بعد از شلیک چند تیر بنده سرم را برگرداندم بطرف راست، این شخص حاضر را که می گوید عبدالله موجد است بغل دستم دیدم، بفاصله یک قدم، که اسلحه در دست دارد، دید که من برگشتم بطرفش، زد از من بیافتد جلو، من دست چپ خودم را انداختم بزیر گلویش، با دست راست دستش را گرفتم تکان دادم که اسلحه افتاد زمین، و من با اسلحه خودم چند ضربه به سر مشارالیه زدم تا بی حس شود. در این بین یک ضربه سختی به سرم خورد، نسبتاً بی حال شدم، تا پاسبانها این شخص حاضر را از دست من گرفتند،



یعنی عبدالله را، و چون رفقای دیگر من هم با من بودند، و هر سه در یک جا بودیم، پاسبانها شروع کردند ما را زدن، و اسلحه های ما را هم گرفتند، یعنی من اسلحه خودم را دادم به یک سر پاسبان که آوردند آگاهی، و نخست وزیر هم به محض بلند شدن صدای تیرها که پشت سرهم بلافاصله شلیک می شد افتاد زمین، ولی دیگر من صدائی و ناله [ای] از ایشان نشنیدم، امضاء.

س - این شخصی را که گرفتن، و اسلحه در دستش بود چقدر با نخست وزیر فاصله داشت [؟]

ج - تقریباً سه قدم فاصله داشت، و من این را یعنی عبدالله موحّد را در سمت راست خودم دیدم، که اسلحه کوچکی بود که دستش (در این موقع عین اسلحه مکشوفه به این شخص ارائه، و از او سؤال شد [شد] آیا اسلحه [ای] که از دست عبدالله موحّد گرفتن همین اسلحه بوده یا نه، مشارالیه اظهار داشت همین اسلحه بود که من از دست عبدالله افتاد زمین) اسلحه مذکور عبارت است از یک قبضه هفت تیر نشان بلژیکی (براونینگ) به شماره ۷۸۱ (۲۸) (توضیحاً اینکه بین رقم ۸ و ۷ که پرانتز گذاشته شد عدد دیگری است، به نسبت تصرفی که در یک شده است فعلاً تشخیص داده نشد) و نیز پوکه فشنگ هم در لوله یعنی بین مخزن و لوله گیر کرده است، و بشرح مذکور او [را] دستگیر کردم، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

س - در موقع حمله او شما توجه داشتید که از پهلو حمله کرد یا از جلو و یا عقب، و توجه شما به حمله او بر اثر مشاهده وضعیت بوده یا صدای تیر شما را متوجه کرد [؟]

ج - من توجه نداشتم که از کدام طرف حمله کرد، لیکن چون من از عقب نخست وزیر می رفتم که این شخص را بعد از صدای سه یا چهار تیر که صدای آنها خیلی خفیف بود، مثل اینکه تفنگ خفیفی خالی شود، همانطور صدا داد، و در اثر [صدای] من حمله کردم و گلولی او را گرفتم، امضاء.

س - رفقا و همراهان شما در این موقع در چه فاصله بودند [؟]

ج - آنها هم دویا سه قدم فاصله از نخست وزیر داشتند، امضاء.

س - آثار اصابت گلوله ها در نخست وزیر چه بود، یعنی بعد از شنیدن صداها آیا به اراده می رفت یا نه، و این چند تا و هدفش کجا بوده است [؟]



ج - من متوجه هدف گلوله ها نشدم، ولی دیدم همینکه من این عبدالله موحد را گرفتم، نخست وزیر همانجا افتاد بروی خود بزمین، امضاء.

س - لباس شما بطوری که گفتید لباس سویل بود، آیا دو نفر رفیق شما هم همین لباس را داشتند یا لباس دیگری [؟]

ج - آنها هم در لباس سویل مثل [من] بودند، امضاء.

س - وقتی که آقای نخست وزیر افتاد، متوجه شدید که اشخاص ایشان را بلند کردند، هم چنین در موقعی که شما عبدالله را گرفته بودید، آیا کسانی بوده اند که به حمایت از او وارد شده و شما را مورد ضرب قرار داده و امکان فرار او بوده باشند [؟]

ج - من متوجه نشدم، چون لباس ما سویل بود، پاسبانها ما را هم مورد ضرب قرار می دادند، بتصور اینکه ما هم جزء و دستیار قاتل بوده ایم، و نیز متوجه نشدم که نخست وزیر را چه شخصی بلند کرد، امضاء.

[سؤال از خلیل طهماسبی]

س - از متهم، تو متهمی به قتل نخست وزیر ایران، یعنی سپهبد رزم آرا، اینک تبصره ماده ۱۱۵ بتوفهیم می شود دفاعی از خود داری [؟]

ج - فعلاً مرا بی خودی گرفته و آوردند اینجا، من کاری ندارم، و فعلاً حرف نمی توانم بزنم، امضاء.

باز پرس برای بیم تبانی و اهمیت جرم و جلوگیری از فرار و تبانی عبدالله موحد متهم، قرار بازداشت موقت درباره مشارالیه صادر و اعلام می دارد.

باز پرس شعبه اول تهران، مهدوی

امضاء ۲۹/۱۲/۱۶

موافقت دارد. دادستان خستو.

امضاء ۲۹/۱۲/۱۶

قرار به متهم ابلاغ شد.

امضاء خلیل طهماسبی



اعلامیه فهیم الملک (وزیر مشاور در کابینه رزم آرا) پس از قتل رئیس دولت

اعلامیه هیئت دولت

روز چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ ساعت ده و چهل دقیقه هنگامیکه جناب آقای نخست وزیر برای شرکت در مجلس ختم آیة الله فیض به مسجد سلطانی می‌رفتند مورد حمله یکتفر قرار گرفته و مقتول شد.

هیئت دولت تحت سرپرستی اینجانب انجام وظیفه خواهد کرد. فرمانداران و استانداران و سایر مأمورین دولت در ولایات باید با کمال قنوت انجام وظیفه کنند.
خلیل فهیمی

<http://www.chebayadkard.com>



متن بازجوئی از اسمعیل میرزائی *

نام بازجو: [] مهدی کیانیپور

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجوئی و صورت نشست اسمعیل میرزائی پاسبان شماره ۱۳۶۳

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۷

من - خود را معرفی نمائید.

ج - اسمعیل فرزند عباسعلی شهرت میرزائی [] شماره شناسنامه ۵۰۲ صادره از بخش ۴ ساکن بخش ۵ خیابان خانی آباد کوچه حاجی ابوالقاسم حمامی میژن حبیب الله کارمند راه آهن [] شغل سابقاً کفاش [] فعلاً پاسبان نیروی احتیاط می باشم [] عیال [و] اولاد دارم [] سواد دارم [] تبعه ایران هستم [] مسلمان هستم [] سن ۲۹ ساله [] امضاء []

من - چه مدت است که وارد خدمت شهربانی شده اید []

ج - تقریباً شش ماه است وارد خدمت شهربانی شده ام [] امضاء []

من - حال فعلاً در کجای شهربانی خدمت می کنید []

ج - در نیروی احتیاط مشغول خدمت می باشم [] امضاء []

<http://www.chebayadkard.com>

۵ صفحه ۳۳۱ پرونده.



می - دیروز از قسمت خود چه مأموریتی داشتید شرح دهید [؟]

ج - چون در مسجد شاه ختم بود به آنجا اعزام شدیم و بنده روی پله های مسجد ایستاده بودم [،] امضاء [.]

می - موقعی که در محل مأموریت خود بودید آنچه را که مشاهده کرده و شنیده اید شرح دهید [؟]

ج - بنده در روی پله های مسجد شاه ایستاده بودم [،] یک موقع دیدم مردم از توی مسجد فرار می کنند [.] یک افسر درجه دار سروان به بنده گفت برو در توی مسجد به بین چه خبر است [.]

بنده با عجله آمدم دیدم یک طرف شلوغ می باشد [،] خود را رساندم جلو [،] دیدم یک نفر را گرفته و می گویند این قاتل می باشد [.] چون خود را حاضر نمودم برای کمک [،] رفتم جلو [،] دیگر نفهمیدم چه کس یا چه چیزی دست مرا مجروح نمود [.] این بود جریان و بعداً با مستوان یکم صوفی یک نفر دیگر را گرفتیم و آوردیم در کلاتری [،] امضاء [.]

می - شما در موقع تیراندازی در مسجد بودید [؟]

ج - نه خیر [،] امضاء [.]

می - شما ضارب را در موقع عمل دیدید [؟]

ج - عرض کردم فقط [دیدم] مردم از توی مسجد فرار می کنند [،] یک نفر افسر شهربانی به من گفت برو به بین چه خبر است [،] که بنده رفتم این طور شد که در بالا گفتم مشاهده کردم [،] امضاء [.]

می - شما صدای تیری شنیدید [؟]

ج - نه خیر [،] امضاء [.]



متن بازجویی از سر پاسبان محمد بیات *

نام بازجو: [] مهدی کیانپور شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست سر پاسبان محمد بیات مأمور کلانتری ۸

تاریخ ۲۹/۱۲/۱۷

من - خود را معرفی [نمائید].

ج - سر پاسبان محمد بیات فرزند حاجی خان [] شماره شناسنامه
نمی دانم [] صادره از تهران بخش ۵ ساکن ناحیه چهارباغ معیر منزل شخصی [] عیال
[و] اولاد دارم [] سواد دارم [] شغل سر پاسبان کلانتری ۸ بخش بازار [] تبعه ایران
هستم [] مسلمان هستم [] ۶۰ ساله [] امضاء [].

من - چند سال است در شهربانی خدمت می کنید []

ج - مدت بیست سال است در شهربانی خدمت می کنم [] امضاء [].

من - چند وقت است که مأمور کلانتری ۸ می باشید []

ج - چهار پنج سال می باشد [] امضاء [].

من - دیروز محل مأموریت شما کجا بوده [] جریان را آنچه اتفاق افتاده و
مشاهده نمودید شرح دهید []

ج - دیروز ساعت ۹ صبح مأمور ختم مسجد شاه بودم [] ده نفر پاسبان مسئول

<http://www.chebayadkard.com>

۵ صفحات ۳۳۳ و ۳۳۴



انتظامات جلو خان بزرگ مسجد شاه بود [ب] م [ا] ساعت ده دقیقه به یازده مانده آقای نخست وزیر تشریف آوردند [ا] رفتند توی مسجد [ا] دو سه دقیقه کشید صدای سه تیر آمد [ا] بنده دیدم مردم همه فرار می کنند [ا] بنده رفتم تو [ا] دیدم پاسبان فتح علی بیگی پاسبان شماره ۲۵۷ [ا] جواد دادخواه ۱۸۹۷ [ا] قدرت الله ۸۶۰ [و] صفری ۲۳۹ یک نفر را با یک عده از آموزشگاه نیروی احتیاط که اسم و شماره آنها را نمی دانم [ا] یک نفر را گرفته اند [ا] اظهار می کنند که این قاتل است و یک هفت تیر کهنه در دست شخصی که دستگیر کرده بودند می باشد [ا] بنده به آنها همراهی کرده فتحعلی بیگی و قدرت الله که شماره آن ۸۶۰ بود هفت تیر را گرفته [ا] و بنده از دست پاسبان هفت تیر را گرفتم [ا] بعد نفهمیدم جمعیت زیاد بود چه طور شد [ا] بعد مردم را متفرق کرده مواظب نعش با یک عده پاسبان مواظبت می کردیم و مردم را متفرق می نمودیم [ا].

بعد از متفرق شدن مردم علی مردان پاسبان شماره ۱۳۴۸ در همانجا که پائین جنازه بود و یک پوکه فشنگ پیدا کرد و به بنده داد [ا] پوکه دست بنده بود [ا] هفت تیر هم توی بغل بنده [ا] من [به] سرگرد محبوبی که رئیس انتظامات بود را پرت داده [ا] فرمودند هفت تیر را با پوکه بده به من [ا] من هم تقدیم کردم [ا].

چون دیروز این عملیات [و] جنازه را دیدم حالم تغییر کرد [ا] و از حال طبیعی خارج و گزارش که دادم اسم این پاسبانها را ذکر نکردم و یک تحقیقاتی از بنده [ا] و در آنجا هم اسم آنها را ذکر ننمودم [ا] این بود جریان [ا] امضاء [ا].

س - شما دیدید چه کسی به نخست وزیر تیراندازی نمود [؟]

ج - بنده چون بیرون بودم صدای تیر را بیرون شنیدم [ا] و وقتی مشاهده کردم مردم فرار می کنند من هم آمدم توی مسجد و این جریان را دیدم [ا] امضاء [ا].

<http://www.chebayadkard.com>



متن بازجویی از اسدالله فرخنده کلام*

نام بازجو: پشت مشهد
شیر و خورشید
وزارت کشور
شهربانی کل کشور

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۷

س - خود را معرفی نمایید.

ج - اسم اسدالله فرزند محمد شهرت فرخنده کلام، شغل سرپاسبان ۳، مأمور آموزشگاه شهربانی، اهل تهران، ساکن سه راه شیخان، منزل کوچه اول
درب اول، زن و فرزند دارم، سواد دارم ۲۲ ساله، امضاء.

س - روز گذشته چه خدمتی داشتید [۱]؟

ج - روز گذشته ساعت ۸ با ۵۰ نفر کارآموز پاسبانی بسرپرستی این جانب بشهربانی اعزام شدیم، و از شهربانی توسط افسر نگهبان نیروی احتیاط ما را یجلوی مسجد شاه برای ختم حاضر نمودند، بدستور سرهنگ کلانتر بخش ۸، ما را بطور زنجیر از درب ورودی حیاط تا انتهای مجلس ختم در دو صف نگاهداشتند، و بنده اول صف و نزدیک درب ورودی حیاط بودم، ابتداء رئیس شهربانی آمد و بعد نخست وزیر با عده [ای] وارد شدند. چهل الی پنجاه قدم که وارد محوطه شدند، بنده متوجه شدم صدای سه گلوله پی در پی شلیک شد، و یفوریت خودم را رساندم دیدم یکی از کارآگاهانی که سمت راست نخست وزیر بود، با قبضه اسلحه کمری ضربه محکمی بسر ضارب زد که ضارب بزمین خورد و سرش شکست، و من به کارآموزها دستور دادم دور او را احاطه کردند، و ضارب دست به جیب خود برد و کارد بزرگی بیرون آورد و به پاسبان ها حمله کرد و یکی از کارآموزها طرف چپ سرش با کارد مجروح گردیده و ضارب فرار کرد، از درب خروجی که وارد بازار بزازها می شود فرار کرد، چون کارد در دست داشت

<http://www.chebayadkard.com>

• صفحات ۳۹ و ۴۰ پرونده.



هیچ کس جلوی او را نمی‌گرفت، و بدنبال او این‌جانب و حیدری و دو نفر دیگر از کارآموزان در میان بازار نزدیک زرگرها من از عقب سر او را گرفتم و توسط سه تا کارآموز او را به کلانتری ۸ جلب کردیم. در کلانتری ۸ در بازار قریب می‌زد [۱]: زنده باد اسلام و باید خائنین از بین بروند، و من جایم در بهشت است.

در کلانتری با حضور افسر نگهبان و سرگرد... قاتل بازدید و در جیب او همان کاردی که حمله کرده بود بدست آمد و یک شیشه عطر و یک قرآن کوچک بغلی، و یک کاغذ بود که آن کاغذ را من تحویل افسر نگهبان دادم، امضاء.

من - شما ضارب را از کجا شناختید، یعنی می‌دانید شخص دستگیر شده ضارب است، آیا عجل او را به چشم دیده‌اید [۲]

ج - به محض شنیدن صدای تیر اول من سر خود را به طرف صدا برگردانده دیدم همین شخص دستگیر شده اسلحه در دست داشت و دو تیر دیگر بطرف نخست‌وزیر شلیک کرد، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

من - اسلحه ضارب چه شد و چه نوع بود [۳]

ج - من متوجه نشدم اسلحه او چگونه شد، امضاء.

من - غیر از این شخص دیگری هم دستگیر شده است [۴]

ج - دو نفر دیگر هم دستگیر شدند که معلوم شد مأمور سوئیل بودند، امضاء.

من - شما متوجه نشدید ضارب از کجا خود را پشت سر نخست‌وزیر رساند [۵]

ج - خیر من متوجه نشدم، امضاء.

من - آیا غیر از ضارب که برای فرار خود تلاش می‌کرد، اشخاص دیگری هم

بودند که [به] ضارب در فرار کمک نمایند [۶].

ج - خیر، کسی را ندیدیم، امضاء.

من - ضارب در چه حالی شلیک می‌کرد و در کدام قسمت نخست‌وزیر بود و آیا

بالای بلندی ایستاده بود یا در صحن حیاط قرار داشت [۷]

ج - ضارب یکقدم فاصله در پشت سر نخست‌وزیر قدری به راست، در صحن

حیاط ایستاده بود، امضاء.

من - اظهارات خود را گواهی نمائید.

ج - امضاء می‌کنم، امضاء.



متن بازجویی از غلامحسین حیدری*

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست غلامحسین حیدری

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۷

س - خود را معرفی نمایید.

ج - اسم غلامحسین فرزند مرتضی شهرت حیدری، شغل پاسبان کارآموز آموزشگاه شهربانی، اهل توپسرکان، ساکن امامیه، خیابان کهن، منزل حاجی ابراهیم ذغال فروش، زن [و] فرزند دارم، سواد دارم، ۲۶ ساله، امضاء.

س - چند وقت است داخل شده اید [؟]

ج - قریب هفت ماه، امضاء.

س - روز گذشته چه خدمتی داشتید [؟]

ج - دیروز بنده بمنعیت پنجاه نفر پاسبان کارآموز دیگر از آموزشگاه به شهربانی، و از طرف افسر نگهبان نیروی احتیاط به مسجد سلطانی جهت حفظ انتظامات مجلس ختم اعزام شدیم. در داخل صحن حیاط به خط زنجیر دو صف ایستاده بودیم، و بنده نفر اول خط و نزدیک درب ورودی در حیاط جنب دالان ایستاده بودم. تقریباً ساعت ۱۰/۳۰ بود آقای نخست وزیر به اتفاق چند نفر داخل مسجد شدند، بنده پس از ادای

<http://www.chebayadkard.com>

ه صفحات ۴۲ و ۴۳ پرونده.



احترام، چند قدم که از بنده رد شدند صدای تیر شیدم، و وقتی جهت دستگیری تیرانداز پیش رفتم مشاهده کردم عده [ای] پاسبان کارآموز یک نفر را دوره کرده و جدیت در دستگیری او دارند، آن شخص با کارد به کارآموزان حمله نمود و موفق به فرار شد، و چون فرار او ارتکاب جرمش را مسلم می‌کرد و جرم مشهود بود بنده باتفاق سرپاسبان ۳ فرخنده کلام و کارآموز فریدون محمدی با کارد قاتل مضروب و لب خود بنده هدف کارد قرار گرفت، ولی به بدنم اصابت نکرد. بین راه قاتل تلاش می‌کرد که فرار نماید، ولی مشاهده نشد کسی به او کمک نماید، و مرتباً فریاد می‌کرد: [:] زنده باد اسلام، و می‌گفت [:] ما هزارها نفر هستیم و ریشه... و خیانت به مملکت را خواهیم کند. پس از ورود به کلانتری بازدید شد یک کارد و یک جلد قرآن کوچک بغلی و یک شیشه عطر و یک کاغذ سربسته با خود داشت که از جیبش خارج و به افسر نگهبان تحویل شد، و گزارش امر توسط سرپاسبان فرخنده کلام به افسر نگهبان کلانتری بخش ۸ تقدیم گردید، و قاتل خود را در کلانتری عبدالله فرزند موحد معرفی نمود، امضاء.

س - شما با محل شلیک گلوله چقدر فاصله داشتید [؟]

ج - تقریباً پنج قدم، امضاء.

س - شما از کجا می‌دانید شخص دستگیر شده قاتل است، آیا عمل او را با

چشم دیدید [؟]

ج - من به چشم تیراندازی او را ندیدم، ولی همین حمله با کارد بطرف پاسبانان، و فرار او دلیل جرم او می‌باشد که مشهود بود، امضاء.

س - آیا شما اسلحه ضارب را دیدید [؟]

ج - خیر ندیدم، امضاء. <http://www.chebayadkard.com>

س - شما متوجه نشدید ضارب قبل از اقدام به تیراندازی به طرف جناب آقای

نخست وزیر در چه نقطه [ای] ایستاده بود [؟]

ج - خیر من متوجه نشدم، امضاء.

س - آیا هنگام دستگیری یعنی موقعی که شما ضارب را در بازار زرگرها

دستگیر نمودید مجروح بود [؟]

ج - بله سرش مجروح بود و صورتش خونی بود، امضاء.

س - شما که در محل واقعه بودید متوجه نشدید سر ضارب چگونه مجروح



شده [؟]

ج - می‌گویند کارآگاه محافظ نخست‌وزیر با قبضه اسلحه زده ولی من قبضه اسلحه زدن را ندیدم، اما دیدم یاسبانی با باتون* در مسجد برآورد، امضاء.

س - آیا هم اکنون اگر ضارب دستگیر شده را به پیشید می‌شناسید [؟]

ج - بلی.

س - اظهارات خود را چگونه گواهی می‌نمائید [؟]

ج - امضاء می‌کنم، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

* در اصل باطون.



متن بازجویی از عبدالحسین محمد رحیمی *

شیر و خورشید

نام بازجو: ربیعی

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست عبدالحسین محمد رحیمی

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۷ <http://www.chebayadkard.com>

س - خود را معرفی کنید.

ج - عبدالحسین فرزند غلامرضا شهرت محمد رحیمی، شغل پاسبان کارآموز آموزشگاه شهربانی، متولد ۱۳۰۸ شماره شناسنامه ۳۴۶۸ تفرش، عیال [و] اولاد ندارم، سواد دارم، اهل تفرش، ساکن قلعه مرغی جوادیه، کوچه پلنگی منزل شاکر اصغر، امضاء.

س - چند مدتی است که در شهربانی استخدام شده اید [؟]

ج - تقریباً شش ماه و ده روز است، امضاء.

س - مأموریت دیروز شما در کجا بود [؟]

ج - از آموزشگاه دیروز آمدم به شهربانی، و افسر نگهبان گارد احتیاط دستور داد که برویم به مسجد سلطانی، در حدود ساعت هفت و نیم بود که رفتیم به مسجد سلطانی و بدستور رئیس کلانتری ۸ به خط ایستادیم، و از دالان ورود به صحن حیاط مسجد تا دم نمازخانه مسجد ایستادیم، ۳ ساعت ایستاده بودیم، در بین ساعت ده و یازده تیسار ریاست شهربانی وارد مسجد شدند و مختصر بعدش مراجعت کردند، و بعد از

۵ صفحات ۴۵ و ۴۶ پرونده.



رفتن رئیس شهر بانی یکتفر جلو و چند نفر در پشت سر ایشان از دالان وارد صحن حیاط مسجد شدند، من که نفر اول دم دالان ایستاده بودم همان شخص منظور که تا آن موقع نمی شناختم کیست وارد صحن حیاط شدند. چند قدمی از دالان که دور شده و وارد حیاط شدند صدای تیری بلند شد و بنده بر حسب وظیفه رفتم جلو و یک نفر را دیدم که هفت تیری از جیبش درآورد و اسلحه لخت دمزش بود و می گفت قاتل را بگیرند، بنده همان شخص را از عقب سر گرفته و نگذاشتم تکان بخورد، و به کمک یک سرپاسبان هفت تیر را از دمزش بیرون آوردم، و بفرموده تیمار دانشپور او را نگهداشتیم، و همانجا که این شخص را گرفته بودیم یک عدد جلد اسلحه نیز پیدا کردیم و او را به همین حالت تا درب ماشین آوردیم، و از آنجا تحویل چند نفر پاسبان دادیم ایشان را بردند به کلانتری ۸ و بنده به توی حیاط مسجد مراجعت کردم، و سپس باتفاق یک سرپاسبان رفتم به کلانتری ۸ و جلد اسلحه را به معاون رئیس کلانتری ۸ دادم، امضاء.

س - شما همان موقعی که به آقای نخست وزیر تیراندازی شد شخص ضارب را مشاهده نمودید یا خیر [؟]

ج - نخیر، بنده ضارب را ندیدم، تا آنکه آدم جلو که به بینم چه خبر است، و دیدم این شخص اسلحه بیرون آورده او را گرفتم، امضاء.

س - اظهارات خود را تصدیق و امضاء می کنید [؟]

ج - بلی امضاء می کنم، امضاء.



متن بازجویی از سرهنگ محسن اعتصام افسر اداره سرکلانتری*

نام بازجو: قهیمی

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست آقای سرهنگ محسن اعتصام افسر اداره سرکلانتری.

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۷

می - با استحضار از هویت سرکار راجع به قتل مرحوم آقای رزم آراء نخست وزیر مشاهدات و اقدامات خود را مشروحاً مرقوم نمائید.

ج - دیروز از طرف آقای آجودان اداره سرکلانتری ابلاغ شد که بنده به مسجد شاه برای ختم بروم، بنده صبح اول وقت رفتم، ابتدا به جلو درب مسجد شاه رفته آنجا ایستادم، بعد آقای سرهنگ خطیب شهیدی آمدند بانفاق به داخل مسجد رفتیم. آقای سرهنگ مهاجر کلانتر بازار آنجا بودند خود را معرفی و در راهرو ورودی تجیر** و داخل تجیر که جلوشبشان کشیده بودند ایستادیم، خود آقای کلانتر بازار هم حضور داشتند.

از ساعت ۹ صبح آقایان علما و اشخاص برای ختم می آمدند تا ساعت تقریباً ده [و] خورده بود که آقای آیه الله بهبهانی آمدند، و بعد ختم خاتمه یافت. سوره الرحمن** خواندند، و سپس واعظی به متبر رفت مشغول وعظ شد، قدری نگفشت که اشخاصی

*** در اصل: لرحمان.

۵۵ تجیر: چادر.

• صفحات ۳۵ و ۳۶ پرونده.



گفتند آقای نخست‌وزیر تشریف می‌آورند، ما مشغول انتظامات داخلی و درب تجیر شدیم. در همین اثناء صدای چهار پنج تیر آمد، فوراً از داخل تجیر به اتفاق آقایان افسران که در داخل تجیر بودند به داخل صحن آمدم که گفتند آقای نخست‌وزیر را زدند و جمعیت بهم ریختند، پاسبانها می‌دویدند به طرف راهی که به بازار می‌رود چند نفر را گرفته آوردند و گفتند با اسلحه آنها را گرفتند. جسد هم در نزدیکی درب ورودی صحن افتاده بود و چون جمعیت زیاد می‌شد ما مشغول انتظامات و متفرق کردن مردم شدیم، تیمسار دانشپور هم تشریف داشتند. ابتدا اشخاص دستگیر شده را بوسیله مأمورین فرستادند و سپس جسد را بوسیله پاسبانان از درب مسجد شاه خارج کردند و سپس بنده باتفاق آقای سرهنگ خطیب شهیدی مشغول انتظامات داخل و متفرق کردن جمعیت شدیم و سپس به جلو درب مسجد شاه و خیابان جلو بازار تا چندی از ظهر گذشته مشغول انتظامات بودیم، این بود مشاهدات بنده، امضاء.

س - شما قاتل را شخصاً دیدید که بطرف نخست‌وزیر تیراندازی کرد یا

خیر [۹]

ج - نخیر، بنده داخل تجیر بودم، صدای تیر آمدم، نظر به اینکه خیلی شلوغ شد و من هم مشغول انتظامات بودم، شخصاً قاتل را ندیدم، ولی از دور دیدم که پاسبانها یک نفر را می‌برند و جلورفتش را هم ندیدم، امضاء.

س - شما اگر آن شخص که دستگیر شده بود به پیش می‌شناسید یا خیر [۹]

ج - نخیر برای اینکه جمعیت زیاد بود و از دور دیدم که می‌برند، امضاء.



متن بازجویی از سرگرد حسین نیکوکار افسر اداره سرکلانتری*

شیر و خورشید

نام بازجو: قهیمی

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

تاریخ ۱۳۴۹/۱۲/۱۷

من - با استحضار از هویت سرکار راجع به قتل مرحوم آقای رزم آراء نخست وزیر مشاهدات و اقدامات خود را مشروحاً مرقوم فرمائید.

ج - صبح دیروز آجودان اداره سرکلانتری به من ابلاغ نمود که شما بزود در مسجد شاه ختم است بتزد سرهنگ مهاجر بنده رفتم جلو تجبر که مقابل شبستان زده با معیت سرکار سرهنگ خطب شهیدی و سرهنگ ۲ اعتصام بودیم، تا اینکه آقای بهیانی تشریف آوردند رفتند داخل چون سوره الرحمن خوانده شد، بعد آقای فلسفی به منبر رفتند مشغول موعظه بودند، بنده بمعیت سرکار سرهنگ اعتصام رئیس دائره کادر شهری در قسمت شرقی تجبر ایستاده بودم، یک نفر اطلاع داد که آقای رزم آراء آمدند، حرکت نمودم که مقابل درب ورودی تجبر نرسیده صدای چند تیر شلیک شنیده، فوری جلوآمده مشاهده شد یک نفر قد بلند و التردر دست دارد، پاسبانان او را احاطه، بلافاصله از قسمت شرقی مسجد که مأمورین پاسبان در آنجا تجمع داشتند، شخصی فرار [کرد]، مأمورین به تعقیب او می‌گفتند قاتل است، از درب شرقی مسجد او را دنبال [کردند]، بنده به بازار که رسیدم دیدم پاسبانان شخصی فراری [را] که از داخل مسجد فرار نموده دستگیر،

۵ صفحات ۳۷ و ۳۸ بروی. <http://www.chebayadkard.com>



گفتند این تیراندازی و یک نفر را زده این بود، بمعیت مأمورین او را از بازار به کلانتری آورده تحویل افسر نگهبان شد، در آنجا واریسی بدنی شد، یک جلد کلام الله و یک کارد از جیب او کشف، نام خود را عبدالله موحدی معرفی، ضمناً بین راه بعموم مأمورین می گفت [:] شماها تمام نوکر انگلیس ها می باشید، من می روم بهشت، شما می روید به جهنم.

پاسبانی گفت [:] تو که این عقیده را داری پس چرا فرار کردی، چرا داخل مسجد این کار را کردی [؟]، در قسمت فرار پاسخی نداد، ولی در قسمت داخل مسجد گفت [:] این مساجد عروسک بازی است، خانه خدا یکی است که احترام دارد، آن هم کعبه می باشد، این ها را شما جهت اجراء مقصود خود درست کردید، ضمناً در کلانتری نیز تحقیقاتی از [او] بعمل آمد که بعد بنابر دستور بوسیله مأمورین به اداره جلب شد، امضاء، ۲۹/۱۲/۱۷.

س - شما شخصاً قاتل را می شناسید و دستگیر کننده قاتل کی بود [؟]
ج - یک نفر سر پاسبان آموزشگاه، و یک نفر پاسبان آموزشگاه قاتل را دستگیر، که سر پاسبان دست چپ و پاسبان دست راست قاتل را گرفته بودند که به اتفاق من به کلانتری ۸ بردیم ضمناً در کلانتری یک نفر مأمور^۹ شخصی با سرخونی بوسیله ستوان یکم صوفی به کلانتری آورده شده بود بمحض ورود به اطاق افسر نگهبان با صدای بلند و توحش فوق العاده اظهار نمود که همین شخص بود، منظورش عبدالله دستگیر شده بود، بعد گفت [:] چرا مرا نکشتید، کاش که با آن کارد زده بودی مرا کشته و راحت می کردی، حال که زنده ماندم، تو مرا بیچاره کردی. من از او پرسیدم شما چه کاره هستید [؟] گفت [:] مأمور کارآگاهی و مأمور اسکورت نخست وزیر هستم، یعنی مراقب نخست وزیر بودم. عبدالله به او جواب داد که [:] شما مأمور حفظ یک ظالم بودید، امضاء، ۲۹/۱۲/۱۷.

س - شما اگر قاتل را به بینید می شناسید [؟]

ج - بله. امضاء ۲۹/۱۲/۱۷

<http://www.chebayadkard.com>

۹ در متن اصلی کلمه «مأمور» خط خورده است.